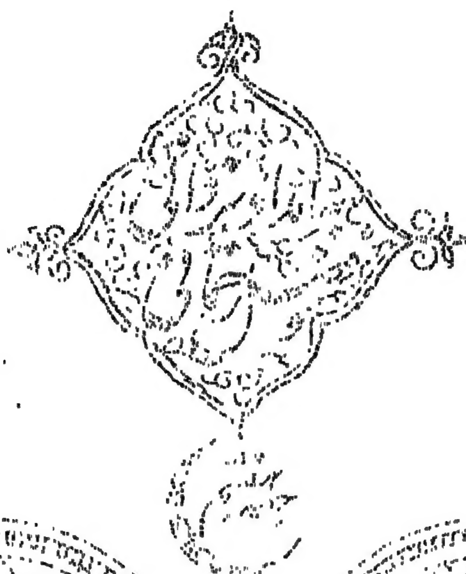
فہرست کتاب مستطاب مکتوبات حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی قدس سرہ حصہ ہفتم متمم دفتر دوم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلٰى سَيِّدِ الْخَلْقِ اَجْمَعِهِمْ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ۔ وَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَاِسْرَافَنَا فِيْ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ ۔

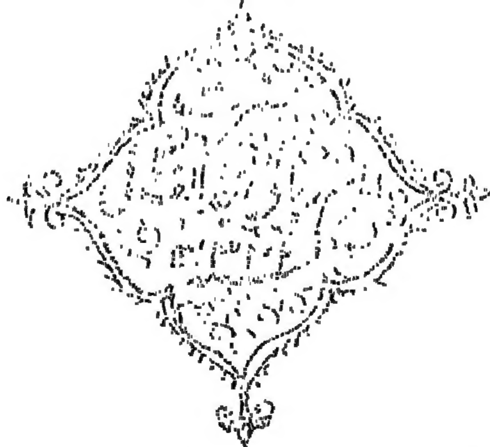
اواخر ذی قعده سنه ۱۳۳۲ هجری

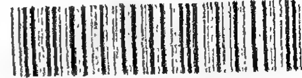


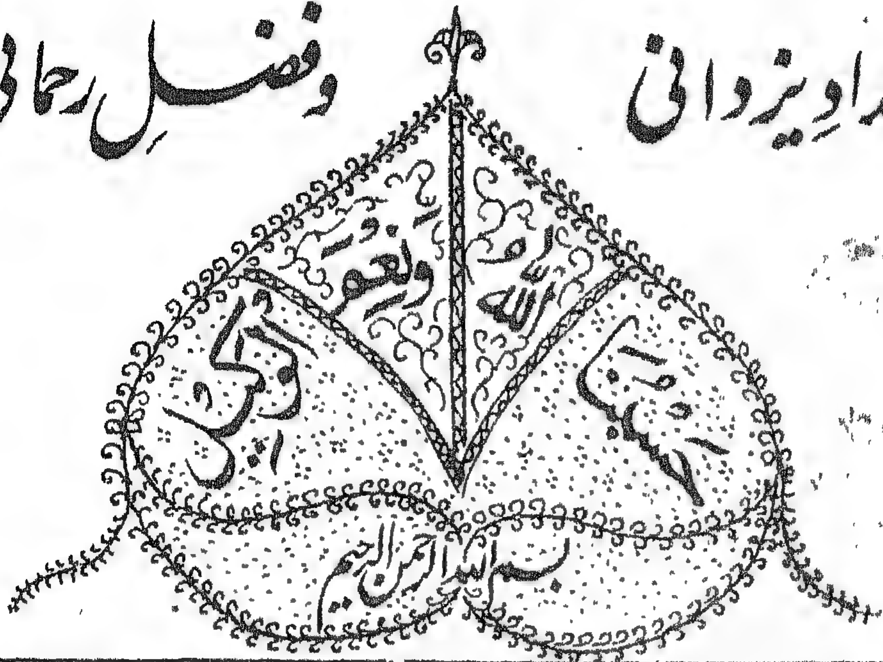












ترجمہ از مصحح سلمہ اللہ تعالیٰ	مکتوب (۵۱) پنجاہ ویکم	اصل

بخواجہ محمد صدیق صدور یافتہ در بیانِ کلامِ حضرتِ حق سبحانہٗ شفاہاً با بعضے از کمّل واقع مے شود۔

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی اِعْلَمْ اَیُّھَا الْاَخُ الصِّدِّیْقُ اَنَّ کَلَامَہٗ سُبْحَانَہٗ مَعَ الْبَشَرِ قَدْ یَکُوْنُ شِفَاھًا وَ ذٰلِکَ لِاَفْرَادٍ مِّنَ الْاَنْبِیَاءِ عَلَیْھِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَقَدْ یَکُوْنُ ذٰلِکَ لِبَعْضِ الْکُمَّلِ مِنْ مُّتَابِعِیْھِمْ بِالتَّبَعِیَّۃِ وَالْوِرَاثَۃِ اَیْضًا وَاِذَا کَثُرَ ھٰذَا الْقِسْمُ مِنَ الْکَلَامِ مَعَ وَاحِدٍ مِّنْھُمْ سُمِّیَ مُحَدَّثًا کَمَا کَانَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عُمَرُ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ

بدان ای برادرِ محب کہ بتحقیق کلامِ حق سبحانہٗ وتعالیٰ با بشر گاہے رو بارو بود و این نوع از کلام مر آحادِ انبیا راست علیہم الصلوات والتسلیمات وگاہے این نعمتِ عظمیٰ بعضے از کمّل متابعانِ ایشان نیز بتبعیت ووراثت میسّر میگردد واین قسم کلام با یکے از ایشان ہرگاہ بکثرت واقع گردد آنکس محدَّث (بفتح دال و تشدید آن) نامیدہ میشود چنانچہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ (محدث امت بود)

وهذا غير الالهام وغير الالقاء في الروع وغير الكلام الذي مع الملك انما يخاطب بهذا الكلام الانسان الكامل الجامع بين عالمي الامر والخلق والروح والنفس والعقل والخيال والله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم ولا يلزم من كون الكلام شفاهاً ان يكون المتكلم مرئياً للسامع لجواز ان يكون السامع ضعيف البصر لا يتحمل شعشعان انواره كما قال عليه وعلى اله الصلوات والتسليمات في جواب سؤال الرؤية عنه نور اني اراه ولان في الشفاه خرق الحجب الشهودي لا الوجودي فافهم فان هذه معرفة شريفة قلما تكلم بها احد والسلام على من اتبع الهدى :

واين قسم از کلام غير الهام است و القاء روعی و ماسوائے کلام است که با ملک باشد مخاطب نبود باين کلام مگر انسان کامل که جامع است مر عالم امر و عالم خلق و روح و نفس و عقل و خيال را و خدائے تعالی خاص میکند برحمت خود هر کرا میخواهد و خدائے تعالی خداوند فضل بزرگ است و از تکلم بالمشافهه لازم نمی آید که متکلم مرئی گردد نزد سامع زيرا که جائز است که سامع ضعيف البصر باشد متحمل نبود شعشعان انوار آنرا چنانکه فرمود آنسرور عليه الصلوة والسلام در جواب سؤال رويت حق تعالی از وے که حق جل و علا نور است چگونه بينم او را و نيز در تکلم بالمشافهه خرق حجب شهود است نه وجودی پس دريابد که اين معرفت شريف است کم کسے از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم تکلم بآن کرده است :

مکتوب (۵۲) پنجاه و دوم

بخواجه مهدی علی کشميری صدور يافته در ترغيب بر محبت اين طائفه عليه :: الحمد لله وسلام علی عباده الذين اصطفی صحيفه شريفه که از کمال محبت و اخلاص صدور يافته بود مع هدايا رسيد حضرت حق سبحانه وتعالی بمحبت اين طائفه استقامت کرامت فرمايد و باايشان محشور دارد

جلیسهم طلیبهم

وهم قوم لا یشقی جلیسهم ٭ ولا یحرم انیسهم ولا یخیب مستیسهم ٭ وهم جلساء
الله وهم اذا رأوا ذکر الله وهم من عرفهم وجد الله ٭ نظرهم دواء وکلامهم شفاء
وصحبتهم ضیاء وبهاء ٭ هم من رأی ظاهرهم خاب وخسر ومن رأی باطنهم نجی
وافلح ٭ خوش گفت آنکه گفت الٰهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هرکه ایشانرا شناخت
ترا یافت وتا ترا نیافت ایشانرا نشناخت یعنی شناخت ایشان و یافت تو از یکدیگر منفک
نیستند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت راست و بیک اعتبار یافت را و مختار قائل تقدم آن
طرف است لانه المبدأ اعنی البدایة اولی واحری ٭ والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب (۵۳) پنجاه و سیوم

بیکے از مشایخ نواحی صدر یافته در جواب استفسار او که اگر عبادت میکنم نفس را استغنا حاصل
میشود و اگر زلتے و خلاف شرع از من صادر میشود ندامت و شکستگی پیدا میآید ٭ الحمد
لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ٭ پرسیده بودند اگر در ریاضت خود را مے آرم نفس را
استغنا پیدا میشود و میداند که مثل من صالحے نیست و اگر چیزے خلاف شرع واقع میشود خود را محتاج
و فروتر خیال میکند علاج این چیست توفیق آثار احتیاج و فروتنی که منبئی از ندم است که در
شق ثانی پیدا میشود نعمتے است عظیم ٭ عیاذا بالله سبحانه اگر بعد از ارتکاب محظور شرعی
ندامت هم که از شعب توبه است پیدا نشود و بانیان ذنب ملتذ و محظوظ بود که التذاذ بذنب
اصرار بر ذنب است اگر اصرار بر سیئه صغیره است بکبیره میرساند و اصرار کبیره و بلکه کفر است شکر
این نعمت عظمی نمایند تا از دو یادی در ندم پیدا شود و از ارتکاب خلاف شریعت باز دارد ٭
قال الله سبحانه تبارک و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم حاصل شق اول حصول عجب است
بعد از ایشان اعمال صالحه و این عجب سمی است قاتل و مرضے است مهلک که اعمال صالحه را نابود

ف مستهلک

میگرداند چنانچه آتش حطب را ناچیز میسازد و منشأ عُجب آنست که اعمالِ صالحه در نظرِ عامل مزیّن
مے درآیند و مستحسن مینمایند فالمعالجة بالاضداد۔ باید که حسناتِ خود را متّهم دارد و قبائحِ
خفیّه حسنات را در نظر آرد تا خود را و اعمالِ خود را قاصر داند بلکه شایانِ لعن و طرد یابد قال
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات رُبَّ تالٍ للقرآن والقرآن یلعنه۔ وکم من صائم
لیس له من صیامه الا الظماء والجوع خیال کند که حسنه او قبح ندارد و اگر اندک متوجه شود بعنایة
الله سبحانه همه قبح یابد و بوئے از حُسن احساس کند عُجب کجا و استغنا کرا بلکه از استیلائے دیدِ قصور
اعمال باید که از اتیانِ حسنه منفعل و شرمنده بوَد نه معجب و مستغنی و چون دیدِ قصور در اعمال پیدا
شود اعمال را قیمت افزاید و بقبول سزاوار بود سعی نماید که این دید پیدا شود و داءِ عُجب ندید و دونه
خرط القتاد الّا ان یشاء ربی شیئا و جمعے را که این دیدِ قصورِ اعمال بوجهِ کمال میسر گردد چنان
مے انگارند که کاتبِ یمین معطّل و بیکار است و حسنه نیست که در کتابتِ او درآید و کاتبِ شمال
همیشه در کار است که همه قبح و شرّ و سوء است و چون معامله عارف تا این سرحد میرسد عُومِلَ مَعَه ما
عُومِلَ مَعَه ه قلم اینجا رسید سر بشکست۔ والسلام علی من اتبع الهدیٰ

مکتوب (۵۴) پنجاه و چهارم

بشیخ محمد صدور یافته در بیانِ آنکه متابعتِ آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مراتب
و درجات دارد و آن هفت درجه است و بیانِ تفصیلِ هر درجه بدیگرے و ما یناسب ذالک
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی متابعتِ آن سرور علیه وعلی آله الصلوة
والسلام که سرمایه سعاداتِ دینیه و دنیویه است درجات و مراتب دارد درجه اُولیٰ
مر عوامِ اهلِ اسلام راست از اتیانِ احکامِ شرعیه و متابعتِ سنّتِ سنیّه بعد از تصدیقِ
قلب پیش از اطمینانِ نفس که بدرجه ولایت مربوط است و علمای ظواهر و عبّاد و زُهّاد و

که معاملهٔ شان باطمینانِ نفس وابسته است پس درین درجه متابعت شریک‌اند و در حصولِ صورتِ
اتباع برابر اند و چون نفس درین مقام از کفر و انکارِ خود نرسته است لاجرم این درجه مخصوص
بصورتِ متابعت باشد این صورتِ متابعت در رنگِ حقیقتِ متابعت موجبِ فلاح و رستگاری
آخرت است و منجی از عذابِ نار است و مبشر بدخولِ جنت از کمالِ کرم انکارِ نفس را اعتبار نانموده بتصدیقِ
قلب کفایت فرموده است و نجات را مربوط بآن تصدیق ساخته ببین توانی که وهی اشکِ مرا
حسنِ قبول بر ایکه در ساختهٔ قطرهٔ بارانی را درجهٔ دوم از متابعت اتباعِ اقوال و اعمالِ اوست علیه
وعلی آله الصلوة والسلام که بباطن تعلق دارد از تهذیبِ اخلاق و دفعِ رذائلِ صفات و ازالهٔ امراضِ
باطنیه و عللِ معنویه که بمقامِ طریقت متعلق اند این درجهٔ اتباع مخصوص بارباب سلوک است که طریقهٔ
صوفیه را از شیخِ مقتدا اخذ نموده بوادی و مفاوزِ سیر الی الله را قطع مینمایند درجهٔ سیوم از متابعت اتباعِ
احوال و اذواق و مواجیدِ آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام که بمقامِ ولایتِ خاصه تعلق
دارند این درجه مخصوص بارباب ولایت است که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب و چون
مرتبهٔ ولایت بانجام رسید نفس مطمئنه گشت و از طغیان و سرکشی باز ماند و از انکار باقرار و از کفر باسلام آمد
بعد ازین هر چه در متابعت کوشد حقیقتِ متابعت خواهد بود اگر نماز ادا مینماید حقیقتِ متابعت بجا
می آرد و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین نمط است و علی هذا القیاس و اتیانِ
جمیعِ احکامِ شرعیه حقیقتِ اتباع کائن است سوال حقیقتِ نماز و روزه چه معنی است نماز
و روزه افعالِ مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه فرموده است ادا یابد حقیقت ادا یافته باشد صورت
چه بود و حقیقت ورای آن چه باشد جواب مبتدی چون نفس اماره دارد که بالذات منکرِ احکامِ سماویست
اتیانِ احکامِ شرعیه از وی باعتبارِ صورت است و منتهی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضا و رغبت
قبولِ احکامِ شرعیه نموده اتیانِ احکام از وی باعتبارِ حقیقت است مثلاً منافق و مسلم هر دو ادای
نماز مینمایند منافق چون انکار باطن دارد صورتِ نماز بجا می آرد و مسلم بواسطهٔ انقیادِ باطن حقیقت

نماز تحلّی است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است این درجه یعنی درجهٔ اطمینان نفس
و اتیان حقیقت اعمال صالحه که بعد از حصول کمالات ولایت خاصه که بدرجهٔ سوم متعلق است حاصل میگردد
چهارم درجه ایست از متابعت و در درجهٔ اول صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است
این درجهٔ چهارم از اتباع مخصوص بعلمای راسخین است شکر الله تعالی سعیهم که بعد از اطمینان نفس
بدولت حقیقت متابعت متحقق اند و اولیاء الله را قدس الله تعالی اسرارهم هرچند بنحوی از اطمینان
نفس بعد تمکین قلب حاصل است اما کمال اطمینان مر نفس را در تحصیل کمالات نبوت حاصل است که علمای
راسخین را از آن کمالات بطریق وراثت نصیب است پس علمای راسخین بواسطهٔ کمال اطمینان نفس
بحقیقت شریعت که حقیقت اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی
بصورت شریعت متلبس اند و گاهی بحقیقت شریعت متحقق علامتی از برای علمای راسخین بیان
کنم تا هر ظاهر نمائی دعوی رسوخ ننماید و آماره خود را مطمئنه انگارد و عالم راسخ کسی است که او را
از تاویل متشابهات کتاب و سنت نصیب است و از اسرار حروف مقطعات اوائل سور فرقانی
بهره دارد و تاویل متشابهات از جملهٔ اسرار غامضه است خیال نکنی که در رنگ تاویل ید بقدرت است
و تاویل وجه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است باسرار کار ندارد و اصحاب این اسرار پیغمبران اند علیهم
الصلوات والتسلیمات و این رموزات اشارات بمعاملات ایشان است و بتبعیت و وراثت
این بزرگواران هر کرا این دولت عظمی بخشند حصول این درجهٔ متابعت که منوط باطمینان
نفس است و وصول بحقیقت متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة والسلام
گاه هست که بی توسط فنا و بقا و بی توسل سلوک و جذبه میسر گردد و تواند بود که از احوال و مواجید
و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه ولایت
باین دولت رسیدن اقرب است از آنکه براه دیگر رسد و آن راه دیگر بزعم این فقیر التزام متابعت
سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از اسم و رسم بدعت

صیغہ اسم ظرف ست از شم بمعنی بوئیدن ۱۲

تا از بدعت حسنه در رنگ بدعت سیئه احتراز ننماید بوئے ازین دولت بمشام جان او نرسد و این
معنی امروز متعسر است که عالم در دریائے بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا
مجال است که دم از رفع بدعت زند و باحیائے سنت لب کشاید اکثر علمائے این وقت رواج
دهنده هائے بدعت اند و محو کننده هائے سنت بدعتهائے پهن شده را تعامل خلق دانسته بجواز
بلکه باستحسان آن فتوی میدهند و مردم را بدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع
پیدا کند و باطل متعارف شود تعامل گردد مگر نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملے که
معتبر است همانست که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکر فی
الفتاوی الغیاثیة قال الشیخ الامام الشهید رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ
وانما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلدة لا یدل
علی الجواز وانما یدل علی الجواز ما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی
علیه وعلی اله الصلوة والسلام ایاهم علی ذلک فیکون شرعا منه علیه وعلی اله
الصلوة والسلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک
من الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم
لو تعاملوا علی بیع الخمر وعلی الربوا لا یفتی بالحل و شک نیست که علم بتعامل کافه انام
وبعمل جمیع قری و بلدان از حیطه بشر خارج است باقیماند تعامل صدر اول که فی الحقیقت تقریر سنت
از آن سرور علیه وعلی اله الصلوة والسلام و راجع است بسنت او علیه وعلی اله الصلوة والسلام
بدعت کجاست و حسن بدعت کدام اصحاب کرام را از حصول جمیع کمالات صحبت خیر البشر کافی بوده
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و از علماء سلف هر که بدولت رسوخ مشرف گشته است بی آنکه
اختیار طریق صوفیه نماید و بسلوک و جذبه قطع مسافت کند بواسطه التزام متابعت سنت سنیه
است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از بدعت نامرضیه اللهم ثبتنا علی متابعة

ل الصلوات والتسلیمات

السُّنَّةِ وَجَنِّبْنَا عَنِ ارْتِكَابِ الْبِدْعَةِ بِحُرْمَةِ صَاحِبِ السُّنَّةِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ درجهٔ پنجم از متابعت در اتباع کمالات آن سرور است علیه وعلی آله الصلوٰة
والسلام که علم و عمل را در حصول آن کمالات مدخلے نیست بلکه حصول آنها مربوط بمحض فضل
و احسان خداوندیست جل سلطانه و این درجه بس عالیست درجات سابق را بآن نسبتے نیست
این کمالات بالاصالة مخصوص بانبیاء اولو العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات و به تبعیت و
وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند درجهٔ ششم از متابعت اتباع آن سرور است علیه
وعلی آله الصلوٰة والسلام در کمالاتیکه مخصوص بمقام محبوبیت آن سرور است علیه وعلی آله
الصلوٰة والسلام چنانچه در درجهٔ پنجم افاضهٔ کمالات بمجرد فضل و احسان بوده درین درجهٔ ششم
افاضهٔ کمالات آن بمجرد محبت است که فوق تفضل و احسانست و این درجهٔ متابعت نیز اقل
قلیل را نصیب است این پنج درجه متابعت غیر از درجه اولے اینهمه بمقامات عروج تعلق دارند
و حصول اینها بعروج مربوط است و درجهٔ هفتم از متابعت آنست که تعلق بنزول و هبوط دارد
و این درجه سابع از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم
تصدیق قلب است و هم تمکین قلب و هم اطمینان نفس است و هم اعتدال اجزاء قالب که از
طغیان و سرکشی باز مانده اند درجات سابق گویا اجزاء این متابعت بوده اند و این درجه همچون
کل است مر آن اجزاء را درین مقام تابع بمتبوع بنهجے شباهت پیدا میکند که گویا اسم تبعیت از
میان میخیزد و امتیاز تابع و متبوع زائل میگردد چنان متوهم میشود که تابع در رنگ متبوع هرچه
میگیرد از اصل میگیرد گویا هر دو از یک چشمه آب میخورند و هر دو آغوش یک کنار اند و هر دو در یک
بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کدام و تبعیت کرا در اتحاد نسبت نسبت تغایر
گنجایش ندارد و عجب معامله است درین مقام هرچند بامعان نظر مطالعه مینماید نسبت تبعیت هیچ
ملحوظ و منظور نمی گردد و امتیاز تابعیت و متبوعیت اصلا مشهود نمیشود این قدر هست که خود را

خود وراثت انبیا یند نه خود را نبیا اند ۔ عہ یا اکثر از ایشان تا بیشتر و به یک اشتر درنده وبه نسخ اول خطا است ۱۲ غ

طفیلی میداند ووارثِ نبی خود می یابد عَلَیْهِ وَعَلٰی جَمِیْعِ الْاَنْبِیَاءِ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا تا آنکہ تابع دیگر است و طفیلی و وارث دیگر ہر چند ہمہ در قطار تبعیت اند ظاہرا و تابع جیلولہ متبوع در کار است و در طفیلی و وارث ہیچ جیلولے در کار نیست تابع اولش خورا و طفیلی جلیس ضمنی بالجملہ بر دو لتے کہ آمدہ است از برائے انبیا آمدہ است عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ سعادتِ امتان آنست کہ بطفیلِ انبیا عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ازان دولت بہرہ یابند و از اولش ایشان تناول نمایند ؎ در قافلہ کہ اوست دانم نرسم ؛ این بس کہ رسد ز دور بانگِ جرسم ؛ تابع کامل کسے است کہ باین ہفت درجہ متابعت متحلی شود و آنکہ بعضے از درجات متابعت دارد و بعضے ندارد تابع فی الجملہ است عَلٰی تَفَاوُتِ الدَّرَجَاتِ علماءِ ظواہر بدرجۂ اولے الخرسند اند کاش آن درجہ راہم سرانجام بدہند متابعت را منحصر بصورتِ شریعت داشتہ اند و ورائے آن امرے دیگر نہ انگاشتہ طریقۂ صوفیہ را کہ وسیلۂ حصولِ درجاتِ متابعت است بیکار تصور نمودہ اند و اکثر شان پیرو مقتدائے خود را غیر از ہدایہ و بزدوی ندانستہ اند ؎ چو آن کرمے کہ در سنگے نہان است ؛ زمین و آسمانِ او ہمان است ؛ حَقَّقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ بِحَقِیْقَةِ الْمُتَابَعَةِ الْمَرْضِیَّةِ الْمُصْطَفَوِیَّةِ عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالْبَرَکَةُ وَالتَّحِیَّةُ وَعَلٰی جَمِیْعِ اِخْوَتِهٖ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ الْکِرَامِ وَالْمَلٰئِکَةِ الْعِظَامِ وَعَلٰی جَمِیْعِ اَتْبَاعِهِمْ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامِ

مکتوب ۵۵ پنجاہ و پنجم

سبحانہ

بمخدوم زادہائے عالی درجات اعنی خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم سلمہما اللہ تعالیٰ صدور یافتہ دربیانِ آنکہ قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیہ است و در مناقب امام اعظم ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ و مداحی صوفیہ علیہ و در بیانِ آنکہ اصل این کار شریعت است و بیانِ آنکہ احکامِ الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند و ما یناسب ذلک ۔ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ؛ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ

علی عبادہ الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیہ است بلکہ جامع جمیع شرائع ما تقدم است
غایۃ ما فی الباب بعضے از احکام این شریعت از آن قسم اند کہ بعبارت نص و اشارت نص و دلالت
نص و اقتضاء نص مفہوم میگردند عوام و خواص از اہل لغت در ین فہم برابر اند و قسم دیگر از احکام
از آن قبیل اند کہ بتوسط اجتہاد و استنباط مفہوم میگردند این فہم مخصوص بائمہ مجتہدین است کہ آن
سرور باشد بقول جمہور و اصحاب کرام آن سرور و مجتہدان سائر امت آن سرور باشند علیہ
وعلیہم الصلوات والتسلیمات لیکن احکام اجتہادیہ در زمان آن سرور کہ اوان وحی بودہ علیہ
وعلی آلہ الصلوۃ والسلام در میان خطا و صواب متردد نبودند بلکہ بوحی قطعی صواب محقق
از خطاے مخطی متمیز میگشت و حق با باطل ممتزج نمیماند کہ تقریر و تثبیت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف
احکامیکہ بعد از انقراض زمان وحی بطریق استنباط مجتہدان حاصل گشتہ اند در میان صواب و خطا متردد
اند لہذا احکام اجتہادی کہ در زمان وحی متقرر گشتہ اند موجب یقین اند کہ مفید عمل و اعتقاد است و بعد
از زمان وحی ناچار موجب ظن باشند کہ مفید عمل است نہ موجب اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآنی
از آن نوع اند کہ طاقت بشری در فہم آن عاجز است تا اعلامے از جانب منزل احکام جل سلطانہ
حاصل نشود فہم آن احکام متصور نبود و حصول این اعلام مخصوص بہ پیغمبر است علیہ وعلی آلہ
الصلوۃ والسلام غیر از پیغمبر را این اعلام نکنند این احکام ہر چند ماخوذ از کتاب اند اما چون مظہر
آن احکام پیغمبر است علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام ناچار این احکام را منسوب بہ سنت داشتہ
اند کہ مظہر آنہا سنت است در رنگ آنکہ احکام اجتہادیہ را بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکہ قیاس
مظہر آن احکام است پس سنت و قیاس ہر دو مظہر احکام باشند اگرچہ میان این دو مظہر فرق
بسیار است کہ یکے مستند بہ رائے است کہ مجال خطا دارد و دیگرے مؤید باعلام حق جل و علا
کہ خطا را آنجا گنجایش نیست قسم اخیر کمال شباہت باصل دارد گویا مثبت احکام است ہر چند
فی الحقیقت مثبت جمیع احکام ہمان کتاب عزیز است و لیس باید دانست کہ در احکام اجتہادیہ مجتہد

پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام مجال خلاف هست اگر آن غیر بپایهٔ اجتهاد برسد
و احکامیکه بعبارت و اشارت و دلالت نص ثابت شده اند و همچنین احکامیکه مظهر آنها سنت است
احدے را در آنها مجال مخالفت نیست بلکه بر جمیع امت اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان
امت را در احکام اجتهادیه متابعت رای پیغمبر لازم نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام
بلکه صواب دران موطن متابعت رأی خود است اینجا دقیقه ایست باید دانست پیغمبرانیکه متابعت
شرائع پیغمبران اولو العزم مینمایند علیهم الصلوة والسلام واجب بر ایشان اتباع همان احکام است
که از کتب و صحف ایشان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند نه آن احکام که باجتهاد
و سنن ایشان ظاهر گشته زیرا که در احکام اجتهادی هرگاه مجتهد امت را متابعت لازم نبود چنانچه
گذشت پیغمبر متابع را چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه مظهر آنها سنت است چنانچه پیغمبر اولی العزم
را آن احکام باعلام حاصل آمد پیغمبر غیر اولی العزم را نیز آن احکام باعلام او تعالی ثابت اند متابعت
چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که باندازهٔ هر وقت و مناسب هر گروه احکام علاحده است
گاهے حل مناسب است و گاهے حرمت پیغمبر اولی العزم را اعلام بحل ادے شده بود و پیغمبر غیر
اولی العزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت هر دو ماخوذ از صحیفهٔ منزله است چنانچه دو
مجتهد از یک ماخذ در حکم مختلف اند مثلا یکے از آنجا حل مے فهمد و دیگرے حرمت **سوال**
این اختلاف در اجتهاد گنجایش دارد که مدار آن بر رای است که هم احتمال صواب دارد و هم
احتمال خطا اما این معنی در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که آنجا نزد و صواب و خطا جائز
نیست بلکه بیقین نزد حق جل و علا یک حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر
حرمت حل را مجال نیست **جواب** روا است که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت
پس حکم خدا جل و علا در یک واقعه متعدد باشد نسبت بمتعدد قوم و لا محذور آرے در امت خاتم
الرسل این معنے راست نمی آید که کافهٔ انام درین شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقعه نزد خدا

جَلّ سُلطانُهٗ ایجاد و حکم نیست **سوال** پیغمبر اولی العزم هرگاه حکم بحلّ امرے کرده باشد و پیغمبر متابع او در آن امر حکم بحرمت نماید لازم مے آید که حکمِ ثانی ناسخ حکمِ اول باشد و این جائز نیست که نسخ مخصوص به پیغمبر اولی العزم است غیرِ او ناسخ نمیتوانند شد **جواب** نسخ وقتے لازم می آید که حکمِ ثانی عام بود نسبت بکافّهٔ انام تا رفعِ حکمِ اول که نسبت بگروهے واقع شده بود نماید حکمِ ثانی عام نیست بلکه نسبت بیک گروهے حکم بحرمت کرده است بحکم اول جناب ندارد نمے بینی در یک واقعهٔ مجتهدے حکم بحل میکند و مجتهدِ دیگر در همان واقعه حکم بحرمت مینماید و هیچ نسخ نیست هر چند در میانِ این و آن تفاوتِ فاحش است که اینجا رای است و آنجا اعلام در رای تعدّدِ حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد و امّا تعددِ قوم علاج آن مینماید چنانچه گذشت پس در شرائع ما تقدّم احکامے که از کتب و صحفِ پیغمبرانِ اولی العزم بحسبِ لغت مفهوم میگردند پیغمبرانِ متابع را نیز در آنها مجالِ مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافّهٔ انام وارد گشته اند هر پیغمبر متابع هر قوم که دعوت کند خلافِ آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است همه را حرمت است تا زمانیکه پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاید و رفعِ آن حکم فرماید این زمان نسخ متصوّر است پس نسخ باعتبارِ همان احکام باشد که بحسبِ لغت از صحیفهٔ منزله ماخوذ اند و احکامیکه باجتهاد و اعلام ثابت شده اند و بسنت و اجتهاد منسوب اند نسخ در آنها متصور نیست که این احکام نسبت ببعض است نه بعضِ دیگر پس اجتهادِ پیغمبرے و همچنین سنّتِ او رافعِ اجتهاد و سنتِ پیغمبرِ دیگر نمیتواند شد که آن نسبت بقومے است و این نسبت بقومِ دیگر و اگر این اختلاف نسبت بکافّهٔ انام هست یا نسبت بیک گروه باشد البته نسخ است چنانچه در دینِ شریعت که حکم نسبت بکافّهٔ انام است حکمِ ثانی ناسخ حکم اول است پس سنتِ لاحقِ پیغمبرِ ما علیه و علیٰ آلِه و علیٰ جمیعِ الانبیاء والمرسلین الصلوات والتحیّات ناسخ باشد مر سنتِ سابقِ او را علیه و علیٰ آلِه الصلوة والسلام و حضرتِ عیسیٰ علیٰ نبیّنا و علیه الصلوٰة والسلام که بعد از نزول[1] متابعتِ این شریعت

[1] یعنی فرود آمدن وی از آسمان که نصوص بظاهر خود

ت الصلوات والتسلیمات

خواهد نمود و اتباع سنت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز خواهد کرد که نسخ این شریعت مجوز
نیست نزدیک است که علماء ظواهر مجتهدات او را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از کمال دقت
و غموض مأخذ انکار نمایند و مخالف کتاب و سنت دانند مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است رحمة
الله علیه که ببرکت ورع و تقوی و بدولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و استنباط یافته است
که دیگران در فهم آن عاجزند و قاصراند و مجتهدات او را بواسطه دقت معانی مخالف کتاب و سنت دانند
و او را و اصحاب او را اصحاب رای پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه و درایته
وعدم الاطلاع علی فهمه و فراسته امام شافعی بکرشمه از دقت فقاهت او علیه الرضوان
دریافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة وای از جرأت قاصر نظران که قصور خود را
بدیگرے نسبت نمایند شعر قاصرے گر کند این قافله را طعن قصور :: حاش لله که برآرم بزبان این گله را ::
همه شیران جهان بسته این سلسله اند :: روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را :: و بواسطه همین مناسبت
که بحضرت روح الله دارد تواند بود آنچه خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته است که :: حضرت عیسی
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد :: یعنی اجتهاد
حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید این مذهب خواهد کرد علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام که شان او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ازان بلندتر است که تقلید
علماء امت فرماید بے شائبه تکلف و تعصب گفته میشود که نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در
رنگ دریاے عظیم مینماید و سائر مذاهب در رنگ حیاض و جداول بنظر می درآیند و بظاهر هم که ملاحظه
نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان و این مذهب با وجود
کثرت متابعان در اصول و فروع از سائر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علیحده دارد و این
معنی از حقیقت نشان میدهد عجب معامله است امام ابو حنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است
و احادیث مرسل را در رنگ احادیث مسند شایان متابعت میداند و بر رأے خود مقدم میدارد

وہمچنین قول صحابی را بواسطۂ شرف صحبت خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات برائے خود مقدم میدارد و دیگران نہ چنین اند مع ذلک مخالفان او را اصحاب رائے میدانند والفاظے کہ مشعر از سوئے ادب اند باو منتسب میسازند باوجود آنکہ ہمہ بکمال علم و وفور ورع و تقوی معروف اند حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ ایشان را توفیق دہاد کہ آزار رئیس دین و رئیس اہل اسلام ننمایند و سواد اعظم اسلام را ایذا نکنند یریدون ان یطفئوا نور اللہ بافواھہم جماعہ کہ این اکابر دین را اصحاب رائے میدانند اگر این اعتقاد دارند کہ ایشان بہ رائے خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم از اہل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشند بلکہ از جرگہ اہل اسلام بیرون بوند این اعتقاد نکند مگر جاہلے کہ از جہل خود بیخبر است یا زندیقے کہ مقصودش ابطال شطر دین است ناقصے چند احادیث چند را یاد گرفتہ اند و احکام شریعت را منحصر دران ساختہ اند و ما ورائے معلوم خود را نفی مینمایند و آنچہ نزد ایشان ثابت نشدہ منتفی میسازند ؎ چو آن کرمے کہ در سنگے نہان است ۔ زمین و آسمان او ہمان است ۔ وائے ہزار وائے از تعصبہائے بارد ایشان و از نظرہائے فاسد ایشان بانی فقہ ابو حنیفہ است و سہ حصہ از فقہ او را مسلم داشتہ اند و در ربع باقی ہمہ شرکت دارند باوے در فقہ صاحب خانہ اوست و دیگران ہمہ عیال وے اند باوجود التزام این مذہب مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لہذا در بعضے اعمال نافلہ تقلید مذہب او مینمایم اما چہ کنم کہ دیگر انرا باوجود وفور علم و کمال تقوی در جنب امام ابی حنیفہ در رنگ طفلان می یابم والامر الی اللہ سبحانہ بر سر اصل سخن رویم و گوییم کہ بالا گذشتہ است کہ اختلاف احکام اجتہادیہ اگرچہ آن اختلاف از پیغمبر صادر شود مستلزم نسخ نیست بخلاف اختلاف در احکام کتاب و سنت کہ موجب نسخ است کما مر ایضا تحقیقہ پس مقرر شد کہ معتبر در اثبات احکام شرعیہ کتاب و سنت است و قیاس مجتہدان و اجماع امت نیز مثبت احکام است بعد ازین چہار ادلہ شرعیہ ہیچ دلیلے مثبت احکام شرعیہ نتواند شد الہام مثبت حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات

سلہ یعنی جماعۂ غیر مقلدین کہ خود را باہل حدیث و بموحدین موسوم میسازند ۱۲ ملا محمد عبداللہ تعالیٰ

فرض وسنت نمایند ارباب ولایت خاصه یا عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابراند کشوف والهامات
ایشان را مزیتی نمی بخشد واز ربقه تقلید بیرون نمی آرد وذو النون وبسطامی وجنید وشبلی با زید و
عمرو وبکر وخالد که از عوام مومنان اند در تقلید مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند آرے مزیت این
بزرگواران در امور دیگر است اصحاب کشوف ومشاهدات ایشان اند وارباب تجلیات وظهورات
هم ایشان اند که بواسطه استیلاء محبت محبوب حقیقی جل سلطانه از ما سوائے او سبحانه وتعالی
گسسته اند واز دید ودانش غیر وغیریت آزاد گشته اگر حاصل اند ازند او ورا ازند واگر واصلند اورا
واصلند در عالم سبحانه اند وباخود بیخود اند اگر می زیند برائے او می زیند واگر می میرند برائے او می میرند
منتهیان ایشان مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
وهر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی وصفاتی او میبابند از منتهیان ایشان چه نشان دهد که
بے نشان اند قدم اول شان نسیان ما سوای است از قدم ثانی ایشان چه وانماید که بیرون
از آفاق وانفس است الهام ایشان راست وکلام با ایشان است اکابر اکابر ایشان علوم
واسرارے توسط از اصل اخذ می نمایند ودر رنگ مجتهد که تابع رائے واجتهاد خود است ایشان
نیز در معارف ومواجید تابع الهام وفراست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره فرموده
اند که در افاضه علوم لدنی روحانیت حضرت خضر متوسط است علی نبینا وعلی جمیع الانبیاء
والمرسلین الصلوة والسلام ظاهر این سخن نسبت بابتدا وتوسط حال بود ومعامله منتهی
دیگر است کما ینبهک به الکشف الصریح ومویداین تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر
جیلانی قدس الله تعالی سره منقول است که روزے بر سر منبر بیان علوم ومعارف میفرمودند
ودرین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلی بیا کلام محمدی بشنو ازین عبارت
شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محمدیان نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد محمدیان
را چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم ومعارف دیگر اند ماورائے احکام شرعیه که اهل الله

بآن مخصوص اند هرچند آن معارف ثمرات و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول
ثمرات اوست و تا زمانیکه درخت برپاست ثمرات متوقع است و چون در اصل درخت خلل
رفت ثمرات معدوم گشت پس عاقلی باشد که درخت را ببرد و ثمرات را توقع دارد هرچند درخت را بنیک
تربیت کنند ثمرات وافر آرد و ثمره اگرچه مقصود است اما فرع شجره است پس ملتزم شریعت و مداهن شریعت
را برین معنی قیاس باید کرد آنکه التزام دارد صاحب معرفت است هرچند التزامش بیش معرفت
بیش و آنکه مداهن است از معرفت بی نصیب است و بالفرض آنچه بزعم فاسد خود دارد اگرچه هیچ ندارد
از قبیل استدراج است که جوگیه و براهمه را دران شرکت است کُلُّ حَقِیقَةٍ رَدَّتْهُ الشَّرِیعَةُ فَهُوَ زَنْدَقَةٌ
و الحاد پس روا است که خواص اهل الله در معارف ذات و صفات و افعال او تعالی بعضی
از اسرار و دقائق فهم کنند که ظاهر شریعت ازان معارف ساکت است و در حرکات و سکنات
اذن و عدم اذن او تعالی دریابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی اوقات ادای
بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یابند و بترک آن ماذون گردند گاهی نوم را به از یقظه فهمند
احکام شرعیه باوقات موقته و احکام الهامیه همه وقت ثابت اند و چون حرکات و سکنات این
بزرگواران مربوط باذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان باشد مثلاً یک فعل نسبت بیک
شخص بحکم شریعت نفل است و همان فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاهی ادای
نوافل مینمایند و گاهی مرتکب امور مباحه میگردند و این بزرگواران چون کار را بامر و اذن مولی
جل سلطانه میکنند همه از فرائض ادا می یابد مستحب و مباح دیگران فرض ایشان است ازینجا
علو شان این بزرگواران باید دریافت علماء ظواهر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار
پیغمبران میدانند علیهم الصلوات والتسلیمات و دیگران را در آن اخبار شرکت نمی دهند این
منافی وراثت است و نفی است مر بسیاری از علوم و معارف صحیحه را که بدین مبین تعلق دارند
آری احکام شرعیه مربوط بادله اربعه است که الهام را دران گنجایش نیست اما امور دینیه

ما وراے احکام شرعیہ بسیار است کہ اصل خاص در انجا الہام است بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام است بعد کتاب و سنت این اصل تا انقراض عالم برپا است پس دیگران را باین بزرگواران چہ نسبت بود بسیار است کہ دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس ترک ایشان بہ از فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آنرا عابد میدانند و اینہا را مکار میشمرند سوال چون دین بکتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال بالہام چہ احتیاج بود و چہ نقصان ماندہ کہ بالہام کامل گردد جواب الہام مظہر کمالات خفیہ دین است نہ مثبت کمالات زائدہ در دین چنانچہ اجتہاد مظہر احکام است الہام مظہر دقائق و اسرار است کہ فہم اکثر مردم ازان کوتاہ است ہر چند در اجتہاد و الہام فرق واضح است کہ آن مستند برائے است و این مستند بخالق رائے جل سلطانہ پس در الہام یک قسم اصالت پیدا شد کہ در اجتہاد نیست الہام شبیہ اعلام نبی است کہ ماخذ سنت است چنانچہ بالا گذشت اگرچہ الہام ظنی است و آن اعلام قطعی ربنا اتنا من لدنک رحمۃ وھیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الھدی

مکتوب (۵۶) پنجاہ و ششم

بمولانا عبد القادر انبالی صدور یافت در بیان آنکہ معاملہ عارف بجائے میرسد کہ سیئات دیگران در حق او حکم حسنات پیدا میکند بسم اللہ الرحمن الرحیم قال اللہ تبارک و تعالی اولئک یبدل اللہ سیئاتہم حسنات معاملہ درویش بعنایۃ اللہ سبحانہ و بصدقہ حبیبہ علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام بجائے میرسد کہ سیئات دیگران حسنات او میگردد و در رذیلہ ایشان حمیدہ او میشود مثلا ریا و سمعہ کہ از سیئات است و از رذائل اوصاف در حق او حسن پیدا میکند و حکم حمد و شکر میگیرد زیرا کہ آن درویش جمیع اقسام عظمت و کبریائی را از خود مسلوب ساختہ بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ منسوب داشتہ است و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال را از خود

حاشیہ: ماوراے احکام شرعیہ کہ در انجا الہام اصل است و نسبت بزرگواران بدیگران — ترک عبادت بزرگواران ... مرضی حق جل و علا ... — فرق اجتہاد و الہام — سیئات دیگران حسنات عارف میشود ...

و دوست داشته باو تعالی مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر و نقص هیچ نمی یابد و در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمی بیند اگر فرضا فردی از افراد عظمت و کبریائی بظاهر متوجه او شود و راه بوی خواهد یافت که از راه او بشوق خواهد گذشت و بجنابی که شایان عظمت و کبریائی است خواهد رسید و همچنین است حال حسن و جمال و خیر و کمال که بیش از ودیعه بودن از ینها نصیب او نیست امانات با اهل امانات راجع است پس در صورت ریا و سمعه مقصود او اشتهار و افتخار و رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است سبحانه و اعلام احسان اوست تعالی که نسبت باو بوقوع آمده است پس ریا و سمعه عین حمد و شکر حق باشد تعالی و تقدس که از زوال بمحمدت آمده است و علی هذا القیاس سائر الصفات، اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما والسلام

مکتوب (۱۸) ده و هشتم

بملا غازی نائب صدر در بیان آنکه ذکر حق جل و علا اولی است از صلوٰة فرستادن بر خیر البشر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها اما ذکری که شایان قبولیت داشته باشد یا ذکری که طالب از شیخ مقتدا اخذ نموده باشد و ما یناسب ذلک چندگاه بصلوٰة خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اشتغال داشتم و بانواع و اقسام صلوٰة درود میفرستادم و نتائج و ثمرات عاجله از آن مترتب می یافتم و بدقائق و اسرار ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة مهتدی میگشتم چون مدتی برین عمل گذشت اتفاقا فتوری درین التزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال زائل شد و بر صلوات موقته اقتصار افتاد و دران وقت خوش می آمد که بجای صلوٰة به تسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال نمایم گفتم حکمتی درین امر خواهد بود تا چه ظاهر سازند آخر بعنایة الله سبحانه معلوم گشت که درین وقت ذکر گفتن به از درود فرستادن است هم مرسل را و هم مرسل الیه را بدو وجه یکی آنکه در خبر قدسی آمده است من شغله ذکری عن مسألتی

یعنی پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام ۱۲

أُعْطِيتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِي السَّائِلِينَ وجه دوم آنکه چون ذکر ماخوذ از حضرت پیغمبر است علیه وعلی
آله الصلوة والسلام ثواب آن ذکر چنانچه بذاکر میرسد بآن سرور نیز مثل آن ثواب میرسد علیه
وعلی آله الصلوة والسلام قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً
فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا وهمچنین هر عملے نیک که از امتان بوجود مے آید اجر آن عمل
چنانچه بعامل میرسد به پیغمبر که واضع آن عمل است نیز بهمان قدر اجر حاصل میگردد بے آنکه از اجر عامل
چیزے نقصان کنند و هیچ در کار نیست که عامل به نیت پیغمبر عمل نماید چه آن عطائے حق است جل سلطانه
عامل را دران هیچ دخلے نیست آرے اگر از عامل نیت پیغمبر نیز بوجود آید باعث ازدیاد اجر عامل خواهد بود
واین زیادتی نیز به پیغمبر عائد خواهد گشت ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ وشک نیست که مقصود اصلی از ذکر یاد حق است سبحانه وتعالی وطلب اجر طفیلی
اوست و در درود مقصود اصلی طلب حاجت است شتّان ما بینهما پس فیوضیکه از راه ذکر
به پیغمبر میرسد باضعاف زیاده خواهد بود از ان برکاتیکه از راه درود باو میرسد علیه الصلوة والسلام
باید دانست که هر ذکر این رتبه ندارد ذکریکه شایان قبول است باین مرتبه مخصوص است ذکریکه
نه این چنین است درود را بروے مرتبت است و وصول برکات از درود بیشتر متوقع است
لیکن ذکریکه طالب از شیخ کامل مکمل اخذ نماید و بشرائط طریقه بران مداومت کند از درود گفتن
افضل است چه این ذکر وسیله آن ذکر است تا این ذکر نکند بآن ذکر نرسد ازینجاست که مشائخ طریقت
قدس الله تعالی اسرارهم مبتدی را غیر از ذکر کردن تجویز نکرده اند و در حق او اقتصار بر فرائض و سنن
نموده اند و از امور نافله منع ساخته اند ازین بیان لائح گشت که هیچ فردے از امت اگرچه در کمالات
بمرتبه علیا رسد به پیغمبر خود مساوات پیدا نکند زیراکه این همه کمالات که او را حاصل شده است بواسطه
متابعت شریعت آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام پس این همه کمالات مر آن پیغمبر را نیز ثابت
باشند با کمالات متابعان دیگر و با کمالات مخصوصه او علیه الصلوة والسلام و همچنین آن فرد کامل

بمرتبهٔ هیچ پیغمبرے نرسد اگرچه آن پیغمبر را هیچ یکے متابعت نکرده باشد و دعوت او را قبول ننموده
بود چه هر پیغمبر بالاصالت صاحب دعوت است و به تبلیغ شریعت مامور و انکار امتان در دعوت و
تبلیغ قصور پیدا نه کند و نیز ظاهر است که هیچ کمالے بمرتبهٔ دعوت و تبلیغ نرسد فانّ احبّ عباد الله
الی الله من حبّب الله الی عباده وحبّب عباد الله الی الله وهو الداعی والمبلغ عنه و نیز
که در خبر آمده است فردائے قیامت سیاهی علما را با خون شهداء فی سبیل الله وزن کنند و پلهٔ آن
سیاهی بر پلهٔ آن خون راجح آید و امتان را این دولت میسّر نشده است هرچه دارند طفیلی و ضمنی
است اصل اصل است و فرع مستنبط از اصل از اینجا فضل داعیان و مبلغان این امت را باید
دریافت هرچند در دعوت و تبلیغ درجات است و داعیان و مبلغان در درجات متفاوت‌اند علما
به تبلیغ ظاهر مخصوص‌اند و صوفیه بباطن اهتمام دارند و آنکه عالم صوفی است کبریت احمر است و شایان
دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نائب و وارث پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام
جمعے محدثان این امت را که تبلیغ احادیث نبوی مینمایند علیه و علی آله الصلوة والسلام
افضل این امت دانسته اند اگر مطلقا افضل دانسته اند محل خدشه است و اگر نسبت مبلغان ظاهر گفته
اند گنجایش دارد فضل مطلق مر مبلغ جامع راست که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ باطن و هم بظاهر
دعوت کند و هم بباطن لانّ فی الاقتصار قصورًا ینافی اطلاق الفضل فافهم ولا تکن من
القاصرین بلے ظاهر هرچند عمده است و مناط نجات و کثیر البرکة است و عموم المنفعت اما کمال
او مربوط بباطن است ظاهر بے باطن ناتمام است و باطن بے ظاهر نافرجام و آنکه باطن را بظاهر
جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه و سوم

... علیه الصلوة والسلام گشته اند و بیان بعضی غرائب عالم مثال

بخواجه محمد ... صادر یافته در جواب استفسار او که از عالم مثال بوده و در رد جماعه که بتناسخ قائل اند

وجماعهٔ دیگر که به نقل روح مے گویند و بیانِ کمون و بروز وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِكَ ؛ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَعَلٰى اٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ
صحیفه شریفه که از حسنِ نشاه و علو فطرت التفات فرموده بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت سلّمکم
اللّٰه تعالیٰ نوشته بودند که شیخ محی الدین بن العربی قدس سرّه در فتوحاتِ مکیه حدیثے
نقل میکند که آنسرور فرموده علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ مِائَةَ اَلْفِ اٰدَمَ
وحکایتے می آرد و بعضے مشاهداتِ عالمِ مثال که در وقتِ طوافِ کعبهٔ معظمه چنین ظاهر شد که همراه
من جمعے طواف میکنند که من ایشان را نمی شناسم و در اثنائے طوافِ ایشان دو بیتِ عربی خواندند
که یکے از آن دو بیت این است ؎ لَقَدْ طُفْنَا كَمَا طُفْتُمْ سِنِيْنَا ؛ بِهٰذَا الْبَيْتِ طُرًّا
اَجْمَعِيْنَا ؛ چون این بیت شنیدم در خاطرِ من گذشت که اینها ابدالِ عالمِ مثال اند و مقارنِ
این خطور یکے از اینها بجانبِ من نگاه کرده فرمود که من از جمله اجدادِ تو ام من پرسیدم که چند سال
است از فوتِ تو فرمود که از فوتِ من زیاده از چهل هزار سال است من از روی تعجب گفتم که از
ابتدائے خلقتِ آدم ابی البشر علیٰ نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام تا این دم هفت هزار سال تمام
نشده است فرمود تو از کدام آدم میگوئی این آن آدم است که در اوّلِ دورهٔ این هفت هزار سال
خلق شده است شیخ فرموده درین وقت آن حدیثِ نبوی علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام
که سابق تحریر یافته است بخاطر گذشت که مؤید این قول ست مخدوما مکرما درین مسئله بعنایتِ اللّٰه
سبحانه آنچه برین فقیر ظاهر گشته است آنست که این همه آدم که پیش از وجودِ حضرت آدم علیٰ نبینا
وعلیه الصلوٰة والسلام گذشته اند وجودِ شان در عالمِ مثال بوده است نه در عالمِ شهادت همین
حضرت آدم است که در عالمِ شهادت موجود گشته است و در زمین خلافت یافته و مسجودِ ملائک شده
صلوات اللّٰه تعالیٰ وتسلیماته سبحانه علیٰ نبینا وعلیهم اجمعین غایة ما فی الباب آدم چون
بصفتِ جامعیت مخلوق گشته است و در حقیقتِ خود لطائف و اوصافِ بسیار دارد پیش از وجود

او بقرون متطاوله در هر وقتے از اوقات صفتے از صفات یا لطیفه از لطائف او بایجاد خداوندی
جل سلطانه در عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و مسمّی باسم او گشته
و کاروبار آدم منتظر از وے بوقوع آمده حتّے که توالد و تناسل که مناسب آن عالم مثال است
نیز بظهور پیوسته و کمالات صوری و معنوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته
بلکه در حق او قیامت قائم شده بهشتی به بهشت و دوزخی بدوزخ رفته بعد از آن در وقتے از اوقات
گشته الله سبحانه صفتے یا لطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام
در همان عالم متقدمه ظهور آمده و کاروبارے که از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود
آمده و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث از آن صفات و لطائف او علی نبینا
و علیه الصلوٰة والسلام بحصول پیوسته و چون آن ظهور نیز دوره خود را تمام کرده ظهور رابع به ثبوت
پیوسته الیٰ ماشاء الله تعالیٰ و چون دور ظهورات مثالیه او که تعلق بصفات و لطائف او
داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخه جامعه در عالم شهادت بایجاد خداوندی جل سلطانه بوجود آمد
و بفضل خداوندی جل سلطانه معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم باشند اجزاء همین آدم اند و دست
و پائے او یند و مبادی و مقدمات وجود او یند جد بزرگوار که زیاده از چهل هزار سال از فوت
او گذشته است لطیفه بوده است در مثال از لطائف جد شیخ که بعالم شهادت وجود داشته و طواف
بیت الله که میکرده در عالم مثال میکرده چه کعبه معظمه نیز در مثال صورتے و تشبیهے بوده است که اهل
آن عالم را قبله بوده این فقیر درین باب نظر را دور دور فرستاده و تعمق بسیار نموده در عالم شهادت آدم
دیگر منظور نیامده و غیر از شعبده هائے عالم مثال نیافته و آنکه بدن مثالی گفته که من بنده تواَم و نیز از چهل هزار سال
از فوت من گذشته است اول دلیل است برآنکه او جهائے پیش از ظهورات صفات و لطائف
این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علاحده داشتند و این آدم میان بودند چه میان را باین آدم چه نسبت
و چرا جد بوده و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد و جماعه که در دلهائ

ایشان مرض است ازین حکایات تناسخ می فهمند و نزدیک است که بقدم عالم قائل گردند و از
قیامت کبریٰ انکار نمایند بعضے از ملاحده که باطل محو را مستند تنسخی گرفته اند حکم بجواز تناسخ بینما یند
و می انگارند که نفس تا وقتیکه بحد کمال نرسد از تقلب ابدان او را چاره نبود و میگویند چون بحد کمال رسید
از تقلب ابدان بلکه از تعلق ابدان فارغ گشت و مقصود از خلقت او که کمال اوست میسر شد
و این سخن کفر صریح است و انکار است از انچه از دین بتواتر ثابت شده است هرگاه در آخر کار جمیع
نفوس بحد کمال برسند دوزخ کرا باشد و معذب کدام بود و این انکار دوزخ است و انکار عذاب اخروی است
و نیز انکار حشر اجساد است چه بزعم ایشان نفس را احتیاج بجسد که آلت کمالات اوست نمانده است
تا بجسد حشر نموده آید اعتقاد این جماعه موافق اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و
ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه هم بدتر است که اینها در تناسخ بینما یند و عذاب
روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ بینما یند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب دنیا را
عذاب و نیاست که از برائے تهذیب نفوس اثبات میکنند **سوال** از حضرت امیر کرم الله تعالیٰ وجهه
و از بعضے دیگر از اولیاء الله نیز منقول است که بعضے از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری
بقرون متطاوله از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحت آن بے تجویز تناسخ چگونه است
جواب صدور آن اعمال و افعال از ارواح این بزرگواران است که بمشیت الله سبحانه خود متجسد
باجساد گشته مباشر افعال عجیبه گشته اند جسد دیگر نیست که بآن تعلق گیرند تناسخ آنست که روح پیش
از تعلق باین جسد بجسد دیگر که مباین و مغایر آن روح است تعلق گرفته باشد و چون خود متجسد بجسد گردد
تناسخ چه بود و جنیان که متشکل باشکال میگردند و متجسد باجساد میشوند و درین حال اعمال عجیبه که مناسب
این اشکال و اجساد است بوقوع می آرند هیچ تناسخ نیست و هیچ حلولے نه هرگاه جنیان را بتقدیر
الله سبحانه این قدرت بود که متشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند ارواح کمّل اگر این قدرت را
عطا فرمایند چه محل تعجب است و چه احتیاج ببدن دیگر ازین قبیل است آنچه از بعضے اولیاء الله نقل میکنند

که در یک آن در امکنهٔ متعدده حاضر میگردند و افعال متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان
متجسد باجساد مختلفه اند و متشکل باشکال متباینه و همچنین عزیزیکه مثلاً در هندوستان توطن ورزیده و از
دیار برآمده است جمعے از حضرت مکه معظمه می آیند و میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ایم و چنان
و چنین در میان ما و آن عزیز گذشته است و جمعے دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمعے دیگر
در بغداد دیده اند این همه تشکل لطائف آن عزیز است باشکال مختلفه و گاه هست که آن عزیز را ازین
تشکلات اطلاع نبود و لهذا در جواب آن جماعت گاه میگوید که اینهمه بر من تهمت است من از خانه
نبرآمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و روم و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه کسانید و همچنین ارباب
حاجات از اعزهٔ احیا و اموات در مخاوف و مهالک مدد ها طلب مینمایند و می بینند که صور آن اعزه
حاضر شده و دفع بلیه از ایشان نموده است گاه هست که آن اعزه را از دفع آن بلیه اطلاع بود و گاه
نبود و از ما و شما بهانه برساخته اند. این نیز تشکل لطائف آن اعزه است و این تشکل گاه در عالم
شهادت بوده و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آنسرور را علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام بصور مختلفه در خواب می بینند و استفادها مینمایند این همه تشکل صفات و لطائف اوست
علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بصورتهای مثالی و همچنین مریدان از صور مثالی پیران استفادها
مینمایند و حل مشکلات میفرمایند کمون و بروز که بعضے از مشایخ گفته اند بتناسخ مساس ندارد زیرا که
در تناسخ تعلق نفس ببدن ثانی از برائے ثبوت حیات است و برائے حصول حس و حرکت آن
بدن است و در بروز تعلق نفس ببدن دیگر از برائے حصول این غرض نیست بلکه مقصود ازین
تعلق حصول کمالات است مر آن بدن را و وصول بدرجات است مر او را چنانچه جنّی بفرد انسانی
تعلق پیدا کند و در شخص او بروز نماید این تعلق برائے حیات آن فرد نیست چه او حی و حساس و
متحرک پیش ازین تعلق است و چیزیکه ازین تعلق در وے حادث میشود ظهور صفات و حرکات
و سکنات این جن است و مشایخ مستقیم الاحوال بعبارت کمون و بروز هم اسمی نکشایند بنا بر نقصان

عہ قدرت دادن حق تعالےٰ و تفاوت مراد را ۱۲

ور بلا و فتنہ می اندازند و فقیر کمون و بروز ہیچ در کار نیست کاملے اگر تربیت ناقصے خواہد بے آنکہ
در روے بروز نماید باید کہ باقدار خداوندی جل سلطانہ صفات کاملہ خود را در مرید ناقص منعکس سازد
و بتوجہ و التفات آن انعکاس را ثبات و استقرار دہد تا مرید ناقص از نقص بکمال آید و از صفات رذیلہ
بصفات حمیدہ گراید و ہیچ کمون و بروز درمیان نبود ذالک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ
ذو الفضل العظیم و بعضے دیگر بنقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتے پیدا
میشود کہ اگر خواہد بدن خود را گذارد و در بدن دیگرے داخل شود نقل میکنند عزیزے کہ این کمال
و این قدرت را داشت در جوار او جوانے فوت کرد این عزیز بدن خود را کہ بسن کبر رسیدہ بود گذاشت
و در بدن آن جوان داخل شد تا آنکہ بدن اول او میت گشت و بدن ثانی او زندہ گشت این
قول مستلزم تناسخ است کہ تعلق ببدن ثانی از برائے حیات آن بدن است این قدر فرق است
کہ قائل بتناسخ منقص نفس حاکم است و تناسخ را از برائے تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکہ بنقل روح
قائل است روح را کامل می انگارد و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول
بتناسخ ہم ساقط تر است زیرا کہ تناسخ را از برائے تکمیل نفوس اعتبار کردہ اند اگرچہ این اعتبار باطل
است و نقل روح را بعد از حصول کمال گمان بردہ اند اگرچہ ہیچ کمال نیست ہرگاہ تبدل ابدان از جہت
تحصیل کمالات قرار دادہ باشند بعد از حصول کمال نقل ببدن ثانی برائے چہ بود اہل کمال تماشائی
نیستند ہمت ایشان بعد از حصول کمال تجرد از ابدان است نہ تعلق بابدان زیرا کہ آنچہ مقصود
از تعلق بودہ است بحصول پیوستہ و ایضا در نقل روح اماتت بدن اول است و احیاء بدن ثانی
است پس بدن اول از حصول احکام برزخ چارہ نبود و از عذاب و ثواب قبر گذرنہ و بدن ثانی
را چون حیات ثانی اثبات مینماید حشر در حق او در دنیا ثابت گشت انگارم کہ معتقدان نقل
روح معلوم نیست کہ بعذاب و ثواب قبر قائل باشند و بحشر و نشر معتقد بوند افسوس ہزار افسوس این
قسم بطالان خود را بمسند مشیخی گرفتہ اند و مقتدائے اہل اسلام گشتہ اند ضلوا فاضلوا ارنبا لا یوم

در دو فریبان ۱۲

عہ یعنی علم بری و بطلان ساقی ۱۲ عہ و خل ارل بر بطلان قول نقل روح ۱۲ عہ یعنی نظارگیان و تفریح کنان

[illegible]

[illegible]

قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ

تذییل در بیانِ بعضی از علوم و معارف که بعالمِ مثال تعلق دارند باید دانست که عالمِ مثال از جمیع عوالم فراخ‌تر است هرچه در جمیع عوالم است صورتے او در عالمِ مثال هست منقولات و معانی همه آنجا صورت دارند گفته‌اند حق را جلّ علاؤه سُلطانه مثلے نیست امّا مثال هست وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی این فقیر در مکاتیبِ خود نوشته است که در مرتبهٔ تنزیهِ صرف چنانچه مثلی نیست مثال هم نیست فَلَا تَضْرِبُوْا لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ و در عالمِ صغیر نمونهٔ عالمِ مثال خیال است چه جمیع اشیا را در خیال صورتے متصور است کیفیاتِ احوال و مقاماتِ سالک را خیال است که تصویر کرده می‌نماید و از ارباب علم می‌سازد و اگر خیال نه بودے کوهی کند جهل لازم بود از ینجاست که فوقِ مرتبهٔ ظلال جهل و حیرت است چه تنگ بود خیال تا مراتبِ ظلال است هرجا که ظل نیست خیال را آنجا گنجایش نیست هرگاه صورتِ تنزیهی در مثال نبود چنانچه گذشت در خیال که پرتویست از مثال چگونه صورتِ تنزیهی متصور بود فلا جرم لَا یَکُوْنُ ثَمَّةَ اِلَّا الْجَهْلُ وَالْحَیْرَةُ و هرجا علم نبود گفت و گو نبود مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ کَلَّ لِسَانُهٗ نشانِ آنست و هرجا علم بود گفت و گو بود مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ طَالَ لِسَانُهٗ بیانِ آنست پس درازیِ لسان در ظلال بود و گنگیِ زبان فوقِ مراتبِ ظلال است فعل بود یا صفت اسم بود یا مسمّے پس هرچه منحوتِ خیال است چون از ظلال است معلول است و بعلتِ جعل مجعول بیش ازین نیست که چون از آثار و علاماتِ مطلوب است مفیدِ علم الیقین است عین و حق یا در ورائے ظلال و خیال است خلاصی از تختِ خیال وقتے میسّر گردد که سیرِ انفسی را نیز در رنگِ سیرِ آفاقی واپس اندازند و در ماورائے آفاق و انفس جولان نماید این معنی اکثر اولیا را بعد از مرگ میسّر میگردد تا حیات است خیال دامنگیرِ شان است و اندکے را از اکابرِ اولیا این دولت درین نشأه میسّر میگردد با وجودِ حیاتِ دنیوی از تصرفِ سلطانِ خیال بیرون مے آیند و مطلوب را بے تحت و جعلِ او در کنار میگیرند درین وقت تجلیِ ذاتی برقی در حقِ این

بزرگواران دائمی میگردد و وصل عُریانی پرتوی اندازد ٭ هَنِیْئاً لِأَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا ٭ وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْکِیْنِ مَا یَتَجَرَّعُ ٭ سؤال جمعی در واقعات و مقامات در مثال و خیال می بینند که پادشاه شده ایم و خدم و حشم خود را معاینه می بینند و نیز می بینند که ما قطب شده ایم و عالم رو بما دارد و در عالم یقظه و افاقت که عالم شهادة است هیچ ازین کمالات بظهور نمی آید این رؤیت هیچ صدقی دارد یا باطل محض است جواب این رؤیت محلّی از صدق دارد و بیانش آنست که معنی بادشاهت و قطبیت دران جماعه کائن است لیکن این معنی در بدایت ضعیف است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بعد ازان از دو حال خالی نیست اگر این معنی بعنایة الله سبحانه قوت پیدا کرد و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرة الله سبحانه در عالم شهادت هم بادشاه میگردند و هم قطب وقت می شوند و اگر این معنی آن قدر قوت پیدا نکرد که در عالم شهادت ظاهر گردد بهمان ظهور مثالی که اضعف ظهورات است کفایت می افتد و بقدر قوت ظهوری یابد ازین قبیل است واقعاتی که طالبان این راه می بینند و خود را در مقامات عالیه انبیا میبینند و می بینند که بمناصب ارباب ولایت سرفراز گشته اند اگر در شهادت این معنی ظهور کند دولتیست عظیم و اگر بظهور مثال کفایت شد بی حاصل است و جای مصیبت است هر حائک و حجّام در خواب خود را پادشاه می بیند و هیچ حاصل ندارد و جز خسارت نقد وقت او نیست پس بر واقعات اعتبار نباید نمود و در شهادت هر چه میسّر شود ازان اوست ٭

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم ٭ نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم ٭ ازینجا است که اکابر نقشبندیه واقعات را اعتباری نمی نهند و به تعبیر وقائع طالبان متوجه نمیگردند که قلیل الجدوی است معتبر همانست که در افاقت و یقظه میسّر گردد لهذا دوام شهود را اعتبار نموده اند و استمرار حضور را دولت دانسته اند حضوریکه غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیّز اعتبار ساقط است ازینجا است که نسیان ماسوی در حق ایشان دائمی گشته است و خطور غیر از قلب شان همه وقت منتفی شده بلکه نهایت در بدایت او مندرج گردد این کمالات ازوی چه مستبعد

بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

والسلام

مکتوب پنجاه و نهم (۵۹)

به پیرزادگی خواجه محمد عبدالله سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه معقول و موهوم و مکشوف و مشهود همه داخل ما سوی است و ما یناسب ذلک. الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که قرة العین ارسال داشته بودند وصول یافت اندراج یافته بود که بکرم حضرت حق سبحانه و تعالی آن شعبده ها برطرف شده است و از آن مقوله هیچ نمانده است همت بران مصروف است که از اثبات هیچ چیز بدست نیاید معقول و موهوم همه در تحت لا داخل است کذا و کذا نوشته بودند. اما این معنی بتکلف است امید است که بے تکلف نصیب شود بجانب آثار معقول و موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آفاقی و چه انفسی همه داخل افراد ماسوی است و از جمله لعب و لهو است و بیش از گرفتاری به شعبده بازی نیست زوال این گرفتاری اگر بتکلف است داخل طریقت است و از جمله علم الیقین است و بعد اللتیا والتی اگر این دولت بے تکلف میسر گردد و از تکلف نفی بانتفاء ماسوی برسد از مضیق طریقت وارهد و از کوچه علم بیرون جهد و بفنا مشرف گردد این معنی بگفتن آسان است و برسیدن دشوار الا من یسره الله سبحانه کار و باری که بحقیقت تعلق دارد در پیش است و از گذشتن نفی بلکه انتفا مقام اثبات است و بیرون علم عین است بدانند که طریقت را در جنب حقیقت هیچ اعتداد نیست و نفی را نسبت باثبات هیچ اعتبارے نه متعلق نفی ممکنات است و متعلق اثبات واجب است تعالی و نفی در جنب اثبات همچون قطره در نظر مے درآید در پهلوئے دریائے بیکران و حصول این نفی و اثبات بولایت خاصه وابسته میشود و بعد حصول الولایة الخاصة اما العروج و اما النزول

وَإِنْ كَانَ الْقَوْلُ لِذٰلِكَ الْعُرُوْجِ لَازِمًا أَيْضًا. رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا إِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

مکتوب شصتم

بمحمد تقی صدور یافته در جواب کتابت او و در بیان آنکه از فضولیات دین عنان معطوف ساخته بضروریات دین باید پرداخت وما یناسب ذلک • اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى • بمطالعه صحیفه شریفه مشرف گشت دلائلے که بآن متمسک گشته اند واندراج یافته اند در باب حقیت خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه باجماع اهل حل وعقد صدر اول که خیر القرون است ودر باب افضلیت خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که بترتیب خلافت ایشان مترتب است ودر باب سکوت ورزیدن از منازعات ومشاجرات اصحاب خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات فرحت فراوان رسانید این اعتقاد در بحث امامت کافی است وموافق اهل سنت وجماعت شکر الله تعالی سعیهم خدوما شفقت آثارا بحث امامت از فروع دین است نه از اصول شریعت ضروریات دین دیگر است که باعتقاد وعمل تعلق دارد که علم کلام وعلم فقه متکفل آنست ضروریات را گذاشته بفضولیات پرداختن عمر خود را صرف بالایعنی کردنست ودر خبر آمده است علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اگر بحث امامت از ضروریات دین واز اصول شریعت می بود چنانچه شیعه گمان برده اند بایستی که حضرت حق سبحانه وتعالی در کتاب مجید خود تعیین استخلاف فرمود وتشخیص خلیفه می نمود وحضرت پیغمبر نیز علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات امر خلافت بیکے سپرده تخصیص وتصریح بیکے را خلیفه می ساخت ودر کتاب

قرآن مجید

دیو مرخود اشارات کفایت نمی کرد فافهم ۱۲

وسنت چون اهتمام این امر مفهوم نشد معلوم شد که بحث امامت از فضول دین است نه از اصول دین فضولی باید که بفضول اشتغال نماید آن قدر ضروریات دین در پیش است که نوبت بفضول نمیرسد اول از تصحیح اعتقاد چاره نبود که بذات وصفات وافعال الٰہی جل سلطانه تعلق دارد واعتقاد باید نمود که آنچه پیغمبر علیه وعلیٰ اٰله الصلوٰة والسلام از نزد حق جل وعلا آورده است وبضرورت وتواتر از دین معلوم گشته است از حشر ونشر وعذاب وثواب اخروی دائمی وسائر سمعیات همه حق است واحتمال تخلف ندارد واگر این اعتقاد نبود نجات نبود ثانیًا از اتیان احکام فقهیه هم چاره نبود وازادای فرائض وواجبات بلکه ازادای سنن ومستحبات نیز گذر نه رعایت حل وحرمت شرعیه بباک باید نمود ودر حدود شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح ورستگاری از عذاب آخرت متصور شود وچون اعتقاد وعمل درست کند نوبت بطریق صوفیه رسد وامید واری کمالات ولایت گردد وبحث امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است غایة مافی الباب چون مخالفان درین باب غلو نموده اند وطعن بر اصحاب خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات کرده بضرورت در رد ایشان مقدمات طول الذیل را ایراد نموده می آید که لزوم فساد از بین رفع نمودن از ضروریات دین است والسلام

مکتوب (٦١) شصت ویکم

در تعزیهٔ مرحومی مولانا احمد برکی صدور یافته ودر نصیحت یاران ومولانا حسن وسائر حلقه انها ساختن ومایناسب ذلک

بسم الله الرحمٰن الرحیم بعد الحمد والصلوٰة وتبلیغ الدعوات میرساند که عزای مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة بسیار بد وجود شریف مولانا درین وقت مر مسلمانان را آیتی بود از آیات حق جل وعلا ورحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللّٰهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده از یاران ودوستان امداد واعانت مرگذشتگان را مامول ومسئول است

امید کرده شده وسوال نموده شده ۱۲

و خدمت گاری و دلجوئی فرزندان و متعلقان مرحومی بر محبان و مخلصان لازم است سعی نمایند
که فرزندان مرحومی بخوانند و بعلوم شرعیه متحلی گردند احسان مرحومی را مکافات باحسان فرزندان
او نمایند هل جزاء الاحسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی را مراعات نمایند
و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقهٔ ذکر و حلقهٔ مشغولی باید که قصور واقع نشود و یاران
جمع شده بنشینند و بیکدیگر رفاقتی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود این فقیر قبل ازین بسبیل اتفاق
نوشته بود که اگر مولانا سفری اختیار کنند باید که شیخ حسن را بجائی خود نصب کنند قضا را این
سفر مراد بوده است الحال هم که بنگر ملاحظه مینمایم شیخ حسن را متعین این امر میبینم این معنی به
بعضی یاران گران نباید که باختیار ما و ایشان نیست انقیاد لازم است طریق شیخ حسن
بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که ازین جانب گرفته بودند شیخ حسن را دران
نسبت شرکت است دیگر یاران دیگر ازین معنی قلیل النصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند و توحید
و اتحاد متحلی گردند اما این دولت دیگر است و این کار و بار دیگر است و آن کشوف را اینجا بجوی
نمیخرند و ازان توحید و اتحاد مستغفر ند باجمله باید که یاران در تقدیم شیخ حسن توقف نه کنند
و او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول باشند اخوی خواجه ویس این معنی را معقول یاران ساخته
بحلقه مشغولی دلالت نماید و بشیخ حسن ترغیب فرماید شیخ حسن را هم باید که محافظت خاطر همه یاران
نماید و حقوق برادری بجا آرد و مطالعهٔ کتب فقه از دست ندهد و نشر احکام شریعت فرماید
و بمتابعت سنت سنیه ترغیب و از بدعت تحذیر نماید و طریق التجا و تضرع و زاری از دست
ندهد مبادا نفس اماره از راه ریاست و تقدم بر اقران در مهلکه اندازد و خراب و ابتر سازد همه وقت
خود را قاصر و ناقص دانند و طالب کمال خود باشند نفس و شیطان دو دشمن قوی و رنگین اند نشود که
از راه بیندازند و خائب و خاسر سازند شعر همه اندر زمن بتو این است * که تو طفلی و خانه
رنگین است * هندوستان از شما دور است و در سالی یک قافله می آید و خبری می آرد و می برد

احوال را نویسان باشند اگر نتوانند رسید از نوشتن غافل نباشند میان شیخ یوسف بما نزدیک اند و تا مدتے اینجا بودند و فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت فنا اطلاع یافتند و بمیعاد باز آمدن بخانہ رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص ست واللہ سبحانہ الموفق چون شما دور افتادہ اید در نصیحت مبالغہ نمودہ مے آید ہوشیار باشید ریاست را بلائے جان خود دانید ترسان و لرزان باشید مبادا درین ریاست لذتے پیدا شود و بہلاکت ابدی رساند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۔ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۔

مکتوب شصت و دوم (۶۲)

بخان خانان صدور یافت در بیان آنکہ انسان مدنی الطبع مجبول ست و در تمدن و تعیش خود بہ بنی نوع خود محتاج ست و خوبی انسان ہم درین احتیاج ست وما بنا سبب ذلک اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى ترقیات صوری و معنوی شما را از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ مسألت بنماید کہ خیریت و صلاح شما متضمن جمعیت و رفاہیت جم غفیر از مسلمانان ست و دعاے شما گویا دعاے جمیع ایشانان سلمکم اللہ سبحانہ عما لا یلیق بجنابکم بحرمۃ سید المرسلین علیہ و علیہم و علی آل کلٍ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا چون نسبت محبت و ارادت و اخلاص شما باکابر سلسلہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم میدانند کہ بر وجہ اتم و اکمل ست بنا بران تصدیع دہ میگردد و مخدوما مکرما اہل این سلسلہ علیہ درین دیار غریب افتادہ اند و اہل این دیار را بواسطہ شیوع بدعت بطریقہ این اکابر کہ ملتزم سنت اند

قلت مناسبت ست از ینجاست که بعضے از اہل این سلسله بواسطۂ قصور نظر درین طریقۂ
علیه نیز بدعتها اختیار نموده اند و دلہائے مردم را بعلاقۂ ارتکاب بدعت بجانب خود کشیده
اند و این عمل را بزعم خود تکمیل این طریقۂ علیه گمان برده اند حاشا و کلا بلکه این جماعت
در تخریب و تضییع این طریقۂ علیه کوشیده اند و بحقیقت معاملۂ اکابر این طریقه نرسیده
هداهم الله سبحانه سواء الصراط و چون اہل این سلسلۂ علیه درین دیار عزیز الوجود اند
بر مریدان و محبان این سلسله امداد و اعانت خلفائے این اکابر و طلبۂ این طریق لازم ست
که آدمی مدنی الطبع مجبول ست در تمدن و تعیش به بنی نوع خود محتاج ست قال الله تبارک
و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین هرگاه در کفایت
مهمات خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام مومنان را دخل داده باشند بدیگران
چه مضایقه اکثر اغنیاء این وقت درویشی را عبارت از عدم احتیاج میدانند کلا احتیاج
ذاتی انسان ست بلکه ذاتی جمیع ممکنات ست بلکه خوبی انسان همین احتیاج ست و
ذل و بندگی او ازین راه ناشی ست چه اگر فرضا احتیاج از انسان زائل گردد و استغنا
پیدا کند غیر از عصیان و سرکشی و طغیان و نافرمانبرداری نقد وقت او نخواهد بود قال الله
سبحانه و تعالی ان الانسان لیطغی ان راه استغنی غایة ما فی الباب فقراء
که از گرفتاری ماسوی وارسته اند احتیاجے که باسباب دارند آن احتیاج را بمسبب الاسباب
حواله مینمایند و دولت بهم شده را از خوان نعمت او تعالی میدانند و معطی و مانع فی الحقیقة
او را سبحانه تصور میفرمایند و چون اسباب را بواسطۂ حکم و مصالح درمیان آورده اند
حسن و قبح را باسباب منتسب ساخته این بزرگواران نیز شکر و شکایت را باسباب
راجع میگردانند و نیک و بد را بظاهر از ایشان میدانند چه اگر اسباب را دخل ندهند کارخانۂ
عظیم را باطل سازند ربنا ما خلقت هذا باطلا و چو شریعت سیادت پناه حقائق

ومعارف آگاه اخوی اعزی میر محمد نعمان دران حدود مغتنم ست و دعا و توجه ایشان کبریت
احمر انگارم که برکات و فیوض توجهات ایشان توائم دولت شما اند و در حضور و غیبت
ایشان را ممد و معاون شما میبایم زیاده از یک سال شده ست که ایشان از خوبیهائے شما
غائبانه به فقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شما را نسبت بفقیر حاصل ست دران درج
نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داری اینجا را بدیگرے تفویض نموده اند وقت توجه و
دستگیری ست فقیر را در اثناء مطالعه آن مکتوب توجهے درین باب حاصل گشت و شما را
دران وقت رفیع القدر یافت ظاهرا درهمان ساعت شخصے راهی بود در جواب آن باین
عبارت نوشت که خان خانان در نظر رفیع القدر مے درآید والامر عند الله سبحانه والسلام

یافته	## مکتوب شصت و سیوم (۶۳)	سیم

بنور محمد انبالی صدور یافت در جواب استفسار او که پرسیده بود که با وجود حیات پیر اگر
طالبے پیش شیخ دیگر برود و طلب حق جل وعلا نماید مجوز هست یا نه بسم الله
الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوبے که ارسال داشته
بودند رسید پرسیده بودند که با وجود حیات پیر اگر طالبے پیش شیخ دیگر برود و طلب حق
جل وعلا نماید مجوز هست یا نه بدانند که مقصود حق ست سبحانه و پیر وسیله الیست بوصول
جناب قدس حق تعالی اگر طالبے رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند و دل خود را در صحبت او با
حق سبحانه جمع یابد روا ست که در حیوة پیر بے اذن پیر طالب پیش آن شیخ برود و طلب
رشد از و نماید اما باید که از پیر اول انکار نکند و جز به نیکی یاد ننماید علی الخصوص پیری و
مریدی این وقت که بیش از رسم و عادت نمانده ست اکثر پیران این وقت از خود
خبر ندارند و ایمان را از کفر جدا نمیتوانند کرد از خدا جل شانه چه خبر خواهند داشت و مرید را

کدام راه خواهند نمود آگر از خویشتن چو نیست چنین که خبر دار از چنان و چنین
وای بر مریدی که بدین طور پیر اعتماد کرده نشیند و بدیگری رجوع نکند و راه خدا جلّ شانهٗ
معلوم نسازد و خطرات شیطانی ست که از راه حیات پیر ناقص آمده طالب را از حق سبحانهٗ
باز میدارد هر جا رشد و جمعیتِ دل یافته شود بی توقف رجوع باید کرد و از وساوس شیطانی پناه
باید جست

مکتوب شصت و چهارم (۶۴)

به محمد مومن ولد مرحومی خواجه علیخان صدور یافته در بیان آنکه از تلوّنِ احوال و از عدمِ
حصولِ آمالِ دنیای دنیه دل تنگ نباشند و مناسب ذالك بسم الله الرحمن الرحیم
سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بحالکم الدنیا سجن المومن دنیا زندان مومن
ست مناسبِ حالِ زندان درد و الم و اندوه و مصیبت ست از تلوّنِ احوال دل تنگ
نباشند و از عدمِ حصولِ آمال دلگیر نگردند فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا
با یک تنگی دو فراخی مقرون فرموده ست ما نا که فراخی دنیا و فراخی آخرت خواسته
با کریمان کارها دشوار نیست باقی احوالِ این حدود در اسیادت مآب توفیق آثار اخوی
میر سید عبد الباقی بالمشافه خواهند گفت مشار الیه مراعاتِ اشفاق و حقوقِ شمار انموده
بملاقاتِ گرامی متوجه ست والسلام

مکتوب شصت و پنجم (۶۵)

بمولانا محمد ہاشم خادم صدور یافته در احتراز از امور لاطائل بسم الله الرحمن الرحیم
بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند درین مدت از احوالِ باطن خود خبر معتدبه
نوشته نه آمد تا باعث فرحت باشد امورِ دنیا امور لاطائل ست دنیا و ما فیها کرای آن نمیکند

امور لاطائل لاطائل ست

که تذکر احوال آخرت را گذاشته کسے به حشویات اشتغال نماید هرچند نیت شما بخیر خواهد بود
اما حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهرحال متوجه احوال باطن باشند
وطفیلی را ضروری دانند والضرورة تقدر بقدرها لله سبحانه الحمد والمنة
که فقرائے اینجاے هرچند رزق معلوم ندارند اما بے سعی وبے کوشش بفراغت وقت
میگزرانند زیاده از قدر کفاف میسر رسد روز نو و روزی نو نقد وقت ماست باقی
احوال این حدود مستوجب حمدست درین چند ماه وبا عود کرده بود کسیکه اجل او رسیده
بود مرد وحالا برطرف شده است لله سبحانه الحمد والمنة علی جمیع النعماء والسلام

مکتوب شصت وششم (۶۶)

بخان خانان صدور یافت در بیان توبه وانابت وورع وتقوی وما یناسب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی چون عمر گرامی
در معاصی وزلات وتقصیرات وهفوات گذرانیده است خوش مے آید که سخن از توبه
وانابت گوید ودم از ورع وتقوی زند قال الله تبارک وتعالی وتوبوا الی الله
جمیعا ایه المؤمنون لعلکم تفلحون ه وقال الله تبارک وتعالی یایها الذین
امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم ویدخلکم
جنت تجری من تحتها الانهر وقال الله تعالی وذروا ظاهر الاثم وباطنه
فالتوبة من الذنوب واجب وفرض عین فی حق کل شخص لا یتصور ان یستغنی
عنه احد من البشر کیف والانبیاء علیهم الصلوة والسلام لم یستغنوا عن
التوبة + قال خاتمهم وسیدهم علیه وعلیهم الصلوات والتحیات انه لیغان
علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم واللیلة سبعین مرة + فان کانت المعاصی

هذه اللفظة لیست فی روایة المسلم ۱۲

تتعلق بحق الله تعالى وسبحانه ولا تتعلق بمظالم العباد وحقوقهم كالزنا وشرب الخمر وسماع الملاهي والنظر الى غير محرم ومس المصحف بغير وضوء واعتقاد بدعة فالتوبة عنها بالندم والاستغفار والتحسر والاعتذار الى الله عز وجل ولو ترك فرضا من الفرائض لا بد في التوبة من ادائه وان كانت المعاصي تتعلق بمظالم العباد فتوبتها برد المظالم اليهم والاستحلال منهم والاحسان اليهم و الدعاء لهم وان كان صاحب المال والعرض ميتا فالاستغفار له والاحسان ورد المال الى اولاده وورثته وان لم يعلم له وارث يتصدق بقدر المال والجناية على الفقراء والمساكين بنية صاحب المال والذي اوذي بغير حق ۔ قال علي كرم الله تعالى وجهه سمعت ابا بكر رضي الله تعالى عنه يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ و صلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول جل وعلا ومن يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما ۰ وقال عليه و على اله الصلوة والسلام في حديث اخر من اذنب ذنبا ثم ندم عليه فهو كفارته ۔ وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفرك واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد ثلث مرات كتب في الرابعة من الكبائر ۔ وفي الحديث النبوي انه قال عليه وعلى اله الصلوة و السلام هلك المسوفون يقولون سوف نتوب ۔ اوصى لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة الى غد فان الموت يأتيك بغتة قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح و امسى فهو من الظالمين ۔ قال عبد الله ابن المبارك رحمه الله سبحانه رد فلس من الحرام افضل من مائة فلس تتصدق به وقيل رد دانق من فضة افضل عند الله من ستمائة حجة مبرورة ۔ ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و

تَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ ۔ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ اَنَّہٗ قَالَ
اِنَّ اللّٰہَ تَعَالٰی یَقُوْلُ عَبْدِیْ اَدِّ مَا افْتَرَضْتُ عَلَیْکَ تَکُنْ مِنْ اَعْبَدِ النَّاسِ وَانْتَہِ
عَمَّا نَھَیْتُکَ عَنْہُ تَکُنْ مِنْ اَوْرَعِ النَّاسِ وَاقْنَعْ بِمَا رَزَقْتُکَ تَکُنْ مِنْ اَغْنَی النَّاسِ
وَقَالَ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ لِاَبِیْ ھُرَیْرَۃَ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ
کُنْ وَرِعًا تَکُنْ اَعْبَدَ النَّاسِ وَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِیُّ رَحِمَہُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ مِثْقَالُ
ذَرَّۃٍ مِنَ الْوَرَعِ خَیْرٌ مِنْ اَلْفِ مِثْقَالٍ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوۃِ وَقَالَ اَبُوْ ھُرَیْرَۃَ
رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ جُلَسَآءُ اللّٰہِ تَعَالٰی غَدًا اَھْلُ الْوَرَعِ وَالزُّھْدِ ۔ اَوْحَی اللّٰہُ تَعَالٰی
اِلٰی مُوْسٰی عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ لَا یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ الْمُتَقَرِّبُوْنَ بِمِثْلِ
الْوَرَعِ ۔ قَالَ بَعْضُ الْعُلَمَآءِ بِاللّٰہِ لَا یَتِمُّ الْوَرَعُ اِلَّا اَنْ یَّرٰی عَشَرَۃَ اَشْیَآءَ فَرِیْضَۃً
عَلٰی نَفْسِہٖ اَوَّلُھَا حِفْظُ اللِّسَانِ عَنِ الْغِیْبَۃِ وَالثَّانِی الْاِجْتِنَابُ عَنْ سُوْءِ الظَّنِّ وَ
الثَّالِثُ الْاِجْتِنَابُ عَنِ السُّخْرِیَّۃِ وَالرَّابِعُ غَضُّ الْبَصَرِ عَنِ الْمَحَارِمِ وَالْخَامِسُ صِدْقُ
اللِّسَانِ وَالسَّادِسُ اَنْ یَّعْرِفَ مِنَّۃَ اللّٰہِ تَعَالٰی عَلَیْہِ کَیْلَا یُعْجَبَ بِنَفْسِہٖ وَالسَّابِعُ
اَنْ یُّنْفِقَ مَالَہٗ فِی الْحَقِّ وَلَا یُنْفِقَہٗ فِی الْبَاطِلِ وَالثَّامِنُ اَنْ لَّا یَطْلُبَ لِنَفْسِہِ الْعُلُوَّ
وَالْکِبْرَ وَالتَّاسِعُ الْمُحَافَظَۃُ عَلَی الصَّلَوَاتِ وَالْعَاشِرُ الْاِسْتِقَامَۃُ عَلَی السُّنَّۃِ وَ
الْجَمَاعَۃِ ۔ رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ۔ مخدوما مکرما مشفقا
مکرمت آثارا اگر توبہ از جمیع ذنوب میسر شود و ورع و تقوی از جمیع محرمات و مشتبہات
حاصل آید نعمتے ست عظمی و دولتے ست قصوی والا توبہ از بعض ذنوب و ورع از
بعضے محرمات ہم مغتنم ست شاید برکات و انوار این بعض در ابعاض دیگر سرایت کند
و توفیق توبہ و ورع از سائر معاصی نیز میسر گردد ۔ وَمَا لَا یُدْرَکُ کُلُّہٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّہٗ
اَللّٰھُمَّ وَفِّقْنَا لِمَرْضَاتِکَ وَثَبِّتْنَا عَلٰی دِیْنِکَ وَعَلٰی طَاعَتِکَ بِصَدَقَۃِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَ

قَائِدِ الغُرِّ المُحَجَّلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِم وَعَلٰی اٰلِ کُلٍّ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا

مکتوب شصت و هفتم (۶۷)

بخان جہان صدور یافتہ در بیانِ عقائدِ اہلِ سنّت وجماعت رِضْوَانُ اللّٰہِ تَعَالٰی عَلَیْہِمْ اَجْمَعِیْنَ با بیانِ ارکانِ خمسۂ اسلام وتحریض نمودن برآنکہ کلمۂ حق یعنی کلمۂ اسلام را گوشِ سلطانِ وقت نماید وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی صحیفۂ شریفہ کہ از روے کرم والتفات نامزدِ فقراءِ نامراد ساختہ بودند رسید حَمْدًا لِلّٰہِ سُبْحَانَہٗ کہ درین طور اوانِ پر شبہہ اشتباہ اَغنیاءِ سعادتمند را از حُسنِ نشأ کہ دارند با وجودِ بے مناسبتہا با فقراءِ دور از کار سرِ نیاز ست وایمانے باین طائفہ حاصل ست چہ نعمتے ست کہ تعلّقاتِ شتّٰی مانعِ حصولِ این دولت نگشتہ است و توجّہاتِ پراگندہ از محبتِ ایشان باز نداشتہ شکرِ این نعمتِ عظمٰی بجا باید آورد و امیدوار باید بود کہ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ حدیثِ نبوی ست عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ سعادت ونجابت آثارا آدمی را از تصحیحِ اعتقاد بموجبِ آراے فرقۂ ناجیہ اہلِ سنّت وجماعت رِضْوَانُ اللّٰہِ تَعَالٰی عَلَیْہِمْ اَجْمَعِیْنَ کہ سوادِ اعظم وجمِّ غفیر اند چارہ نبود تا فلاح ونجاتِ اُخروی متصوّر شود وخبثِ اعتقاد کہ مخالفِ معتقداتِ اہلِ سنّت ست سمّ قاتل ست کہ بموتِ اَبدی وعذابِ سرمدی برساند مداہنت ومسامحت در عمل امیدِ مغفرت دارد امّا مداہنتِ اعتقادی گنجایشِ مغفرت ندارد اِنَّ اللّٰہَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَکَ بِہٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَّشَآءُ معتقداتِ اہلِ سنّت وجماعت را بلسانِ ایجاز واختصار ارقام مینماید بمقتضاے آن تصحیحِ اعتقاد باید فرمود واز حضرتِ حق سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی استقامت برین دولت بتضرّع وزاری مسألت باید نمود باید دانست کہ اللہ تعالیٰ بذاتِ قدیم خود موجود

است وسائرِ اشیا بایجادِ او سبحانہٗ موجود گشتہ اند وبتخلیقِ او تعالیٰ از عدم بوجود آمدہ
پس او تعالیٰ قدیم وازلی باشد واشیا ہمہ حادث ونوپدید باشند وہر کہ قدیم وازلی ست باقی وابدی ست
وہر چہ حادث ونو آمدہ است فانی ومستہلک ست یعنی در شرفِ زوال ست واو سبحانہ یگانہ ہست شریک
ندارد نہ در وجوبِ وجود ونہ در استحقاقِ عبادت ووجوبِ وجودِ غیر او را تعالیٰ نشاید واستحقاقِ عبادت
سوای او را سبحانہٗ نسزد وہم او را تعالیٰ صفاتِ کاملہ است از انجملہ حیات وعلم وقدرت
وارادت وسمع وبصر وکلام وتکوین ست کہ بقدم وازلیت متصف اند وبحضرتِ ذاتِ
جل سلطانہٗ قائم اند تعلقاتِ حوادث در قدمِ صفات خلل نکند وحدوث متعلق مانع
ازلیت ایشان نگردد فلاسفہ از بیخردی ومعتزلہ از کوری از حدوثِ متعلق پی بحدوثِ
متعلق برند ونفی صفاتِ کاملہ نمایند وعالم بجزئیات ندانند کہ مستلزم تغیر ست کہ امارتِ
حدوث ست نمیدانند کہ صفات ازلی باشند وتعلقاتِ صفات بہ متعلقاتِ حادثہ حادث
باشند وصفاتِ نقائص از جنابِ قدسِ او تعالیٰ مسلوب ست واو تعالیٰ از صفاتِ لوازمِ
جواہر واجسام واعراض منزہ است زمان ومکان وجہت را در حضرتِ او تعالیٰ گنجایش
نیست اینہا ہمہ مخلوقِ اویند بی خبر باشد کہ او را سبحانہٗ فوق العرش خوانند وجہتِ فوق اثبات
کنند عرش وماسوای آن ہمہ حادث اند ومخلوقِ اویند تعالیٰ مخلوق وحادث را چہ مجال
کہ مکانِ خالقِ قدیم گردد ومقر او شود اینقدر ہست کہ عرش اشرفِ مخلوقاتِ او ست
تعالیٰ ونورانیت وصفا از ہمہ ممکنات در وی بیشتر ست ناچار حکمِ مرآتیت دارد کہ ظہورِ
عظمت وکبریای خالقِ جل وعلا آنجا پیدا وہویدا است باین علاقہ ظہور آنرا عرش اللہ
نامند والا عرش وغیرہ نسبت با او تعالیٰ برابر اند کہ ہمہ مخلوقِ ویند تعالیٰ اما عرش را قابلیتِ
نمایندگی ہست ودیگران را نیست آئینہ کہ صورتِ شخص را بنماید نمیتوان گفت کہ آن شخص
در آئینہ است بلکہ نسبتِ شخص با آئینہ وسائرِ اشیای متقابلہ برابر ست تفاوت از جانب

قابل نیست آئینه قبول صورت شخص بنماید و دیگر از این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی نیست جوہر و عرض نیست محدود و متناہی نیست طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست پہن و تنگ نیست بلکه واسع ست نه بآن وسعت که بفہم ما درآید محیط ست نه بآن احاطه که مدرک ما شود قریب ست نه بآن قرب که متعقل ما گردد و باماست نه بمعیت متعارفه ایمان آریم که واسع ست و محیط ست و قریب ست و باماست اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و ہر چه دانیم دانیم که قدمے در مذہب مجسمه دارد و او تعالی با ہیچ چیز متحد نشود و ہیچ چیز با وے متحد نگردد و نیز ہیچ چیز در وے تعالی حلول نکند و او تعالی در ہیچ چیز حال نشود و تبعض و تجزی در جناب قدس او تعالی محالست و ترکیب و تحلیل دران حضرت جل شانه ممنوع ست و اورا سبحانه مثل و کفو نیست زن و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی بیچون و بیچگونه اند بے شبه و بے نمونه اند بقدر میدانیم که او تعالی ہست و باسما و صفات کامله که خود را بآن ستوده است متصف ست اما ہر چه ازان در فہم و ادراک ما درآید و متعقل و متصور ما شود او تعالی ازان منزه و متعالی ست چنانچه گذشت لا تدرکه الابصار ﴿ دور بینان بارگاه الست + بیش ازین پے نبرده اند که ہست ﴾ باید دانست که اسماء الله تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شرع ہر اسمے که اطلاق آن در شرع بر حضرت حق سبحانه آمده اطلاق باید کرد و آنچه نیامده ست اطلاق نباید کرد اگرچه دران اسم معنی کمال مندرج باشد اطلاق جواد باید کرد که آمده ست و سخی نباید گفت که نیامده ست قرآن کلام خداست جل سلطانه که بلباس حرف و صوت درآورده بر پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام منزل ساخته است و عباد را بآن امر و نہی فرموده چنانچه ما کلام نفسی خود را بتوسط کام و زبان در لباس حرف و صوت درآورده ظاہر میسازیم و مقاصد خفیه خود را در عرصه ظہور مے آریم ہمچنین حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را بے توسط کام و زبان بقدرت کامله خود لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد فرستاده ست

وأوامر ونواهی خفیهٔ خود را در ضمن حرف وصوت آورده بر منصهٔ ظهور جلوه داده است پس هر دو
قسم کلام کلام حق باشد جلّ وعلا نفسی ولفظی واطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت باشد
چنانچه هر دو قسم کلام ما نفسی ولفظی بطریق حقیقت کلام ما اند نه آنکه قسم اول حقیقت ست و
ثانی مجاز زیرا که مجاز را نفی جائز ست وکلام لفظی را نفی کردن وکلام خدا ناگفتن کفر ست
وهمچنین کتب وصحف دیگر که بر انبیاء ما تقدم علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات
انزال فرموده است همه کلام حق اند سبحانه وآنچه در قرآن ودر آن کتب وصحف مندرج
ست احکام خداوندیست جلّ سلطانه که موافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است
ودیدن مومنان مر حضرت حق سبحانه را در بهشت بی جهة وبی مقابله وبی کیف وبی
احاطه حق ست ایمان آریم باین رویت اخروی وبه کیفیت آن مشغول نشویم زیرا که رویت
او تعالی بیچون ست ودرین نشاه حقیقت آن بر ارباب چون ظاهر نشود وغیر از ایمان نصیب
ایشان نبود وای بر فلاسفه ومعتزله وسائر فرق مبتدعه که از حرمان وکوری انکار رویه اخروی
نمایند وقیاس غائب بر شاهد کنند وبدولت ایمان آن هم مشرف نگردند واو تعالی چنانچه
خالق عباد ست خالق افعال ایشان است نیز خیر باشد آن فعل یا شر همه بتقدیر اوست تعالی
اما از خیر راضی ست واز شر راضی نیست هر چند هر دو بارادت ومشیت اوست سبحانه لیکن
باید دانست که شر تنها را بواسطهٔ سوء ادب باو تعالی نسبت نباید کرد وخالق الشر نباید گفت
بلکه خالق الخیر والشر باید گفت چنانچه گفته اند که حضرت حق را سبحانه خالق کل شیء باید گفت
وخالق القاذورات والخنازیر نباید گفت از جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالی معتزله
از ثنویت که دارند خالق افعال بنده را دانند وخیر وشر فعل را باو نسبت کنند شرع وعقل
تکذیب ایشان میفرماید آری علماء حق قدرت بنده را در فعل او دخل داده اند وکسب در بنده
اثبات نموده زیرا که فرق واضح ست درمیان حرکت مرتعش وحرکت مختار قدرت وکسب

بنده را در حرکتِ ارتعاش هیچ مدخلے نیست و در حرکتِ اختیاری مدخل ست همین قدر فرق
باعثِ مؤاخذه میگردد و اثباتِ ثواب و عقاب بر آن بنا یابد اکثر مردم در قدرت و اختیارِ عبد تردّد
دارند و بنده را مضطر و عاجز دانند ایشانان مرادِ علما را نفهمیده اند اثباتِ قدرت و اختیار در
بنده نه باین معنی ست که بنده هرچه خواهد بکند و هرچه نخواهد نکند این خود از بندگی دور ست
بلکه باین معنی ست که بنده بانچه مکلّف شده است از عهدهٔ آن تواند برآمد مثلاً نماز پنج وقت
تواند ادا کرد و زکوٰة چهل یکے تواند داد و در دوازده ماه یک ماه روزه تواند داشت و در عمر
خود بزاد و راحله یک حج تواند ادا نمود و علیٰ هذا القیاس باقی احکامِ شرعیه است که حضرت
حق سبحانه و تعالیٰ از کمالِ مهربانی سهولت و آسانی در آنها رعایت فرموده است از جهت
ضعف و قلتِ توانائی بنده قال الله تعالیٰ یُرِیْدُ اللهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ
یعنی خدائے تعالے بشما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد و نیز فرموده است جلّ سلطانه
یُرِیْدُ اللهُ اَنْ یُّخَفِّفَ عَنْکُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا یعنی میخواهد خدائے تعالے که تخفیف
بکند از شما گرانیِ تکلیفاتِ شاقه را و مخلوق گشته است انسانِ ضعیف صبر از شهوات نمیتواند
کرد و تکلیفاتِ شاقه را نمیتواند بر داشت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات فرستادۂ
حق اند جلّ شانه بسوئے خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالیٰ و از ضلالت براه آرند
هرکه دعوتِ ایشان را قبول کند او را به بهشت بشارت دهند و هرکه انکار نماید بعذابِ
دوزخ تهدید کنند هرچه ایشان از حق جلّ و علا تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده اند همه
حق ست و صدق که شائبهٔ تخلّف ندارد و خاتمِ انبیا محمد رسول الله است صلّی الله تعالیٰ
وسلّم علیه و علیٰ آله و علیهم اجمعین و دینِ او ناسخِ ادیانِ سابق ست و کتابِ او
بهترین کتبِ ما تقدّم ست و شریعتِ او را ناسخے نخواهد بود بلکه تا قیامِ قیامت خواهد ماند
و عیسیٰ علیٰ نبیّنا و علیه الصلوٰة والسلام که نزول خواهد نمود عمل بشریعتِ او خواهد کرد و بعنوانِ

الصلوٰۃ والسلام

امت او خواہد بود و آنچہ او علیہ و علیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات از احوال آخرت خبر دادہ
است ہمہ حق ست از عذاب گور و ضغطہ آن و سوال منکر و نکیر در ان و فنائے عالم و انشقاق
سموات و انتشار کواکب و بر داشتن زمین و کوہہا و پارہ پارہ شدن اینہا و حشر و نشر و اعادہ
روح بجسد و زلزلہ ساعت و ہول قیامت و محاسبہ اعمال و شہادت جوارح باعمال و کتبہ
طیران نمودن تا جہائے حسنات و سیئات بہ یمین و شمال و وضع میزان تا حسنات و سیئات
را بآن وزن کنند و کمی و زیادتی حسنہ و سیئہ معلوم سازند اگر پلہ حسنات گران آمد علامت
نجات ست و اگر خفت ظاہر شد علامت خسران ست ثقل و خفت آن میزان برخلاف میزان
دنیاست آنجا پلہ کہ بالا رود ثقیل ست و آنکہ پست باشد خفیف و شفاعت انبیا و صلحا علیہم
الصلوات والتسلیمات اولا و ثانیا مر عصاۃ مومنان را باذن مالک یوم الدین جل
سلطانہ ثابت ست قال علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام شفاعتی لاہل الکبائر من امتی
و پل صراط کہ بر پشت دوزخ نہند و مومنان از ان پل عبور کردہ بہ بہشت روند و کافران پایہا
لغزیدہ در دوزخ افتند حق و ثابت ست و بہشت کہ معد از برائے تنعیم مومنان ست و دوزخ
کہ معد از برائے تعذیب کافران ست ہر دو مخلوق اند و ابد الآباد باقی خواہند ماند و فانی نخواہند
گشت و بعد از محاسبہ مومنان چون بہ بہشت روند در بہشت دائم خواہند ماند و از بہشت
بیرون نخواہند آمد و ہمچنین کفار چون بدوزخ روند ہمیشہ در دوزخ خواہند بود و ہمیشہ ابد الآباد
معذب خواہند ماند تخفیف در عذاب در حق ایشان مجوز نیست قال اللہ تعالیٰ لا یخفف
عنہم العذاب ولا ہم ینظرون و ہر کہ در دل او ذرہ از ایمان خواہد بود و او را بواسطہ افراط
معاصی اگر بدوزخ برند بقدر عصیان معذب خواہد بود آخر او را از دوزخ خواہند برآورد و نیز
روئے او را سیاہ نخواہند کرد چنانچہ کفار را روسیاہ کنند و نیز غل و زنجیر نخواہند کرد چنانچہ کفار
را کنند از جہت حرمت ایمان او و لا نکہ بندہ ہائے خدا اند جل و علا کہ مکرم اند و عصیان او

امرِ خدا جلّ شانہٗ درحقِ ایشان جائز نیست و بآنچہ مامور ند بفعل مے آرند و از زنا شوی پاک اند و توالد و تناسل درحقِ ایشان مفقود ست بعضِ ایشان را حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ برسالت برگزیدہ ست و بہ تبلیغ وحی مشرف ساختہ مبلغان کتب و صحف انبیاء علیہم الصلوات والتسلیمات ایشانند کہ از خطا و خلل محفوظ اند و از کید و مکر دشمن معصوم ہرچہ ایشان از حضرتِ حق سبحانہٗ تبلیغ نمودہ اند ہمہ صدق و صواب ست و شائبۂ احتمال و اشتباہ ندارد و این بزرگواران از عظمت و جلال او سبحانہٗ ترسانند و غیر از امتثالِ اوامر کارِ دیگر ندارند ایمان تصدیقِ قلبی ست و اقرارِ لسانی بآنچہ از دین بتواتر و ضرورت بما رسیدہ است اجمالاً و تفصیلاً اعمالِ جوارح از نفسِ ایمان خارج اند امّا در ایمان کمال مے افزایند و حسن پیدا میکنند امام اعظم کوفی علیہ الرحمۃ میفرماید کہ ایمان قبولِ زیادتی و نقصان نمیکند زیرا کہ تصدیقِ قلبی عبارت از نفسِ یقین و اذعانِ قلب ست کہ تفاوت کمی و زیادتی در ان گنجایش ندارد و آنچہ قبولِ تفاوت کند داخلِ دائرۂ ظن و وہم ست کمال و نقص در ایمان باعتبارِ طاعات و حسنات ست ہرچند طاعت بیش کمالِ ایمان بیش پس ایمانِ عامۂ مومنان مثلِ ایمانِ انبیا نباشد علیہم الصلوات والتسلیمات کہ آن ایمان بواسطۂ اقترانِ طاعات بذروۂ علیای آن کمال رسیدہ است کہ ایمانِ عوامِ مومنان بگرد آن نرسد ہرچند این ہر دو ایمان در نفسِ ایمان شرکت دارند امّا آن ایمان بواسطۂ لحوقِ طاعات حقیقتِ دیگر پیدا کردہ است ایمانِ دیگران گویا فردِ آن ایمان نیست و درمیانِ اینہا مماثلت و مشارکت مفقود ست عوامِ انسان ہرچند بانبیا علیہم الصلوات والتسلیمات در نفسِ انسانیت شریک اند امّا کمالات دیگر مر انبیا را علیہم الصلوات والتسلیمات بدرجاتِ علیا رسانیدہ ست و حقیقتِ دیگر ثابت کردہ گویا از حقیقتِ مشترکہ عالی و برتر اند بلکہ انسان ایشانند و عوام حکمِ نسناس دارند امامِ اعظم علیہ الرحمۃ فرماید انا مؤمن حقًا و امام شافعی گوید علیہ الرحمۃ انا مؤمن ان شاء اللہ تعالیٰ

ہر کدام را وجہ ست باعتبارِ ایمانِ حال توان گفت انا مؤمن حقًا و باعتبارِ آل و خاتمہ توان گفت انا مؤمن ان شاء اللہ تعالیٰ امّا بہر وجہ کہ گویند از صورتِ استثنا اجتناب بہتر ست مومن بارتکابِ معاصی اگرچہ کبائر باشند از ایمان بیرون نرود و داخلِ دائرہ کفر نگردد منقول کہ روزے امام اعظم با جمعے از علما بکبائر نشستہ بودند شخصے آمدہ پرسید کہ چہ میگوئید در حقِ مومن فاسق کہ پدرِ خود را ناحق بکشد و سرِ او را از تنِ او جدا سازد و در کاسہ سرِ او شراب انداز د و بخورد و بعد از شراب خوردن با مادرِ خود زنا کند آیا مومن ست یا کافر ہر کدام از علما در حقِ او غلطہا نمودند و دور از معاملہ ساختند امام اعظم درین اثنا فرمود کہ او مومن ست و بارتکابِ این کبائر از ایمان نہ برآمدہ است این سخنِ امام بر علما گران آمد و زبانِ طعن و تشنیع ایشان را دراز ساخت آخر چون سخنِ امام برحق بود ہمہ قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومنِ عاصی پیش از غرغرہ توفیقِ توبہ یافت امیدِ نجاتِ عظیم ست کہ وعدہ قبولِ توبہ ہست و اگر بتوبہ و انابت مشرف نگشت امرِ او بخدائے ست جلّ سلطانہٗ اگر خواہد عفو کند و بہ بہشت فرستد و اگر خواہد بقدرِ معصیت عذاب کند بآتش و بہ غیرِ آتش امّا آخرِ کارِ او نجات ست و آلِ او بہ بہشت زیرا کہ در آخرت حرمان از رحمتِ خداوندی جلّ سلطانہٗ مخصوص باہلِ کفر ست و ہر کہ ذرّہ از ایمان دارد امیدوارِ رحمت ست اگر بواسطہ علتِ معصیت برحمت در ابتدا نرسد در انتہا بعنایۃ اللہ سبحانہٗ میسر ست ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب بحثِ خلافت و امامت نزد اہلِ سنت شکر اللہ تعالیٰ سعیہم ہر چند از اصولِ دین نیست و باعتقاد تعلق ندارد امّا چون شیعہ درین باب غلو نمودہ اند و افراط و تفریط کردہ اند بضرورت علمائے اہلِ حق رضی اللہ تعالیٰ عنہم این مبحث را ملحق بعلمِ کلام ساختہ اند و حقیقتِ حال را بیان فرمودہ اند امامِ برحق و خلیفہ مطلق بعد حضرتِ خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات حضرت ابوبکر صدیق

رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعدازان حضرت عمر فاروق ست رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعدازان حضرت
عثمان ذوالنورین ست رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعدازان حضرت علی بن ابی طالب ست
رضی اللہ تعالیٰ عنہ وافضلیت ایشان بترتیب خلافت ست افضلیت حضرت شیخین
باجماع صحابہ وتابعین ثابت شدہ ست چنانچہ نقل کردہ اندآنرا اکابر ائمہ کہ یکے از ایشان
امام شافعی ست شیخ ابوالحسن اشعری کہ رئیس اہل سنت ست فرماید کہ فضیلت شیخین بر
باقی امت قطعی ست انکار نکند افضلیت شیخین را بر باقی صحابہ مگر جاہل یا متعصب حضرت
امیر کرم اللہ تعالیٰ وجہہٗ میفرماید کہ کسیکہ مرا بر ابی بکر وعمر فضل بدہد مفتری ست اورا
تازیانہ زنم چنانکہ مفتری را زنند حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہٗ درکتاب غنیہ کہ از
مصنفات ایشانست میفرماید وحدیثے نقل میکند کہ آن سرور فرمودہ ست علیہ وعلیٰ الہ
الصلوٰۃ والسلام کہ مرا عروج واقع شد از پروردگار خود مسالت نمودم کہ خلیفہ بعداز من کی بود
ملائکہ گفتند کہ اے محمد ہرچہ خدا خواہد آن شود خلیفہ بعداز تو ابوبکر ست ونیز حضرت شیخ فرمودہ
کہ حضرت امیر گفتہ است کہ بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکہ عہد کرد بمن کہ خلیفہ بعداز فوت من
ابوبکر خواہد بود بعدازان عمر بعدازان عثمان بعدازان تو خلیفہ خواہی بود رضی اللہ تعالیٰ
عنہم اجمعین ٥ وحضرت امام حسن فضل ست از امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما وعلماء
اہل سنت در علم واجتہاد حضرت عائشہ را رضی اللہ تعالیٰ عنہا بر حضرت فاطمہ رضی اللہ
تعالیٰ عنہا فضیلت میدہند وحضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہٗ درکتاب غنیہ
حضرت عائشہ را تقدیم میدہد وآنچہ معتقد این فقیر ست آنست کہ حضرت عائشہ در علم و
اجتہاد پیش قدم ست وحضرت فاطمہ در زہد وتقوی وانقطاع پیش رو لہذا حضرت
فاطمہ را بتول میگفتند کہ صیغہ مبالغہ است در انقطاع وحضرت عائشہ مرجع فتاوائے صحابہ
بودہ ست رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین ہیچ مشکلے در علم بر اصحاب پیغمبر علیہ و

علیہم الصلوات والتسلیمات پیش نمے آمد مگر آنکہ جنگ جمل آن نزد عائشہ بود رضی اللہ تعالی عنہا
و محاربات و منازعات کہ در میان اصحاب کرام علیہم الرضوان واقع شدہ اند مثل محاربۂ جمل
و محاربۂ صفین بر محامل نیک صرف باید نمود و از ہوا و تعصب دور باید داشت چہ نفوس
این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات از ہوا و تعصب تزکی
شدہ بودند و از حرص و کینہ پاک گشتہ اگر مصالحت دارند برائے حق دارند و اگر منازعت و مشاجرت
ست برائے حق ست ہر گروہے بمقتضائے اجتہاد خود عمل نمودہ اند و مخالف را بے شائبۂ ہوا
و تعصب از خود دفع کردہ اند ہر کہ در اجتہاد خود مصیب ست دو درجہ و بقولے دہ درجہ
از ثواب دارد و آنکہ مخطی ست یک درجہ ثواب وار انقدر وقت ست پس مخطی در رنگ مصیب از ملامت
دور ست بلکہ امید درجہ از درجات ثواب دارد علما فرمودہ اند کہ دران محاربات حق بجانب
حضرت امیر بودہ ست کرم اللہ تعالی وجہہ و اجتہاد مخالفان از صواب دور بودہ مع ذلک
مورد طعن نیستند و گنجایش ملامت ندارند چہ جائے آنکہ نسبت کفر یا فسق کردہ شود حضرت
امیر کرم اللہ وجہہ فرمودہ است برادران ما بر ما باغی گشتند ایشانان نہ کافر اند نہ فاسق
زیرا کہ ایشان را تاویل ست کہ منع کفر و فسق بینماید حضرت پیغمبر ما فرمودہ ست علیہ و علی
آلہ الصلوۃ والسلام ایاکم و ما شجر بین اصحابی پس جمیع اصحاب پیغمبر را علیہ و
علیہم الصلوات والتسلیمات بزرگ باید داشت و ہمہ را بہ نیکی یاد باید کرد و در حق ہیچ
یکے ازین بزرگواران بد نباید بود و گمان بد نباید کرد و منازعت ایشان را بہ از مصالحت دیگران
باید داشت طریق فلاح و نجات این ست چہ دوستی اصحاب کرام بواسطۂ دوستی پیغمبر ست
علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات و بغض ایشانان منجر بہ بغض پیغمبر علیہ و علیہم
الصلوات والتسلیمات بزرگے فرماید ما آمن برسول اللہ من لم یوقر اصحابہ و
علامات قیامت کہ مخبر صادق علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات ازان خبر دادہ است

حق است احتمال تخلف ندارد مثل طلوع آفتاب از جانب مغرب بر خلاف عادت و ظهور حضرت
مهدی علیه الرضوان و نزول حضرت روح الله علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام
و خروج دجال و ظهور یاجوج و ماجوج و خروج دابة الارض و دخانے که از آسمان پیدا
شود تمام مردم را فرو گیرد و عذاب دردناک کند مردم از اضطراب گویند اے پروردگار ما این عذاب
را از ما دور کن که ما ایمان مے آریم و آخر علامات آتش است که از عدن خیزد و جماعه از نادانی
گمان کنند شخصے را که دعوی مهدویت نموده بود از اہل ہند مهدی موعود بوده است پس بزعم
ایشان مهدی گذشته است و فوت شده و نشان میدہند که قبرش در فره است در احادیث صحاح
که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنے رسیده اند تکذیب این طائفه است چه آنسرور علیه وعلی آله
الصلوٰة والسلام مهدی را علامات فرموده است در احادیث که در حق آن شخص که معتقد ایشان است
آن علامات مفقود اند در احادیث نبوی آمده است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام که
مهدی موعود بیرون آید و بر سر وے پاره ابر بود که دران ابر فرشته باشد که ندا کند که این شخص
مهدی است او را متابعت کنید و فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام که تمام زمین را
مالک شدند چار کس دو کس از مومنان و دو کس از کافران ذو القرنین و سلیمان از مومنان
و نمرود و بخت نصر از کافران و مالک خواهد شد آن زمین را شخص پنجم از اہل بیت من یعنی مهدی
و فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام دنیا نرود تا آنکه بعث کند خدا تعالی مردے را
از اہل بیت من که نام او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس پر سازد
زمین را بداد و عدل چنانچه پر شده بود بجور و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کهف اعوان
حضرت مهدی خواهند بود و حضرت عیسے علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در زمان وے
نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت عیسے علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام
در قتال دجال و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد شد

ودر اوّلِ آن ماه خسوفِ قمر برخلافِ عادتِ زمان وبرخلافِ حسابِ منجمان بنظرِ انصاف باید دید
که این علامات دران شخص مثبت بوده ست یا نه وعلاماتِ دیگر بسیارست که مخبرِ صادق فرموده
ست عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ شیخ ابن حجر رساله نوشته ست در علاماتِ مهدیِ منتظر
که به دویست علامت میکشد نهایتِ جهل ست که باوجودِ وضوحِ امرِ مهدیِ موعود جمعی در ضلالت ما
هَدَاهُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ سَوَاءَ الصِّرَاطِ پیغمبر فرموده عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بدرستیکه
بنی اسرائیل هفتاد ویک فرقه شده بودند که همه ایشان درنارند مگر یکے از ایشان وزود ست که امّتِ
من بر هفتاد وسه فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یک فرقهٔ ناجیه پرسیدند که آن
فرقهٔ ناجیه چه کسانند فرمود عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ آنانند که باشند بر مثلِ آنچه من بر آنم
واصحابِ من بر آنند عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وآن یک فرقهٔ ناجیه اهلِ سنت وجماعت
اند که ملتزمِ متابعتِ آنسرور اند عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ومتابعتِ اصحابِ آنسرور عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ
الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ۔ اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنَا عَلٰی مُعْتَقَدَاتِ اَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ وَاَمِتْنَا فِیْ زُمْرَتِهِمْ
وَاحْشُرْنَا مَعَهُمْ ۔ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ
اَنْتَ الْوَهَّابُ ۔ بعد از تصحیحِ اعتقاد از امتثالِ اوامر وانتها از نواهیِ شرعیه که بعمل تعلق دارد نیز
چاره نبود نمازِ پنجوقت بے فتور با تعدیلِ ارکان وباجماعت ادا باید نمود که فارق درمیانِ
اسلام وکفر همین نماز ست وچون ادایِ صلوٰة بروجهِ مسنون میسر شد حبلِ متین از اسلام بدست
آمد زیرا که نماز اصلِ دویم ست از اصولِ پنجگانهٔ اسلام واصلِ اول ایمان بخدا ورسولِ وے ست
جَلَّ شَانُهٗ واصلِ دویم نماز ست واصلِ سیوم ادایِ زکوٰة ست واصلِ چهارم روزهایِ ماهِ
رمضان ست واصلِ پنجم حجِ بیتُ اللّٰه ست اصلِ اول بایمان تعلق دارد واصولِ اربعه
باعمال تعلق دارند جامع ترین جمیعِ عبادات وفاضلترین ایشان نماز ست در روزِ قیامت
ابتدائے محاسبه از نماز خواهد بود اگر نماز درست آمد محاسبهٔ دیگر بعنایتِ اللّٰه سُبْحَانَهٗ نیز

بسہولت خواہد گذشت و تا امکن از محظورات شرعیہ اجتناب باید نمود و نامرضیات مولیٰ را
جل شانہٗ سیئات مہلکہ باید دانست و مواد تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب
آن خجل و منفعل باید بود و ندامت و حسرت باید کشید طریق بندگی این ست واللہ سبحانہ الموفق
و آنکہ بے تحاشی ارتکاب نامرضی مولائے خود نماید جل شانہٗ و از ان عمل خود در تشویر و خجالت
و انفعال نبود بارد و تمرد دست اصرار و تمرد او نزدیک ست کہ سر او را از ربقۂ اسلام بیرون
کشد و در دائرہ اعداء داخل سازد رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا
دولتے کہ حضرت حق سبحانہٗ و تعالیٰ شما را بآن ممتاز ساختہ است و مردم از ان دولت
غافل اند بلکہ نزدیک ست کہ شما ہم آنرا در نیابید آنست کہ بادشاہِ وقت کہ بہفت پشت مسلمان
آمدہ است و از اہل سنت ست و حنفی مذہب ہر چند چند سال ست کہ درین اوان کہ اوانِ قرب
قیامت ست و بُعد عہد نبوت بعضے از طلبۂ علوم بشومی طمع کہ ناشی از خبث باطن ست
با امرائے سلاطین تقرب جستہ براہ خوشامد ایشان درآمدند و در دین متین تشکیکات نمودند و شبہہا
پیدا کردند و سادہ لوحان را از راہ بردند اکنون چنین بادشاہ عظیم الشان ہرگاہ سخن شما را بحسن استماع
بشنود و بہ قبول تلقی مینماید چہ دولت ست کہ بصریح یا باشارت کلمۂ حق یعنی کلمۂ اسلام کہ موافق
معتقدات اہل سنت و جماعت ست شکر اللہ تعالیٰ سعیہم گوش زد ایشان نمائید و ہر قدر
کہ گنجایش دانید سخن اہل حق را عرضہ دارید بلکہ ہموارہ مترصد و منتظر باشید کہ تقریبے پیدا شود
سخن مذہب و ملت درمیان آید تا اظہار حقیقت اسلام نمودہ آید و بیان بطلان و شناعت کفر
و کافری کردہ شود کفر خود ظاہر البطلان ست ہیچ عاقلے آنرا نہ پسندد در بطلانِ آن بے تحاشی
ظاہر باید ساخت و آلہۂ باطلۂ ایشان را بے توقف نفی باید کرد الٰہ برحق جل سلطانہٗ بے تردد
و بے شبہ خالق سموات ست ہیچ شنیدہ اید کہ آلہۂ باطلۂ ایشان پشہ را آفریدہ باشند اگرچہ ہمہ
جمع آیند و اگر پشہ ایشان را نیش زند و آزار رساند خود را محافظت نمایند چہ جائے آنکہ

دیگر از محافظت کنند کفرہ گویا شناعت این امر را ملاحظہ نمودہ میگویند کہ این آلہہ شفعاے ما
خواہند بود نزد حق جل وعلا و ما را بخدا جل شانہ نزدیک خواہند ساخت بے عقلان از کجا
دانستہ اند کہ این جمادات را احتمال شفاعت خواہد بود و حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ شفاعت
شرکا را کہ فی الحقیقت دشمنان وے اند در حق عبدۂ دشمنان خود قبول خواہد کرد در رنگ آنست
کہ باغیان بر سلطان خروج نمایند و جمعے از ابلہان امداد باغیان نمایند بزعم فاسد آنکہ در وقت
تنگ این باغیان نزد سلطان شفعاء ما خواہند بود و بوسیلہ آنہا تقرب سلطان خواہیم یافت
زہے بیخردان کہ خدمت باغیان کنند و بشفاعت باغیان عفو از سلطان خواہند و تقرب
او جویند چرا خدمت سلطان بر حق نکنند و باغیان را شکست ندہند تا از اہل قرب از اہل
حق باشند و در امن و امانے بوند بے عقلان سنگے را بگیرند و بدست خود بتراشند و سالہا آن را
پرستش نمایند و توقعات از وے امید دارند بالجملہ دین کفرہ ظاہر البطلان ست و از مسلمانان
ہر کہ از راہ حق و طریق مستقیم دور افتادہ است اہل ہوا و بدعت ست و آن طریق مستقیم طریق
آن سرور ست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و طریق خلفاء راشدین اوست علیہ و علیہم
الصلوات والتسلیمات حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ در کتاب غنیہ میفرماید کہ
گروہ ہاے مبتدعان کہ اصول آنہا نہ طائفہ اند خوارج و شیعہ و معتزلہ و مرجیہ و مشبہہ و جہمیہ و
ضراریہ و نجاریہ و کلابیہ در زمان آنسرور نبودند علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و در زمان
خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین نیز نبودند اختلاف این طوائف
و تفرق اینہا بعد از سالہا از موت صحابہ و تابعین و موت فقہاے سبعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم
اجمعین حادث شدہ است و آن سرور فرمودہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام کسیکہ بعد از
من خواہد زیست اختلاف بسیار خواہد دید پس لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفاء راشدین مرا
آن را بدندان خود محکم بگیرید و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا کہ ہر بدعت ضلالت ست

و ہر چہ بعد از من نو پیدا شود رد ست پس مذہبے کہ بعد از زمانِ آنحضرت و خلفاءِ راشدین علیہ
وعلیہم الصلوات والتسلیمات حادث شود از حیزِ اعتبار ساقط ست و شایانِ اعتبار نیست
شکرِ این دولتِ عظمیٰ بجا باید آورد کہ از کمالِ کرم و فضل ما را داخلِ فرقۂ ناجیہ ساخت کہ ایشان
اہلِ سنت و جماعت اند و از فرقِ اہلِ ہوا و بدعت نگردانید و باعتقاداتِ فاسدۂ ایشان مبتلا نکرد
و از آن جماعت نساخت کہ بندہ را در اخصِ صفاتِ مولیٰ جل شانہ شریک گردانند و خالقِ
افعالِ بندہ بندہ را گویند و منکرِ رؤیتِ اخروی باشند کہ سرمایۂ دولتِ دنیویہ و اخرویہ است و نفیِ
وجودِ صفاتِ کاملہ از واجب تعالیٰ نمایند و نیز از آن دو طائفہ نساخت کہ باصحابِ کرامِ خیر البشر
علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات بپیچند و با کابرِ دین سوءِ ظن نمایند و ایشان را معادیِ
یکدیگر تصور کنند و بہ بغض و کینہ مبطن متہم سازند حضرتِ حق سبحانہ وتعالیٰ در حقِ این
بزرگواران رحماء بینہم میفرماید و این دو طائفہ تکذیبِ کلامِ حق جل وعلا مینمایند و اثباتِ
عداوت و بغض و کینہ درمیانِ این بزرگواران میکنند اللہ تعالیٰ اینہا را توفیق دہاد و بصراطِ مستقیم
بینا گرداناد و نیز از آن جماعہ نگردانید کہ حق را سبحانہ جہت و مکان اثبات کنند و جسم و
جسمانی انگارند و امارات حدوث و امکان در واجبِ قدیم جل سلطانہ ثابت گردانند بر
سرِ اصلِ سخن رویم و گوییم کہ علوم ایشان ست کہ سلطان کالروح ست و سائرِ انسان کالجسد
اگر روح صالح ست بدن صالح و اگر روح فاسد ست بدن فاسد ست پس در صلاحِ سلطان
کوشیدن در صلاحِ جمیعِ بنی آدم کوشیدن ست و صلاح در اظہارِ کلمۂ اسلام ست بہر روش کہ
گنجایشِ وقت باشد و از گذشت کلمۂ اسلام از معتقداتِ اہلِ سنت و جماعت نیز گاہ و بیگاہ گوش زد
باید ساخت و ردِ مذہبِ مخالف باید نمود اگر این دولت میسر گردد وراثتِ عظمیٰ از انبیا علیہم الصلوات
والتسلیمات بدست آید شما را این دولت مفت بدست آمدہ ست قدرِ آنرا بدانند زیادہ چہ
مبالغہ نماید ہر چند مبالغہ و ابرام اینجا مستحسن ست واللہ سبحانہ الموفق ؏

مکتوب شصت و هشتم (۶۸)

بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت در بیانِ ستونِ نورانی و ستارهٔ ذنب دار که از جانبِ مشرق طلوع نموده بود و در علاماتِ قیامت و ما یناسب ذٰلک بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَاۤ اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ عَلَیْهِمُ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالْبَرَکَاتُ صحیفهٔ شریفه که فرزندی اعزی بمصحوبِ مولانا ابو الحسن فرستاده بودند رسانیده خوشوقت ساخت از ستونِ نورانی که بجانبِ مشرق حادث شده است مکرر استفسار نموده بودند بدانند که در خبر آمده است که چون پادشاهِ عباسی که از مقدماتِ ظهورِ حضرتِ مهدی موعود است علیه الرضوان بخراسان برسد طلوع کند در جانبِ مشرق قرن ذو السنین در حاشیه مینویسد یعنی عمودِ منور که دو سر داشته باشد و اولِ طلوعِ آن در وقتِ هلاکِ قومِ حضرتِ نوح بوده است علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و در زمانِ حضرتِ ابراهیم علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة والسلام طلوع نموده بود وقتے که او را در آتش انداختند و در وقتِ هلاکِ فرعون و قومِ او بوده است و در زمانِ قتلِ حضرتِ یحییٰ بوده پس چون ببینند آنرا بحضرتِ حق سبحانه و تعالیٰ استعاذه بکنند از شرِ فتنهائے این بیاض که در جانبِ مشرق حادث شده بود اول بصورتِ عمودِ منور بوده بعد از ان کجی پیدا کرده و شباهت بصورتِ قرن که شاخ است حاصل نموده بود و دو سر باین اعتبار فرموده باشند که هر دو طرفِ آن شاخ باریک گشته بود که شباهت بدندان داشته پس هر دو طرف را دو سر اعتبار نموده آمده چنانچه نیزه که هر دو طرفِ آن باریک باشد آنرا دو سر اعتبار کنند اخوی شیخ محمد طاهر بدخشی از جونپور آمده است میگوید که این ستون نیز بجانبِ فوق دو سر داشته شبیه بدو دندان که در میانِ آنها اندک فاصل بود در صحراء التشخیص این معنی نموده باشد و جمعے دیگر نیز همین طور خبر دادند این طلوع

ورای آن طلوع ست که در وقت قدوم حضرت مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدوم او علیه
الرضوان بر سر مائه خواهد بود و درین وقت از مائه بست و هشت سال گذشته است و نیز در خبر آمده
است در علامات حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب مشرق ستاره طلوع کند که آنرا ذنب
باشد نورانی این ستاره اوست یا مثل او و این ستاره را ذنب دار تواند بود که برای آن گویند که
گفته اند سیر کواکب ثوابت از مغرب بمشرق ست پس روی آن ستاره بسیر خود بجانب مشرق ست
و پشت آن بجانب مغرب پس این درازی بیاض در پس پشت اوست که مناسب ذنب ست
واز مشرق که بجانب مغرب هر روز طلوع میبرآید بسیر قسری اوست که مربوط بسیر فلک اعظم ست
والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال بالجمله وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک ست تا سر مائه که
اوان ظهور اوست چه مقدمات و مبادی بظهور آیند این مقدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان
در رنگ ارهاصات پیغمبر ماست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که پیش از ظهور نبوت او
علیه و علی آله الصلوة والسلام بظهور آمده بود چنانچه گفته اند که چون نطفه عبد الله که صورت
حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی آله الصلوة والسلام در رحم آمنه قرار گرفت همه بتهای
روی زمین نگونسار شدند و همه شیاطین از کار خود باز ماندند ملائکه تخت ابلیس را علیه اللعنة
سرنگون کردند و ویرا در دریا انداختند و چهل روز عقوبت و در شب ولادت آن سرور علیه و علی
آله الصلوة والسلام ایوان کسری بجنبید و چهارده کنگره ازان بیفتاد و آتش عظیم فارس که
هزار سال بود که برافروخته بودند و نمرده بود فرو مرد و چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود و تقویت
عظیم بسبب او باسلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر و باطن ولایت او تصرف عظیم خواهد داشت
و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود و آیات عجیبه در زمان او بظهور خواهد آمد روست که
پیش از وجود او چیزهای خوارق عادت در رنگ ارهاصات نبی علیه الصلوة والسلام بظهور
آیند و مبادی ظهور او بوند چنانچه از احادیث مفهوم میگردد بدانند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر

نشود تا زمانیکه کفر استیلا پیدا نکند و برملا کفر و کافری نکنند پس متوقع درین وقت استیلاء کفر و کافری ست و زبونی اسلام و مسلمانی ست آین آن وقت ست که غربائے اهل اسلام را آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام طوبیٰ فرموده ست و بشارت داده و فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام العبادة فی الهرج کهجرة الیّ یعنی عبادت در زمان فتنه در رنگ هجرت بسوئے من معلوم شماست که سپاهیان در وقت استیلاء فتنه و فساد اگر اندک جرأت بنمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنه اگر هزار تردد نمایند بے اعتبارند پس وقت کار کردن و قبول افتادن همین وقت فتنه هاست تمام خود را بمرضیات حق جل وعلا در بازند و غیر از متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة هیچ چیز اختیار نکنند اگر خواهند که بمقبولان محشور شوند اصحاب کهف بیک هجرت که در وقت استیلاء فتنه از ایشان بوجود آمده بود بدرجه علیا رسیدند شما خود محمدیانید و داخل خیر الامم اید وقت خود را بلهو و لعب از دست ندهید و بجوز و مویز در رنگ طفلان گول نگردید

داد یم ترا ز گنج مقصود نشان ؛ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

و عمود نورانی که پیش از ظهور این کوکب ذنب دار طالع شده بود ظلمتے و کدورتے دران مفهوم نمیشد و غیر از خیر و برکت در نظر نمے در آمد اما ستاره ذنب دار شائبه کدورت داشت لا بل النافع والضار هو الله سبحانه در هیچ ستاره موت شخصے و حیات احدے و دیعت نفرموده اند آنچه از کلام مجید مفهوم میشود اغراضے که بستاره هاے تعلق دارد سه چیز ست فرموده و بالنجم هم یهتدون بستاره راه مییابند در سفرهاے بر و بحر و فرموده و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها رجوما للشیاطین غرض دوم آسمان دنیا را بستاره ها مزین و مزین ساخته است غرض سوم رجم شیاطین بانهام بوط ست تا استراق سمع ننمایند ماورائے این هرسه غرض هرچه گویند به ثبوت نه پیوسته است و داخل اوهام و خیالات ست ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان بعض الظن اثم فرزند عزیز مکرر مینویسد که وقت توبه و انابت

وہنگام تبتّل و انقطاع که زمان ورود فتنهاست نزدیک ست که در رنگ باران نیسان فتنها بریزند و عالم را در گیرند مخبر صادق فرموده ست علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام اِنَّ بَیْنَ یَدَیِ السَّاعَةِ فِتَنًا کَقِطَعِ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ یُصْبِحُ الرَّجُلُ فِیْهَا مُؤْمِنًا وَیُمْسِیْ کَافِرًا وَیُمْسِیْ مُؤْمِنًا وَیُصْبِحُ کَافِرًا اَلْقَاعِدُ فِیْهَا خَیْرٌ مِّنَ الْقَائِمِ وَالْمَاشِیْ فِیْهَا خَیْرٌ مِّنَ السَّاعِیْ فَکَسِّرُوْا فِیْهَا قِسِیَّکُمْ وَقَطِّعُوْا فِیْهَا اَوْتَارَکُمْ وَاضْرِبُوْا سُیُوْفَکُمْ بِالْحِجَارَةِ فَاِنْ دُخِلَ عَلٰی اَحَدٍ مِّنْکُمْ فَلْیَکُنْ کَخَیْرِ ابْنَیْ اٰدَمَ وَفِیْ رِوَایَةٍ قَالُوْا فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ کُوْنُوْا اَحْلَاسَ بُیُوْتِکُمْ وَفِیْ رِوَایَةٍ وَالْزَمُوْا فِیْهَا اَجْوَافَ بُیُوْتِکُمْ معلوم شما شده باشد که درین روزها کفار دار الحرب نگرکوٹ بر مسلمانان و بر بلاد اسلام چه ستمها نمودند و چه اهانتها رسانیدند خذلهم الله سبحانه این قسم گلهای بد بو بمقتضای آخر الزمان بسیار خواهد شگفت ثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المؤمنین علیٰ متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات وعلیٰ آل کلٍّ وعلیٰ الملائکة المقربین

مکتوب شصت و نهم (۶۹)

به محمد مراد بدخشی صدور یافته در بیان تعدیل ارکان نماز و طمانیت و تسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند تصحیح نیّت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود و بنماز تهجد امر فرمودن و احتیاط در لقمه نمودن و ما یتعلق به

بسم الله الرحمٰن الرحیم الحمد لله وسلام علیٰ عباده الذین اصطفیٰ صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید چون متضمن ثبات و استقامت یاران بوده است فرحت فراوان رسانید زادکم الله سبحانه ثباتا و استقامة اندراج یافته بود امر یکه بآن ماموریست با جمعی از یاران که داخل طریقه شده اند بران امر مداومت مینمایند و نماز پنج وقت با جماعت پنجاه و شصت کس ادا میکنند حمداً لله سبحانه علیٰ ذلک چه نعمتی ست که باطن بذکر الٰهی جل شانه معمور باشد و ظاهر باحکام شرعی متحلی شود چون اکثر مردم

درین ایّام وراداے نماز مُساہلت مینمایند وبطمانیت وتعدیل ارکان تقیید نے ورزند بضرورت بیاران درین باب بتاکید ومبالغہ مینویسد استماع نمایند مخبر صادق فرمودہ است عَلَیْہِ وَعَلٰی آلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ دُزدترین دزدان کسے ست کہ از نماز خود بدزدد گفتند یارسُولَ اللّٰہِ از نمازِ خود چگونہ میدزدد فرمود عَلَیْہِ وَعَلٰی آلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ تمام نکند مر رکوع نماز را و سجودِ نماز را و نیز فرمودہ است عَلَیْہِ وَعَلٰی آلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ نظر نکند خداے جَلَّ شَانُہٗ بنمازِ بندہ کہ ثابت ندارد صُلبِ خود را در رکوع وسجودِ خود و نیز آن سرور عَلَیْہِ وَعَلٰی آلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ دید مردے را کہ نماز میگذارد و رکوع وسجود تمام نمے آرد فرمود اَمَا تَخَافُ لَوْ مِتَّ عَلٰی ذٰلِكَ لَمُتَّ عَلٰی غَیْرِ دِیْنِ مُحَمَّدٍ و نیز آنسرور فرمودہ است عَلَیْہِ وَعَلٰی آلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ تمام نشود نمازِ یکے از شما تا بعد از رکوع تمام نہ ایستد وصُلبِ خود ثابت ندارد و ہر عضوِ او در محلِ خود قرار نگیرد و ہمچنین فرمود عَلَیْہِ وَعَلٰی آلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ تا درمیانِ سجدتین نہ نشیند وصُلبِ خود را درست نکند وثابت ندارد نمازِ او تمام نشود حضرتِ رسالت عَلَیْہِ وَعَلٰی آلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ یکے از نماز گذاران میگذشت دید کہ احکام وارکان و قومہ وجلسہ بجا نمے آرد فرمود کہ اگر تو برین بمیری روزِ قیامت از امتانِ من ترا نگویند و در جاے دیگر فرمودہ است کہ اگر ہمبرین بمیری نہ در دینِ محمد مردہ باشی ابوہریرہ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ فرمودہ ست کسے باشد کہ شصت سال نماز گذارد و یک نمازِ او را نپذیرند آن آنکس باشد کہ رکوع وسجود تمام بجا نیارد گفتہ اند زید بن وہب مردے را دید کہ نماز میگذارد و رکوع وسجود تمام بجا نمے آرد آن مرد را بخواند وگفت چند گاہست کہ تو ہمچنین نماز میکنی گفت چہل سال ست گفت تو درین چہل سال نماز نکردہ اگر بمیری نہ بر سنّتِ محمد رسول اللّٰہ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَآلِہٖ وَصَحْبِہٖ وَسَلَّمَ بمیری منقول ست کہ بندہ مومن چون نماز بگذارد نیکو وتمام کند رکوع وسجودِ او را آن نماز با بشاشت بود و نورانی فرشتگان آن نماز را باسمان مے برند و نماز بر نماز گذارندہ

وشادباد و نماز بود و نورانی فرشتگان گذارندہ آن نماز را دعاے خیر کنند و نماز میگوید

آورد

بمیری

دعاءِ نیکو میکند و میگوید حَفِظَكَ اللهُ سُبحانَهُ كَمَا حَفِظتَنِي خدائے عزّ وجلّ ترا نگاه دارد چنانکه
تو مرا نگاه داشتی و اگر نمازِ نیکو نگذارد آن نماز ظلمانی بود و فرشتگان را کراهت آید و نماز را با آسمان
نبرند و نماز مر نماز گذارنده را دعائے بد میکند و میگوید ضَیَّعَكَ اللهُ تَعَالٰی كَمَا ضَیَّعتَنِي یعنی خداوند
عزّ وجلّ ضائع گرداند ترا چنانکه تو مرا ضائع گردانیدی پس نماز تمام میباید گذارد و تعدیلِ ارکان
تمام باید نمود و رکوع و سجود و قومه و جلسه نیک بجا باید آورد و دیگران را نیز بتمامی نماز دلالت باید
کرد و بطمانیت و تعدیلِ ارکان راه باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محروم اند و این عمل متروک
گشته است احیاءِ این عمل از اہمّ مہامِ اسلام ست آن سرور فرموده است عَلَیهِ وَعَلٰی اٰلِهِ
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ کسیکه سنّت مرا احیا نماید بعد ازان که آن سنت مرده باشد آنکس را ثواب
صد شهید بود و نیز بدانند که در نماز بجماعت صفها را برابر باید کرد تا هیچکس از مصلیان پیش و پس
نایستد سعی باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آنسرور عَلَیهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اوّل
تسویهٔ صفوف میفرمود بعد ازان تحریمه مے بست و فرمود عَلَیهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
تسویهٔ صفوف از اقامتِ صلوٰة ست رَبَّنَا اٰتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحمَةً وَّهَیِّئ لَنَا مِن اَمرِنَا
رَشَدًا سعادت آثارا عمل بنیت درست میشود چون بجهادِ کفارِ دار الحرب رفته اند اول تصحیح
نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ و جدال اعلائے کلمهٔ اسلام باشد
و توهین و تخریبِ اعدائے دین بود که ما بآن ماموریم و مقصود از امرِ جهاد هم همین ست باموردیگر
نیتِ خود را باطل نسازند علوفهٔ غازیان از بیت المال مقرر ست که منافی جهاد نیست و در
اجرِ غازیان نقصان نمے آرد نیتهائے بد ابطالِ عمل مینماید تصحیح نیت بکنند و از بیت المال
علوفه خورند و جهاد نمایند و امیدوار اجرهائے غازیان و شهیدان باشند بحالِ شما غبطه مے آید
که در باطن بحق مشغولید جلّ وعلا و در ظاهر نماز بجماعتِ کثیره ادا مینمائید مع ذلك
بدولتِ جهادِ کفارِ دار الحرب مشرّف گشته اید هر که سلامت میماند غازی ست و مجاهد و آنکه

ہلاک بیشود شہید پاک ست امّا این ہمہ بعد تصحیحِ نیّت متصوّر ست اگر حقیقتِ نیّت متحقق نشود
بتکلّف خود را برین نیت باید آورد و بہ حضرتِ حق سُبحانہٗ ملتجی و متضرّع باید بود تا حقیقتِ نیت
میسّر گردد رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ نصیحتِ دیگر کہ بیاران
نمودہ مے آید التزامِ نمازِ تہجّد ست کہ از ضروریاتِ طریق ست در حضور ہم بشما گفتہ بود کہ اگر
این معنی متعسّر نماید و بیداری خلافِ معتاد میسّر نشود جمعے از متعلقان را برین امر باید گماشت
تا دران وقت شما را بالطوع یا بکرہ بیدار سازند و نگذارند کہ شما در خوابِ غفلت افتادہ باشید
چون چند روز چنین کنند امید ست کہ بے تکلّف مداومت برین دولت میسّر گردد و
نصیحتِ دیگر احتیاط در لقمہ ہست چہ در کار ست کہ ہر چہ از ہر جا کسے بیاید باید خورد و ملاحظہ
حِل و حُرمتِ شرعی نباید کرد این کس بسرِ خود نیست تا ہر چہ داند بکند مولائے دارد جلّ
سُلطانہٗ کہ با مر و نہی تکلیف فرمودہ ہست و رضا و عدمِ رضائے خود را بتوسطِ انبیا کہ
رحمتہائے عالمیانند علیہم الصّلوات والتّسلیمات بیان نمودہ ہست بے سعادت بندہ
باشد کہ خلافِ مرضی مولائے خود را تقاضائے نماید و بے اذنِ مولٰی در مُلک و مِلکِ مولٰی تصرّف
کند شرم باید داشت رعایتِ رضائے صاحبِ مجازی مینمائید و نمیخواہید کہ دقیقہ درین باب
فروگذاشت شود و مولائے حقیقی بتاکید و مبالغہ از امورِ نامرضی نہی میفرماید و زجرِ بلیغ مینماید
ہیچ التفات بآن نمے نمائید این اسلام ست یا کفر نیک تفکّر کنید ہنوز ہیچ نرفتہ ہست و
تدارکِ ما سبق ممکن ست کہ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَّا ذَنْبَ لَهٗ بشارت ست مر مقصران
را مع ذٰلک اگر کسے مُصر بر ذنب بود و بآن خورسند باشد منافق ست صورتِ اسلام نفع
عقوبتِ او ننماید و منعِ عذابِ او نکند زیادہ چہ تاکید و مبالغہ نماید العاقل تکفیہ الاشارۃ
دیگر در مواضعِ مخوف و در محالِ استیلاءِ اَحَد از برائے امن و رفاہیت قراءۃ سورۂ لایلاف
مجرّب ست لا اقل ہر روز و ہر شب یازدہ یازدہ بار بخوانند و در حدیثِ مصطفوی علیہ وعلٰی

الِهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ آمده است مَنْ نَزَلَ مَنْزِلًا ثُمَّ قَالَ اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ لَا يَضُرُّهٗ شَیْءٌ حَتّٰى يَرْتَحِلَ مِنْ مَنْزِلِهٖ ذٰلِكَ ◆ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى

مکتوب (٧٠) ہفتادم

بمولانا عبد الواحد لاہوری صدور یافتہ در بیان اسرار و حقائق کعبہ معظمہ کہ چنانچہ در انسان نمونۂ عرش ست نمونۂ کعبہ معظمہ ہم ست وَمَا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ در انسان چنانچہ قلب او نمونۂ عرش رحمن ست جَلَّ سُلْطَانُهٗ و ظہور قلبی او انموذج ظہور عرشی ست از بیت اللہ نیز در انسان نشانہ ایست کہ میانہ ست و از یمین و شمال بیگانہ است و حسن سبقت یگانہ است ارباب این دولت عظمے بالاصالۃ انبیا اند عَلَيْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ و بہ تبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان ہر کرا این دولت مشرف سازند در اصحاب انبیا عَلَيْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّحِيَّاتُ ببرکت صحبت انبیا عَلَيْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ این دولت بیشتر بوده است و بعد از زمان اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاوله اگر یکے را این دولت بوراثت و تبعیت مشرف سازند مغتنم بود و کبریت احمر باشد و این شخص داخل زمرۂ اصحاب کرام ست عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ و از سابقان ست و صاحب این نسبت علیہ بدولت مرکز مطلوب متمیز ست ہر چند در نفس مرکز ہم مراتب ست اما بدولت سبقت مشرف ست زیادہ ازین معما چہ واند و بیش ازین مرموز چہ شرح دہد و چون بفضل اللہ سبحانہ این نسبت علیہ سر برآرد نسبتہاے بیش ہمہ رو بزوال آرد و نامے و نشانے ازان نماند چہ نسبت قلب و چہ نسبت غیر قلب اِذَا جَاءَ نَهْرُ اللّٰهِ بَطَلَ نَهْرُ عِيْسٰى نشان آن موطن ست اصحاب این دولت بر صراط مستقیم اند کہ بوصول مطلوب مجازی افتادہ است و آنکہ ازین صراط یمین و شمال ست وصول او بظلے از ظلال ست اگرچہ در ظلال مراتب متفاوت اند اما ہمہ بداغ ظلیت

مُتَقَسِّم اندے فراقِ دوست اگر اندک ست اندک نیست * درونِ دیدہ اگر نیم موست بسیارست

ہر کہ از صراطِ مستقیم برابر دانہ خردلہ جدا افتاد تا میرود دُور تر میرود واز وصول بمطلوب بعید تر

مے افتد ے ترسم نرسی بکعبہ اے اعرابی * کین رہ کہ تو میروی بترکستان ست ثَبَّتَنَا

اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيْمِ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى

مکتوب (۷۱) ہفتاد و یکم

بحضرتِ مخدوم زادگی جامعِ علومِ عقلی و نقلی خواجہ محمد سعید سلمہ اللّٰہ تعالیٰ صدور یافتہ

لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ * کلمہ اُولیٰ متضمن اثباتِ مرتبہ وجوب ست

تعالت وتقدست و ظہورِ مرتبہ وجوب در صورتِ مثالی بصورتِ نقطہ اقرب ست از ظہور آن

مرتبہ کہ بصورتِ طویل و عریض مشہود گردد ہر چند دران مرتبہ نہ نقطہ را گنجایش ست و نہ دائرہ را

نہ آنجا طول را مجال ست و نہ عرض و عمق را لاجرم در صورتِ کشفی کلمہ مُثبت در رنگِ نقطہ مینماید

و کلمہ محمد رسول اللّٰہ کہ منبی از دعوتِ خلق ست کہ با جسام و جواہر تعلق دارد و طول و بسط را

آنجا قدم راسخ ست ناچار صورتِ مثالی این مقام در نظرِ کشفی طویل و عریض مے در آید و درین

مقام سالک بواسطہ بقیہ سکر کہ درو مے ماندہ ست کلمہ ثانیہ را در رنگِ دریائے محیط مییابد و

کلمہ اُولیٰ را در رنگ نقطہ در جنبِ آن دریا خیال میکند آز ینجاست کہ این فقیر نیز بواسطہ

بقیہ سکر کہ ماندہ بود حکم کردہ ست و نوشتہ کہ کلمہ ثانیہ دریائے ست کہ در جنبِ آن کلمہ اُولے

کالنقطہ است و درین مقام صاحبِ فتوحاتِ مکیہ نیز گفتہ است کہ جمع محمدی اجمع ست از

جمع بے پایانِ الٰہی جل سلطانہ وچون بعنایتِ اللّٰہ سبحانہ وسعت بیچونی مرتبہ وجوب

تعالت وتقدست پرتو انداز و احاطہ بیکیفی آن مرتبہ مقدسہ ظاہر گردد عالم بتمامہ باین

طول و عرض حکمِ جزوِ لایتجزی پیدا کند نسبت بدریائے بے پایان چیزے را کہ اول نقطہ

میانت این وقت دریائے بے پایان میاید و دریائے محیط را از جزوِ لایتجزّیٰ خورد ترمے بیند
ازینجا کسے گمان نکند که ولایت افضل از نبوت باشد زیرا که ولایت مناسب کلمهٔ اولیٰ ست و نبوت
ملائم کلمهٔ ثانیه زیرا که گوییم نبوت عبارت از حصول ہر دو کلمهٔ مقدسه است عروجِ نبوت بکلمهٔ
اولیٰ تعلق دارد و نزول آن بکلمهٔ ثانیه پس مجموعِ کلمتین حاصلِ مقامِ نبوت باشد نه آنکه کلمهٔ ثانیه
حاصلِ مقامِ نبوت ست چنانچه جمعے گمان برده اند و کلمهٔ اولیٰ را مخصوص بولایت داشته اند
نه اینچنین ست بلکه ہر دو کلمه ہم حاصلِ مقامِ ولایت اند باعتبارِ عروج و نزول و ہم حاصلِ مقامِ
نبوت اند بعروج و نزول غایةُ ما فی الباب مقامِ ولایت ظلِ مقامِ نبوت ست و کمالاتِ ولایت ظلال اند
مر کمالاتِ نبوت را در مقامِ سکر ہر چه بگویند معذورند و این فقیر نیز در سکریات بایشان شریک ست و
لہذا در بعضِ مکاتیبِ خود کلمهٔ اولیٰ را مناسبِ مقامِ ولایت نوشته ست و کلمهٔ ثانیه را مناسبِ مقامِ
نبوت شکر ہم نعمتِ عظمیٰ ست اگر بصحو آرند و از کفرِ طریقت باسلامِ حقیقت رسند ربنا لا تؤاخذنا ان
نسینا او اخطانا بصدقِ حبیبک محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام و رحم الله عبدا قال آمینا

مکتوب (۷۲) ہفتاد و دوم

بہ مخدوم زادگی خواجه محمد معصوم صدور یافته در بیانِ آنکه معاملهٔ بیت الله المقدس فوقِ
تجلیات و ظہورات و فوقِ ظہورِ عرشی ست و در بیانِ الحاق و وصول بحقیقتِ کعبه و شوقِ
زیارتِ صورت بصورتِ کعبهٔ معظمه * الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ *
ظہورِ عرشی ہر چند فوقِ ہمه ظہورات ست اما معامله که به بیت الله المقدس مربوط ست فوقِ
ظہورات و تجلیات ست آنجا نامِ ظہور و تجلی بردن ننگ ست تجلیات و ظہورات حکمِ محیطِ
دائره دارند و این معامله در حکمِ مرکزِ آن دائره ست و شک نیست که محیطِ دائره با وجودِ وسعت
ظلِ مرکزِ دائره ست زیرا که ہمان نقطهٔ مرکز ظلِ خود را اینچنین ساخته است و برنگِ صد نقطه برآمده

محیطِ دائرہ گشتہ است و در ما نحن فیہ تعبیر بہ نقطہ از قبیلِ تعبیر با قربِ اشیاست والّا آنجا نقطہ نیز در رنگِ دائرہ مفقود است نہ ظاہر را آنجا مجال ست و نہ مظہر را و دران موطن نہ اصل گنجایش دارد و نہ ظل چہ اصل نیز ازان دولت سرا در رنگِ ظل در راہ ماندہ است **بیت** چہ گویم با تو از مرغے نشانہ ❊ کہ با عنقا بود ہم آشیانہ ❊ ز عنقا ہست نامے پیشِ مردم ❊ ز مرغِ من بود آن نام ہم گم ❊ کعبۂ انبیاءِ بنی اسرائیل علیٰ نبیّنا وعلیہم الصّلوات والتّحیّات کہ صخرۂ بیت المقدس ست کمالات و ظہورات آن آخر رجوع بکمالاتِ این کعبۂ معظّمہ دارند و لحوق باین میگردند چہ اطراف را غیر از لحوق بمرکز چارہ نیست طرق تا بمرکز نرسد کہ صراطِ مستقیم ست بمطلب راہ نیابد واشوقاہ الیٰ لقاءِ الکعبۃِ المعظّمۃِ ❊ قَالَ اللّٰہُ تَبَارَکَ وَتَعَالیٰ اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِیْ بِبَکَّۃَ مُبٰرَکًا وَّھُدًی لِّلْعٰلَمِیْنَ فِیْہِ اٰیٰتٌ بَیِّنٰتٌ مَّقَامُ اِبْرٰھِیْمَ وَمَنْ دَخَلَہٗ کَانَ اٰمِنًا وَلِلّٰہِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَیْہِ سَبِیْلًا وَمَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللّٰہَ غَنِیٌّ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ ۝ ہر چند بفضلِ اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ الحاق بحقیقتِ کعبہ میسّر شدہ است و ترقیاتِ بے اندازہ بعد از لحوق بوصول پیوستہ است امّا شوقِ ملاقاتِ صورتِ بصورت ست حج فرض گشتہ است و امنِ طریق ہم بواسطۂ غلبۂ سلامت متحقق شدہ است و شوقِ ادای آن فرض ہم بروجہِ کمال ست لیکن تسویف در تسویف ست استخارہ بسفر مساعدت کم مینماید و ہر چند نیک متوجہ میشود راہِ رفتن نمیکشاید و وصول بکعبہ بنظرے در آید چہ توان کرد در تاخیر ادایِ فرض اینہمہ عذرہا سودمند نیست بہر حال بقصدِ ادایِ فرضِ حج بتوفیق اللّٰہ سُبْحَانَہٗ از خانہ باید برآمد و بدیدہ و سر قطعِ مراحل باید نمود اگر وصول میسّر شد نعمتے ست عظمیٰ و اگر در راہ ماند امیدواری نقدِ وقت ست رَبَّنَآ اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَآ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَصَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ وَبَارَکَ وَسَلَّمَ

مکتوب ہفتاد و سیوم (۷۳)

نسیم

بحضرت مخدوم زادگی مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلّمہ اللہ تعالی صدور یافت در بیان ظاہر و باطن انسان کامل و ما یناسب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی انسان عبارت از مجموع عالم خلق و عالم امرست عالم خلق را صورت و ظاہر انسان تصور مینمایند و عالم امر را حقیقت و باطن انسان میدانند و اعیان ثابتہ را کہ حقائق ممکنات گفتہ اند باین اعتبارست کہ ممکنات ظلال آن اعیانند و آن اعیان اصول اینہاست چہ حقیقت و ماہیت ممکنات ہمان ظلال اعیان ست کہ ممکنات بآن ظلال ممکنات گشتہ اند و وجود ظلی پیدا کردہ بخلاف اعیان کہ تعینات وجوبیہ آنجا اثبات مینمایند و فوق مراتب امکان آنرا میدانند زیرا کہ تعین وحدت و تعین واحدیت را کہ مرتبہ اعیان ثابتہ ست تعین وجوبی گفتہ اند و سہ تعین دیگر را کہ تعین روحی و تعین مثالی و تعین حسی باشد تعین امکانی دانستہ اند پس تعین وجوبی را کہ حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز خواہد بود کہ حقیقت امکانی از عالم امکان خواہد بود نہ از مرتبہ وجوب اصل شیٔ گویا حقیقت شیٔ ست پس آنچہ گفتہ اند کہ صوفی کائن و بائن ست یعنی بظاہر با خلق ست و بباطن از ایشان جداست کہ با حق ست سبحانہ مراد از ظاہر عالم خلق او داشتہ اند و از باطن عالم امر او را خواستہ اند و این مقام را کہ جمع بین التوجہین ست بس عالی گفتہ اند و مقام تکمیل و ارشاد دانستہ اند و مرتبہ دعوت انگاشتہ و این فقیر را درین موطن معرفت خاصہ ست و آن آنست کہ شخصے باشد از اخص خواص کہ نسبت باو مجموع عالم خلق و عالم امر صورت و ظاہر بود و حقیقت و باطن او ہمان اسم بود کہ مبدأ تعین اوست با اسما و شیونات دیگر کہ کالاصل اند مر آن اسم را حتی انتہت الی حضرۃ الذات المجردۃ عن الشئون و الاعتبارات این عارف تام المعرفۃ چون جمیع مراتب امکانیہ را طے کردہ وصول بآن اسم کہ قیوم اوست او را میسر شدہ

وانانئے او از مراتب امکانیہ کندہ شدہ بآن اسم منطبق گشتہ ہست و بہ ترتیب بسبیل عروج آن انا بمراتب فوق آن اسم کہ کالاصل اند مرآن اسم را انطباق یافتہ ہست و بر ہمین نمط باحدیت مجردہ رسید پس این ہمہ مراتب انطباق انانئے او حقیقت او گشتہ ہست کہ عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شدہ و این صورت در رنگ جامہ است مرآن حقیقت را کہ ہمچو شخص لابس ست مرآن جامہ را و چون دیگرانرا اطلاق انا مقصور بر عالم خلق و عالم امر ست لاجرم صورت و حقیقت اینہا ہمین عالم خلق و عالم امر باشد و آن اسما کہ مبادی تعینات ایشانند بیش از قیوم ایشان نباشند **سوال** عارف ہرچند کمال معرفت پیدا کند از جملہ ممکنات ست و از امکان بوجوب متصف نمیگردد پس اسمے کہ قیوم اوست و از مرتبۂ وجوب ست چگونہ حقیقت او بود و جزو او باشد **جواب** گوئیم کہ این حقیقت باعتبار شہود ست نہ باعتبار وجود تا محظور لازم آید چنانکہ بقا باللہ گفتہ اند این شہود مجرد تخیل نیست ثمرات و نتائج بر آن متفرع ست ؎ فریاد حافظ این ہمہ آخر بہرزہ نیست ✦ ہم قصۂ غریب حدیث عجیب ہست ✦ پس محقق شد کہ آنچہ مجموع صورت و حقیقت دیگران ست مجرد صورت این عارف ست کہ نسبت بحقیقت او این صورت ہمچون جامہ یکتاست نسبت بشخص لابس آن جامہ پس دیگران از حقیقت او چہ دریابند و چہ فہم کنند و غیر از مماثل صور و حقائق خود ہا چہ تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت حق ست سبحانہ ✦ اِذَا رُءُوْا ذُکِرَ اللہُ سبحانہ نشان شانست الٰہی چیست اینکہ دوستان خود را کردی کہ ہر کہ ایشانرا شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت و آنچہ فقیر در بعضے کتب و رسائل خود نوشتہ است کہ عارف تام المعرفۃ بعد از رجوع بدعوت بکلیت خود متوجہ عالم میگردد نہ آنکہ ظاہرش بخلق ست و باطنش بحق جل سلطانہ مراد از ان کلیت عالم خلق و عالم امر اوست چنانچہ متعارف قوم ست یعنی بعالم خلق و عالم امر ہر دو متوجہ دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن کہ این فقیر در بالا نوشتہ است و اسم قیوم و ما فوق آن مراد داشتہ توجہ او بحق جل و علا معنی ندارد کہ از عالم

محجوب ست چنانچہ گذشت پس بہر تقدیر در وقتِ رجوع توجہِ عارفِ کامل بتمام بجانب
خلق ست و آنکہ یک رو بخلق دارد و روئے دیگر بحق جلّ وعلا دارد در توسّطِ سیر ست لیکن
ازاں شخص سالک بلند تر ست کہ رویش بتمام بحق ست جلّ وعلا سلطانہٗ زیرا کہ این شخص در
اداءِ حقوقِ عباد ناقص ست و آنکس اداءِ ہر دو حق حقِّ خالق جلّ وعلا وحقِّ مخلوق مہما
امکن بجامے آرد و خلق را بجانبِ خالق میخواند جلّ سلطانہٗ پس نسبت با و اکمل باشد باید
دانست کہ توجہ بحق جلّ سلطانہٗ بُعد میطلبد و بُعد در حقِّ این عارف نصیبِ دیگران گشتہ است
کہ بتوجہ محتاج اند ہیچکس دیدہ کہ بخود متوجہ باشد تکلیف کہ از خود نزدیکتر باشد کہ توجہ بسوے
صورت ندارد و این عدمِ توجہ از خصائصِ کمالاتِ آن عارف ست و دور بینان نزدیکست
کہ آنرا نقص انگارند و توجہ را از عدمِ توجہ کمال تر تصور نمایند حضرتِ حق سبحانہٗ وتعالی
ایشانرا انصاف دہاد کہ بجہلِ مرکّبِ خود حکم نکنند و ہنر را عیب ندانند۔

مکتوب (۷۴) ہفتاد و چہارم

بخواجہ ہاشم صدور یافتہ در تاویلِ کریمہ فمنہم ظالم لنفسہ الآیۃ و در تاویلِ کریمہ انّا
عرضنا الامانۃ الآیۃ و در بیانِ خلافتِ انسانِ کامل کہ معاملہ او بجائے میرسد کہ او را
قیّومِ جمیعِ اشیا میسازند و آن ظالم النفسہ ست و مقتصد را بہ ندیم و خلیل تعبیر نمودہ اند و سابق
بالخیرات را بحب و محبوب کہ سرحلقہ آن محمد رسول اللہ ست علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام
قال اللہ تبارک وتعاظم وتعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا
فمنہم ظالم لنفسہ ومنہم مقتصد ومنہم سابق بالخیرات باذن اللہ۔ وقال اللہ تعالی
انا عرضنا الامانۃ علی السموٰت والارض والجبال فابین ان یحملنہا واشفقن منہا
وحملہا الانسان انہ کان ظلوما جہولا۔ مرادُ الآیتین ما اراد اللہ سبحانہ ونحن

تأویلها بما ظهر لنا + ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا باید دانست که ان الله خلق
آدم علی صورته او تعالی از صورت منزه و متعالی ست پس خلق آدم بر صورت او سبحانه
باین معنی تواند بود که اگر مرتبه تنزیه را در عالم مثال صورتی فرض کرده شود هر آینه این صورت
جامع خواهد بود که انسان جامع بران صورت موجود گشته است صورت دیگر را قابلیت آن
نیست که تمثال آن مرتبه مقدسه تواند بود و مرآت آن تواند گشت ازینجاست که انسان شایان
خلافت او تعالی گشته است زیرا که تا بر صورت شی مخلوق نگردد شایان خلافت آن شی
نباشد چه خلیفه شی خلف شی ست و نایب مناب آن شی ست و چون انسان خلیفه
رحمن گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت را متعین شده لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه
آسمانها و زمین و کوهها جامعیت از کجا یابند تا بصورت او تعالی مخلوق گردند و شایان
خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند نه محسوس میگردد که اگر این بار امانت
را فرضا بآسمان و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره گردند و هیچ اثری ازانها باقی نماند و آن
امانت بزعم این حقیر قیومیت جمیع اشیاست بر سبیل نیابت که مخصوص بکمل افراد انسانست
یعنی معامله انسان کامل تا بجایی میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه افاضه
وجود و بقا و سائر کمالات ظاهری و باطنی بتوسط او میرسانند اگر ملک ست باو متوسل ست و
اگر انس و جن ست باو متشبث و فی الحقیقه توجه جمیع اشیا بجانب اوست و همه نگران اویند
این معنی را وانند بانه فرموده انه کان ظلوما جهولا لکثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من
وجوده و لا من توابع وجوده اثرا و لا حکما و تا بر خود چنین ظلم ننماید شایان تحمل بار امانت
نبود و جهولا لکثیر الجهل بحیث لا یکون له علم و لا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک
و جهل عن العلم بالمقصود و این عجز و جهل دران موطن کمال معرفت ست لان اجهلهم
اعرفهم ثمه و لا شک ان اعرفهم الیق بحمل الامانه این دو صفت گویا علت اند

مرحمل بار امانت را آین عارفے کہ بہ منصب قیومیت اشیا مشرف گشتہ است حکم وزیر دارد
کہ مہمات مخلوقات را با و مرجع داشتہ اند ہر چند انعامات از سلطان ست اما وصول آنہا
مربوط بتوسط وزیر ست رئیس این دولت ابو البشر حضرت آدم ست علی نبینا و علیہ
الصلوٰۃ والسلام وآین منصب عالی بالاصالۃ مخصوص بانبیاء اولی العزم ست علیہم الصلوات
والتحیات و بہ تبعیت و وراثت این بزرگواران ہر کرا باین دولت مشرف سازند
باکریمان کارہا دشوار نیست ۔ و طائفہ اولی از وارثان کتاب کہ برگزیدگان اند از عباد او تعالی
ہمین ظالم لنفسہ ست کہ بمنصب وزارت و قیومیت مشرف ست و طائفہ ثانیہ ازین
برگزیدگان کہ تعبیر ازان بمقتصد فرمودہ ست آنانند کہ بدولت خلت مشرف گشتہ اند و صاحب
سر و اہل مشورہ اند ہر چند معاملہ کار و بار پادشاہت بوزیر مربوط ست اما خلیل ندیم ست
و صاحب انس و الفت ست آین از برائے فرحت خود ست وآن از برائے مہمات دیگر ست
شتان ما بینہما ۔ و سر حلقہ این مقام عالی حضرت ابراہیم خلیل الرحمان ست علی نبینا
و علیہ الصلوٰۃ والسلام و ہر کرا باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام خلت مقام محبت
ست کہ طائفہ ثالث کہ سابق بالخیرات اند بہ آن مقام اعلی مشرف گشتہ اند یار و ندیم دیگر ست
و محب و محبوب دیگر اسرار و معاملات کہ بمحب و محبوب میگذرد یار و ندیم را در آنجا چہ مدخل
ہر چند در وقت کمال انس و الفت اسرار خفیہ محبت را جلیل جلیل القدر در میان میتوان
آورد و او را محرم اسرار محب و محبوب میتوان ساخت سر حلقہ محبان حضرت کلیم اللہ ست
علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و سر گروہ محبوبان حضرت خاتم الرسل ست علیہ و
علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات و بہ تبعیت و وراثت این صاحب دولتان ہر کرا
باین دو مقام مشرف سازند و مقاماتیکہ فوق مقام محبت اند در مکتوبے از مکتوبات این فقیر
ذکر یافتہ اند و صدر نشین آنجا نیز محمد رسول اللہ ست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام

همه درایل مقام سابقان ست که نصیب فرقهٔ ثلة ست از وارثان کتاب ربنا آتنا
من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدیٰ

مکتوب (۷۵) هفتاد و پنجم

به میرزا مظفر خان صدور یافت در بیان آنکه محن وبلیات مردوستان ازکفارات ست
وبتضرع وزاری عفو وعافیت باید طلبید وما یناسب ذلک. سلمکم الله سبحانه
عما لا یلیق بجنابکم. ورود محن وبلیات دنیویه مردوستان ازکفارات ست مرزلات ایشان را
بتضرع وزاری وبالتجا وانکسار عفو وعافیت ازجناب قدس او تعالیٰ باید طلبید تا زمانیکه
اثر اجابت مفهوم شود وتسکین فتن معلوم گردد هر چند دوستان وخیراندیشان درهمین
کارندا اما صاحب معامله احق باین کارست دارو خوردن وپرهیز نمودن کار صاحب مرض ست
دیگران بیش از اعوان او نیستند در ازالهٔ مرض حقیقت معامله آنست که هرچه از محبوب حقیقی
برسد باکشادگی جبین وبافراخی سینه اورا امنت قبول باید کرد بلکه بآن متلذذ باید گشت
رسوائی وبے ناموسی که مراد محبوب ست نزد محب بهتر از ناموس وننگ ونام ست که مراد نفس
اوست اگر این معنی در محب حاصل نگردد در محبت ناقص ست بلکه کاذب. گر طمع
خواهد زمن سلطان دین. خاک بر فرق قناعت بعد ازین. جناب شریعت مآب
چون از خدمت برگشته آمدند از احوال آن سفر وتنگی احوال مسافران بیان نمودند فاتحه سلامت
وعافیت ایشان خوانده شد ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل
علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف
عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین. سبحان ربک
رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والسلام

مکتوب (۷۶) ہفتاد و ششم

عـہ بیان عالم خلق ۱۲

بمولنا فرخ حسین صدور یافته در بیان حقیقت عرش که برزخ ست میان عالم خلق و امر و از هر دو رنگی دارد و از جنس ارض و سما نیست و بیان کرسی و وسعت آن * الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی * عرش مجید از عجائب مصنوعات حق ست سبحانه و برزخ ست میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر که هم رنگی ازین دارد و هم رنگی از آن و عالم خلق که در شش روز خلق شده است از زمین و کوهها و آسمانها که در کریمهٔ خَلَقَ الْاَرْضَ فِیْ یَوْمَیْنِ الخ واقع شده است ایجاد عرش بر خلق اینها مقدم ست چنانچه فرموده تعالی و تقدس وَهُوَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ وَّکَانَ عَرْشُهٗ عَلَی الْمَآءِ بلکه تقدم خلق ماء نیز ازین کریمه مفهوم میگردد پس عرش مجید چنانچه از جنس ارض نیست از جنس سموات هم نیست چه او حظ وافر از عالم امر هم دارد و اینها اند غایة ما فی الباب چون او را بسموات مناسبت بیشتر ست نسبت بزمین ناچار معدود در سموات آمد و الا فی الحقیقة چنانچه او از ارض نیست از سما هم نیست پس لاجرم آثار و احکام ارض و سما جدا باشند باقی ماند معاملهٔ کرسی از کریمهٔ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ مفهوم میشود که کرسی نیز از سموات جدا است و اوسع جمیع اینهاست و شک نیست که کرسی از عالم امر نیست که آنرا درتهٔ عرش گفته اند و معاملهٔ عالم امر فوق عرش ست و چون از عالم خلق بود و خلق او از سموات جدا باشد باید که خلق او ورای این شش روز بود و درین معنی هیچ محظور لازم نمی آید چه تمام عالم خلق را درین شش روز خلق نفرموده است تعالی که خلق ماء که از عالم خلق ست در ماورای این شش روز ست و تقدم وارد برین شش روز چنانچه گذشت و چون معاملهٔ کرسی نیک بر ما مکشوف نشده است تحقیق آن را بر وقت دیگر انداز یم که از کرم حق تعالی جل و علا امیدواریها داریم رَبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا ازین تحقیق و اعتراض قوی

دفع گشت یکی آنکه چون زمین و آسمانها نبوده تعین و تخصیص شش روز از کجا بوده و یوم الاحد از یوم الاثنین چگونه جدائی داشته و یوم الثلثاء از یوم الاربعاء چه نوع ممتاز بوده و یوم الخمیس از یوم الجمعه چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق عرش بر خلق ارض و خلق سموات معلوم گشت حصول زمانه متصور شد و ثبوت ایام بوضوح انجامید و اعتراض مندفع گشت چه در کار است که امتیاز ایام مخصوص بطلوع و غروب آفتاب بود چه در بهشت این طلوع و غروب نیست و امتیاز ایام ثابت است کما ورد فی الاخبار اعتراض دویم که مندفع شد و مخصوص بعلوم این فقیرست آنست که در حدیث قدسی آمده است جل سلطانه لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن ازین حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص بقلب عبد مومن است و غیر او را این دولت میسر نشده است و تو در مکتوبات خود خلاف آن نوشته که ظهور اتم مر عرش مجید راست و ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار و احکام عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علیحده است در ارض و سموات گنجایش نبود و در عرش بود آری زمین و آسمانها با آنچه درینهاست قابلیت آن وسعت ندارند غیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت است پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض و سموات شد نه نسبت بجمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا خلاف مفهوم حدیث قدسی متصور باشد فاندفع الاعتراض الثانی ایضا باید دانست که عرش مجید که محل ظهور تام است چون ارض و سموات را با آنچه درینهاست در مقابل آن می اندازیم بی توقف ناچیز و مضمحل میگردند و اثری ازینها باقی نمیماند الا قلب انسانی که منصبغ برنگ اوست باقی میماند ولا شی محض نمیگردد و همچنین ظهوریکه در جانب فوق بما ورای عرش تعلق دارد که از عالم امر صرف است عرش را نسبت بآن مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را نسبت بعرش بوده است و همچنین هر فوق را نسبت بتحت خود همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر

بعد از تمامیِ این دائرہ معاملہ بہ حیرتست و بجہل اگر معرفت ست ہم مجہول الکیفیت ست کہ
فراخور عقل و فہم حادث نیست تتمۂ از کمالاتِ انسانی و قلبِ انسان نیز بگویم ع عیب مے
جملہ بگفتی ہنرش نیز بگوے * عرش مجید ہرچند اوسع و مظہر اتم ست امّا علم بحصولِ این دولتِ خود
ندارد و شعور باین کمال او را حاصل نیست بخلافِ قلبِ انسانی کہ صاحبِ شعورست و بعلم و معرفتِ
خود معمور و مزیتِ دیگر مر قلب را آنست کہ بیان مینمایم نیک استماع نمائی مجموعِ انسان کہ آنرا عالم
صغیر نامند ہرچند مرکب از عالمِ خلق و عالمِ امرست امّا آنرا ہیئتِ وحدانی حقیقی حاصل ست کہ آثار
و احکام بران ہیئت مترتب ست و عالمِ کبیر را این ہیئت حاصل نیست اگر ہست اعتباری ست پس
فیوضے کہ از راہ این ہیئتِ وحدانی بانسان و بتوسطِ او بقلبِ انسان میرسد عالمِ کبیر و عرش
مجید کہ ہمچون قلب ست مر آن عالم را ازین فیوض و برکات قلیل النصیب ست و ایضاً جزوِ ارضی
کہ فی الحقیقۃ خلاصۂ مخلوقاتست و با وجودِ دوری اقربِ ظہورات ست کمالاتِ آن در مجموعِ
عالمِ صغیر سرایت نمودہ ست و در عالمِ کبیر فی الحقیقۃ چونکہ مجموعہ نیست این سرایت آنجا مفقود ست
پس قلبِ انسان این کمالات را نیز دارد بخلافِ عرشِ مجید باید دانست کہ این فضائل و کمالات
کہ در قلب اثبات نمودہ مے آید چون نیک ملاحظہ مینماید از قبیلِ فضلِ جزئی ست فضلِ کلی مر ظہورِ عرشی
را میباید مثلِ عرش و مثلِ قلب چنان مینماید کہ گویا آتشے ست وسیع کہ دشت و صحرا را منور ساختہ
است و از ان آتش مشعلے گیراندہ اند کہ بواسطۂ محرق بعضے امور نورانیتِ دیگر پیدا کردہ ست
کہ در ان آتش نیست و شک نیست کہ این زیادتی جز فضلِ جزئی اثبات نمینماید واللہ سبحانہٗ
اعلم بحقائق الامور کلہا ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیءٍ قدیرٌ
وصلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمدٍ و آلہ وصحبہ اجمعین وسلم و بارک و علی
جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکۃ المقربین اجمعینؕ

مکتوب (۷۷) ہفتاد و ہفتم

بمولانا حسن برکی صدور یافته در جواب عریضهٔ او که اعتراضات بر طور کلام صوفیه نموده بود و در
آخر مکتوب نوشته بود که گویا ہر حکمے از احکام شرعیه دریچه ایست که موصلست بشهر مقصود
و در بیان استفسار ہائے دیگر که نموده بود. الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفی
صحیفهٔ شریفهٔ اخوی شیخ حسن احسن الله تعالیٰ حاله رسید چون بوئے از تشرع و استقامت
داشت خوشوقت گردانید نوشته بودند که سلوکے که مشهورست و معتقد سالکان که مفهوم ماست
این ست که بندی را ذکر باید گفت تا وقتے که دل گویا شود و باز تا وقتیکه از ذکر گفتن باز ببیند
و محل الهامات و تجلیات شود و سالک بمقام فنا رسد که اول قدم ولایت ست و گفته اند که فنا آنست
که از دید و دانش سالک آنچه مسمی بالغیر ست رخت بربندد و بغیر از واجب تعالیٰ و تقدس
در دید و دانش سالک نماند که آنرا شهود و مشاهده و غیرهما گفته اند مقصود آنکه بزعم خود حق را مے بیند
تعالیٰ و مسمیٰ بالغیر را نمے بیند و دوبین را مشرک طریقت مینامند و نوشته اند که فقیر را این
معارف و مانند این معارف از جا میبرد زیرا که اگر مقصود ایشان این ست که حق را جل سلطانه
در دنیا به بصر یا به بصیرت دیده میشود اگر باین شهود و رؤیت شعور دارند پس ایشان نیز مشرک
طریقت باشند و اگر باین معنی شعور ندارند پس از چه خبر میدهند و که خبر میدهد و نوشته اند که آنچه
مے بینند بکل وجه من الوجوه خواه تجلی صوری باشد و خواه معنوی و خواه نوری و یا غیر آن
و آن مرئی را که ذات حق میدانند جل و علا من حیث هی که آنچه مسمیٰ بالغیرست ظهور او میدانند
نزد این فقیر بیحاصل دور از کارست و خلاف نص کریمه لیس کمثله شیء و کریمه لا
تدرکه الابصار شاید این معنی ست پس این قوم چه مے بینند و چه میدانند که میگویند که
غیر حق نمے بینیم جل و علا و نمیدانیم و آنرا عبارت از شهود و مشاهده کرده اند و این همه

اندیشہ ہا کہ در تدبیر خود و تدبیر اہل و عیال خود مینمایند غیرت یا نہ بدانند و آگاہ باشند کہ این ہمہ
دراز نفسیہا و اعتراضات نا ملائم کہ بر مشایخ طریقت کردہ اند قدس اللہ تعالی اسرارہم
منشاء آن نارسائی ست بمراد این بزرگواران توحید شہودی کہ یکے را دیدن ست و مربوط بنسیان
ماسوی ست از ضروریات طریقت این بزرگواران ست تا این نشود از گرفتاری اغیار خلاصی
نگردد و شما باین دولت و بارباب این دولت سخریت مینمایید شہود و رویت کہ در عبارت اکابر
مشایخ قدس اللہ تعالی اسرارہم واقع میشود کنایات از حضور بیچونی اوست تعالی و
تقدس کہ مناسب مرتبہ تنزیہ ست و از حیطہ ادراک کہ از عالم چون ست بیرون ست و این
دولت حضور را در دنیا مخصوص بباطن داشتہ اند ظاہر را ہمہ وقت از دوبینی چارہ نیست
لہذا گفتہ اند در عالم کبیر چنانچہ مشرک و موحد ست در عالم صغیر نیز مشرک و موحد جمع ست باطن
کامل ہمہ وقت موحد ست و ظاہر آن مشرک پس باطن کامل بخدا باشد جل و علا و ظاہر او
در تدبیر اہل و عیال بود و ہیچ محظور لازم نیاید اعتراض از نافہمیدگی ست زنہار این قسم سخن نکنند
و از غیرت خداوندی جل سلطانہ بترسند مدعیان این وقت ظاہر اشمار را در شورش مے آرند
ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات مدعیان سخن کنند گنجایش دارد اما آنچہ
مقرر قوم ست و لابد این راہ ست آنجا سخن گفتن نامناسب ست شما در رسائل و مکتوبات فقیر
دیدہ باشید کہ از توحید شہودی چہ قدر نوشتہ شدہ ست و آنرا از ضروریات راہ قرار دادہ باید کہ این
سخن را استفسار مینمودید و بحسن ادب سوال میکردید این گلہ ایست کہ از مفارقت مرحومی مولانا
احمد علیہ الرحمۃ شگفتہ است در حیوۃ مولانا ہرگز این قسم سخن از شما بظہور نمے آمد نیک واقع شد
کہ نوشتہ اید و تنبیہ یافتہ اید و بیشتر ہم ہر چہ رو دہد نویسید و ملاحظہ صحت و سقم نکنید اگر صحیح
ست باعث مسرت ست و اگر سقیم ست سبب انتباہ ست بہرحال از نوشتن تقاعد نکنند
بعد از رسالے کتابت شما ہمراہ قافلہ مے آید و در رسال یکبار ہم نصائح ضروریہ ضروری ست

تا از آن ننویسند و چیزها پرسند راه گفتگو نے کشاید پرسیده بودند که قلب از جملهٔ ظاهر ست یا از جملهٔ
باطن ظاهر و باطنِ عارف را در مکتوبے بتفصیل نوشته است بملا عبد الحی خواهم گفت که نقلِ آن ابلاغ نما
فرستد از انجا ملاحظه نمایند و ایضاً پرسیده بودند طریقے که بے تجلیات و کشفیات ست طریق
شناختنِ متوسّط و منتهیِ آن طریق چیست بدانند اگر این سالک که علم باحوالِ خود ندارد در خدمتِ
شیخ کامل مکمّل راه دان و راه بین ست علمِ آن شیخ بحالِ او کافی ست و باعلامِ او توسّط و انتها را
خواهد دانست و نیز اگر آن شیخ او را یک نوعِ اجازتِ ارشادِ خلق داده است احوالِ مریدان او مرایاے
کمالاتِ او خواهند گشت و از انجا مطالعهٔ نقص و کمالِ خود خواهد نمود و علامتِ دیگر از برائے معرفت
انتها آنست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالیٰ هیچ بایستے نمانده و سینهٔ او از جمیع بایستهاے
ماسوا خالی و صاف شده نهایت را مراتب بسیار ست بعضها فوقَ بعضٍ و قدمِ اول در نهایت
همین ست که ذکر یافته واللّٰه سبحانه الموفّق نوشته بودند معارفیکه این بے بضاعت را
تسلّی میدهد معارفِ شرعیه است گویا هر حکمے از احکامِ شرعیه دریچهٔ ایست که موصل ست بشهرِ مقصود
و نشانه است از ان شاهِ بے نشان و همین بیت نصب العین ست ؎ ما بسفر میرویم عزم
تماشا کراست ٭ ما برِ او میرویم کز همه عالم وراست ٭ این معرفتِ شما بسیار صلیست و نیس
عالیست و امیدوار بخش ست مطالعهٔ این معرفت بسیار محظوظ ساخت و نا ملائمیتِ اول مکتوب
را زائل گردانید حضرتِ حق سبحانه و تعالیٰ از همین راه بمقصود رساناد و پرسیده بودند که بعضے
از رجال و نساء مے آیند و طریقه التماس مینمایند و از اکل و لبس که بر تو اصل میگردد پرهیز نمیکنند
و میگویند که ما بحیلهٔ شرعی آراسته میسازیم امر بگفتنِ طریقه است یا نه طریقه را بایشان بگویند
و ترغیب باجتناب محرّم نمایند شاید ببرکتِ طریقه از ان اشتباه برآیند دیگر از ان ذو علم سفید که
در جانبِ مشرق عقبِ یکدیگر ظاهر شده بودند استفسار نموده بودند فقیر بعد از استفسارِ یاران
دیگر درین باب مکتوبے نوشته است بملا عبد الحی خواهد گفت ان شاء اللّٰه تعالیٰ که نقلِ آن را نیز

بشما فرستد و ایضاً پرسیده بودند که ختم کلام الله کردن و نماز نفل گزاردن و تسبیح و تهلیل کردن و ثواب آن از ابوالدین یا باستاد یا باخوان وادن بهتر ست یا بکسے ندادن بهتر بدانند که وادن بهتر ست که هم نفع بغیر ست و هم نفع بخود و در ناوادن نفع مخصوص بخود ست و نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را قبول فرمایند والسلام

مکتوب (۷۸) ہفتاد و ہشتم

بداراب خان صدور یافته در بیان محبت و اخلاص این طائفه علیه که این محبت و اخلاص زینهٔ فنا فی الله و بقا بالله ست و ما علینا سب ذلك الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی دولت خوشگوار که در خاندان شما احساس نموده مے آید با وجود اسباب غنا و با حصول مواد استغنا نیاز مندی ست با فقرا و خدمتگاری ست باین طبقه علیا که منبئ از محبت و اخلاص این طائفه علیه ست و مشعر از مودت و اختصاص این فرقه ناجیه محبان این طائفه را بشارت المرء مع من احب کافی ست و جلیسان این طبقه را نوید هم قوم لا یشقی جلیسهم وافی و چون بعنایت الله سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بر نہجے که غیر این محبت را در دل نگذارد و گرفتار یہائے دیگر بتمام از دل رخت بر بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوب ست و مراد او بر پا بود ست و با خلاق و اوصاف او متخلق شدن ست ظاهر گردد این زمان فنا در محبوب حاصل میشود و شبیه بفنا فی الشیخ که زینهٔ اول ست درین راه و این فنا فی الشیخ ثانیاً وسیله فنا فی الله میگردد که بقا بالله بران مترتب ست که محصل ولایت ست بالجمله اگر در ابتدا بے توسط احدے محبت و انجذاب محبوب حقیقی میسر گردد دولتے ست عظیم که محصل فنا و بقا ست والا از منتو کامل مکمل چاره نبود اول مراد خود را در مرادات او باید درباخت و در وے فانی باید گشت تا آن فنا وسیله فنا فی الله گردد و از گرفتار یہائے ماسوا بتمام خلاص سازد و بدرجات ولایت رساند

شعر
بر شکر غلطید اے صفرائیان ✽ از برائے کوری سودائیان ✽ امثال این سخنان از برائے تنویه و تشویق طالبان و مهوسان ایراد نموده می آید و الله سبحانه الموفق بقیة المرام رافع رقیمه فقیر محمد قاسم بزرگ زاده است و در خدمت فقرا بوده است اما در حجر تربیت برادر کلان بناز و نعم کلان شده است و محنتهای روزگار کم دیده شوق ملازمت شما دارد اگر در جمل ملازمان سرکار خود ساخته بحال او التفات مرعی دارند از کرم بعید نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد والسلام

مکتوب (۷۹) هفتاد و نهم

بشیخ یوسف برکی صدور یافته در جواب رساله او که مشتمل بود بر اعراض از کفر و مشعر از اقبال باسلام و ما یناسب ذلک ✽ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که نوشته حواله مولانا عبد الحی نموده بودند که بنا بر دورین مدت نموده روزیکه مولانا بابو راهی میشد آن رساله را آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت که مشتمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی به از کفر مجازی ست اسلام طریقت نیز به از کفر طریقت ست در کفر طریقت همه سکر ست و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی به از سکر مجازی ست صحو طریقت نیز بهتر از سکر طریقت ست ثمره کفر طریقت تشبیه و نتیجه اسلام طریقت تنزیه هر قدر فرق که درمیان تشبیه و تنزیه ست همانقدر فرق درمیان کفر و اسلام طریقت ست طائفه که جمع میان تشبیه و تنزیه اختیار کرده اند و آنرا الکمال دانسته اند آن تنزیه نیز از جمله تشبیه ست که در نظر شان تنزیه درآمده است و الا تشبیه را چه یارا که با تنزیه حقیقی جمع شود و در تشعشعات انوار آن مضمحل و ناچیز نگردد

شعر
بلے هر جا شود مهر آشکارا ✽ سها را جز نهان بودن چه یارا ✽ حضرت حق سبحانه و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مولانا بابو چون بر سر راه بود بچند کلمه اختصار افتاد والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب هشتادم (۸۰)

بشیخ حامد تهاری صدور یافته در بیان آنکه پرسیده بود که در تمهیدات عین القضاة مینویسد شما که خدا میدانید جل شانهٗ نزد ما محمد است علیه الصلوة والسلام و شما که محمد میدانید نزد ما خدا است جل سلطانهٗ

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص و وفور مودت و اختصاص نوشته ارسال داشته بودند رسید و فرحت فراوان رسانید حضرت حق سبحانهٗ و تعالی برین دولت استقامت کرامت فرماید که محبت هر طائفه بآن طائفه است المرء مع من احب حدیث نبویست علیه و علی آله الصلوة والسلام معنی عبارت تمهیدات عین القضاة استفسار نموده بودند که میگوید که شما که خدا میدانید جل و علا نزد ما محمد ست علیه و علی آله الصلوة والسلام و شما که محمد میدانید علیه و علی آله الصلوات و التحیات نزد ما خدا است جل سلطانهٗ مخدوما مثل این عبارات که ناشی از توحید و اتحاد ست در غلبات سکر که مرتبه جمع ست و معبر بکفر طریقت از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم صدور مییابد و امتیاز و اثنینیت از نظر شان مرتفع میگردد و ممکن را عین واجب مییابند تعالی بلکه ممکن را نمییابند و جز واجب تعالی مشهود شان نمیماند برین تقدیر معنی آن عبارت این بود که امتیازے و اثنینیتے که نزد شما در میان خدا جل و علا و در میان محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام حاصل ست نزد ما آن امتیاز ثابت نیست و مغایرة نه بلکه آن یکے که منزه از یکیست نیز عین دیگریست هرگاه بسیار ممکنات نسبت مغایرت مرتفع میگردد محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم که مظهر اتم کمالات اوست تعالی نسبت امتیاز او چگونه ثابت بود و این دید مخصوص بمرتبه جمع ست و چون سالک ازین مقام بلند رود و چشم از افراط سکر باز کشاید محمد را بنده یابد و رسول او داند تعالی چنانچه در ابتدا میدانست النهایة هی الرجوع

علیه و علی آله وسلم را

الی ابدالآباد شنیده باشند بدانند که اشتراک درمیان مبتدی و منتهی درصورت ست که موجب قباب منتهی ست و الا ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ۔ هرگاه متوسط را با منتهی نسبت نبود مبتدی دور از معامله را با او چه نسبت بود ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر ۔ والسلام علیکم و علی من لدیکم ۔

مکتوب (۸۱) ہشتاد و یکم

بمحمد مراد قوریشی صدور یافته در اندرز و نصیحت و اجتناب از مزخرفات دنیای دنیه و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی میترسم مبادا که یاران نیک فرجام بمزخرفات دنیای دنیه که بظاهر طراوت و حلاوت دارد در رنگ طفلان فریفته گردند و بدلالت دشمن لعین از مباح بمشتبه و از مشتبه بمحرم گرایند و از مولای خود جل سلطانه خجل و شرمنده مانند در توبه و انابت قدم راسخ باید داشت و منهیات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت ع همه اندرز من بتو این ست ۔ که تو طفلی و خانه رنگین ست ۔ حضرت حق سبحانه و تعالی بکرم خویش دائره مباح را بر عباد وسیع ساخته است بیدولتے باشد که از تنگی سینه این همه وسعت را تنگ انگاشته در ماورای این دائره وسیع قدم نهد و از حدود شرعیه تجاوز نماید و در مشتبه و محرم افتد ملتزم حدود شرعیه باید بود و سر موی از آن حدود تجاوز نباید نمود نماز گذاران و روزه داران برسم و عادت بسیارند اما پرهیزگاران که محافظت حدود شرعیه نمایند اقل قلیل اند و فارقیکه محق را از مبطل جدا سازد همین پرهیزگاریست چه صوم و صلوة بصورت از هر دو بوجود می آید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام ملاک دینکم الورع وقال ایضا علیه و علی آله الصلوة والسلام لا تعدل بالرعة شیئا یاران هرچند طعامهای پر تکلف میخورند و لباسهای پرنقش میپوشند اما التذاذ و انتفاع در طعام و لباس نقد است

آنکہ آن داد بشاہان بگدایان این داد ازآن تا این فرق بسیارست چہ آن از رضائے مولیٰ جلّ سلطانہٗ بعیدست واین برضائے او تعالیٰ نزدیک ست ونیز محاسبۂ آن ثقیل ست ومحاسبۂ این خفیف رَبَّنَآ اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا برخوردارے سلطان مراد توفیقِ توبہ وانابت یافتہ است وطریقہ را اخذ نمودہ از حضرتِ حق سُبحانہٗ و تعالیٰ ثبات واستقامت مسئول ست والسلام علیکم وعلیٰ سائر الاخوان۔

مکتوب ہشتاد ودوم (۸۲)

بخواجہ شرف الدین حسین صدور یافتہ در اجتناب از دنیائے دنیہ وتحریض نمودن بر شریعت غرّا و ما یناسب ذلک اَللّٰهُمَّ صَغِّرِ الدُّنْيَا بِاَعْيُنِنَا وَكَبِّرِ الْاٰخِرَةَ فِيْ قُلُوْبِنَا بِحُرْمَةِ حَبِيْبِكَ عَلَيْهِ وَعَلٰٓى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فرزند عزیز باتمیز زنہار بمزخرفاتِ دنیہ راغب نشوی و بطمطراقاتِ فانیہ فریفتہ نگردی وسعی نمائی کہ درجمیع حرکات وسکنات بمقتضائے شریعت غرّا عمل نمودہ آید و بروفق ملت زہرا زندگانی کردہ شود اوّل تصحیح اعتقاد بمقتضائے آرائے علماء اہل سنت وجماعت شکر اللہ تعالیٰ سعیہم ضروریست بعد ازان احکامِ معاملۂ فقہیہ عملیہ است در ادائے فرائض اہتمام تمام باید نمود ودر حلّ وحرمت نیک احتیاط باید فرمود عباداتِ نافلہ در جنبِ عباداتِ فرائض کالمطروح فی الطریق اند واز اعتبار ساقط اند اکثر مردم این وقت در ترویج نوافل اند ودر تخریب فرائض در اتیانِ نوافل عبادات اہتمام دارند وفرائض را خوار وبے اعتبار شمرند مبلغ کلی بتقریب وبے تقریب بمستحق وغیر مستحق بدہند اما یک جیتل در ادائے زکوۃ ایشان را در مصرف دادن متعسرست نمیدانند کہ یک جیتل در زکوۃ دادن بہ از لکہائے صدقۂ نافلہ است در ادائے زکوۃ مجردِ امتثالِ امر مولیٰ ست جلّ سلطانہٗ ودر صدقۂ نافلہ بسیارست کہ منشاءِ آن ہوائے نفسانی بود لہٰذا در فرض ریا را گنجایش نیست

و درنفل جولانگاهِ ریاست آنجاست که در ادائے زکوٰۃ اظہار اولیست که نفی تہمت نماید و در صدقہ نافلہ استتار بہتر ست که الیق بقبول ست بالجملہ از التزام احکام شرعیہ چارہ نیست تا از مضرت دنیا رستگاری متصور شود اگر بحقیقت ترکِ دنیا میسّر نگردد از ترکِ حکمی دنیا کوتاہی نکنند و آن التزام شریعت ست در اقوال و افعال واللّٰہ سبحانہٗ الموفق والسلام علی من اتبع الھدیٰ +

مکتوب (۸۳) ہشتاد و سیوم

بمیر محمود صدور یافته

در محبت این طائفہ علیہ که سرمایۂ جمیع سعادات ست و ما یناسب ذٰلک الحمد للّٰہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ احوال و اوضاعِ فقرا این حدود مستوجب حمد ست المسئول من اللّٰہ سبحانہٗ سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علیٰ جادۃ الشریعۃ المصطفویۃ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والبرکۃ والتحیۃ طریقه که اخوی اعزی ارشدی ازین فقیر اخذ نموده بودند ہرچند بواسطۂ قلت دریافتِ صحبت شریف که اصل عظیم ست نزد این بزرگواران برکات و ثمرات لائقہ بران اخذ مترتب نشده باشد اما اگر تتمہ از ارتباط حبی که از لوازم تعلّم طریقه ست مانده باشد دولتے ست عظمیٰ لان المرء مع من احب برکت اُولی که در صحبت اول مرشدی رشید این طریقه علیه را حصول مے پیوند دوام توجہ قلب ست بمطلوب حقیقی جل سلطانہٗ و درانک فرصتے این دوام توجه بنسیان ماسوی میرساند که اگر فرضاً عمرِ طالب ہزار سال وفا کند غیرِ حق سبحانہٗ در دل خطور نکند بواسطۂ نسیانیکه او را از ماسوی حاصل شده ست اگر بتکلف و تعمل ماسوا را بیاد او بدہند یاد نکند و چون این نسبت حاصل شود قدم اول درین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث و رابع الیٰ ما شاء اللّٰہ تعالیٰ چه نویسد القلیل یدل علی الکثیر والقطرۃ تنبئ عن البحر الغدیر مقصود ترغیب احبه ست حضرت حق سبحانہٗ و تعالیٰ نافع گرداناد میان عبدالعظیم کیفیات

اخبار محبت و اخلاص ایشاں از بافی بیان نمودہ برین گفتگو آورد والسّلام علیکم و علیٰ سائر من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام

مکتوب (۸۴) ہشتاد و چہارم

بشیخ حمید بنگالی صدور یافته در بعضے از مواعظ بسم الله الرحمٰن الرحیم الحمد لله وسلام علیٰ عباده الذین اصطفیٰ اخوی ارشدی میان شیخ حمید عجب از ایشاں اختیار نمودند که سلام و پیام را ہم آنجا گنجایش کمترست درین ہفت و ہشت سال یک کتابت از جانب شما رسیده است آن ہم ناتمام و بے سرانجام کتابتہا که ازین جانب میرود معلوم نیست که بشما میرسند یا نمیرسند اخوی اعزی شیخ عبدالحی چون متوجه وطن خود بوده است با وگفته که یکبار خود را بشما رساند و بر احوال شما مطلع گردد شیخ عبدالحی نزدیک پنجسال در خدمت بوده است و اکثر خدمات حضور با و تعلق داشته از علوم و معارف فقیر سیراب ست و از احوال جذبه و سلوک آگاه ست بمشار الیه گفته است که چندروز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه مناسب وقت و حال بود درمیان آرد احوال گذشته و آنچه نقد وقت بوده باشد از احوال و مواجید ہمه را بمشار الیه وانمایند و بآنچه نصیحت کند باور دارند باقی احوال را مشار الیه بمشافهه بشما خواهد گفت انشاء الله تعالیٰ والسلام علیکم و علیٰ سائر من اتبع الهدیٰ۔

مکتوب (۸۵) ہشتاد و پنجم

بشیخ نور محمد صدور یافته در بعضے از کمالات شیخ عبدالحی الحمد لله وسلام علیٰ عباده الذین اصطفیٰ احوال و اوضاع فقراء این حدود مستوجب حمدست والمسئول من الله سبحانه استقامتکم اخوی میان شیخ عبدالحی ہم شهری شماست و به جوار شما آمده است

نسخہ علوم و معارفِ غریبہ است و چیزہائے ضروریہ این راہ نزدِ او مُودَع ست ملاقاتِ او
یارانِ دُور افتادہ را مغتنم ست کہ نوآمدہ است و خبرہائے نوآوردہ ست از فنا و بقا نزدِ او نشان ست
و از جذبہ و سلوک نزدِ او بیان بلکہ از ماورائے فنا و بقا متعارف و از گذشتِ جذبہ و سلوکِ مقرر
نیز او آگاہ ست بلکہ توان گفت کہ او را در انجا گذرگاہ ست بیشترے از معارفِ غریبہ مکتوبات
گوش زدِ او شدہ است و مہما امکن استفسار نمودہ دریافتہ ست واللہ سُبحانہٗ المُوَفِّق
احوال را بتفصیل مُشارٌ الیہ معلوم خواہند ساخت بزوائد چہ پردازد والسلامُ

مکتوب ہشتاد و ششم (۸۶)

بشیخ طاہر بدخشی صدور یافتہ در جوابِ کتابتِ او الحمدُ للہِ وسلامٌ علیٰ عبادہِ الذین
اصطفیٰ صحیفہ شریفہ اخوی اعزّی رسید از احوال و معارف کہ اندراج یافتہ بود بوضوح انجامید
مسرور گردانید چہ دولتیست کہ محبان و مخلصان دستاز ہمہ شستہ متوجہ جنابِ قدس او
تعالیٰ گردند و ما سوٰی را پسِ پشت پازدہ بکلیت باو سُبحانہٗ اقبال نمایند باقی کیفیاتِ این حدود
را اخوی شیخ عبد الحی شاید بتفصیل وانماید و علوم و معارفِ زبانی و کتابتی نزدِ مشارٌ الیہ بسیار ست
از آن مقولہ چیزے نوشت عواقبِ جمیع امور بخیر باد بالنبی والہ الامجاد علیہ وعلیہم
الصلوٰاتُ والتسلیمات اتمُّہا و اکملُہا

مکتوب ہشتاد و ہفتم (۸۷)

بفتح خان افغان در نصائح صدور یافت الحمدُ للہِ وسلامٌ علیٰ عبادہِ الذین اصطفیٰ
مکتوب شریف کہ منبی از کمالِ محبت و اخلاص فقرا بود رسید حضرت حق سُبحانہٗ وتعالیٰ
بر محبت اینان استقامت بخشاد نصیحتے کہ بدوستانِ سعادتمند نمودہ مے آید اتباعِ سنتِ سنیہ

است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ واجتناب از بدعت نامرضیہ است ہر کہ احیاے سنتے از سنن نماید کہ متروک العمل گشتہ ست آنکس را ثواب صد شہید ست فکیف کہ احیاے فرضے از فرائض یا احیاے واجبے از واجبات نماید پس تعدیل ارکان در نماز کہ نزد اکثر علماء حنفیہ واجب ست ونزد امام ابو یوسف وامام شافعی فرض ست ونزد بعضے از علماء حنفیہ سنت ست وپیش اکثر مردم این عمل متروک گشتہ ست اجر احیاے این یک عمل زیادہ از ثواب صد شہید فی سبیل اللہ خواہد بود وعلی ہذا القیاس سائر الاحکام الشرعیۃ من الحل والحرمۃ والکراھۃ وغیرھا فرمودہ اند کہ واپس دادن نیم دانگ را بکسے کہ از ان کس بستم بے جہۃ شرعی گرفتہ باشد بہتر ست از آنکہ دو لیست درم تصدق نماید وفرمودہ اند اگر شخصے را عمل صالح در رنگ عمل پیغمبر بود وبر آنکس نیم دانگ از حق کسے ماندہ باشد آنکس را بہ بہشت نبرند تا آن نیم دانگ را ادا نماید بالجملہ ظاہر را باحکام شرعیہ متحلی ساختہ متوجہ باطن باید بود تا بغفلت آلودہ نشود وتحلی باحکام شرعیہ بے امداد باطن متعذر ست علما فتوے مید ہند وکار اہل اللہ میکنند اہتمام در باطن مستلزم اہتمام ظاہر ست وہر کہ بباطن پردازد واز ظاہر در ماند ملحد ست واحوال باطن استدراجات وپند علامت صحت حال باطن اہتمام تحلی ظاہر ست باحکام شرعیہ طریق استقامت این ست واللہ سبحانہ الموفق

مکتوب (۸۸) ہشتاد وہشتم

بملا بدیع الدین صدور یافت در رضا بقضا والتذاذ بفعل مولی الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی بندہ مقبول آنست کہ بفعل مولاے خود راضی باشد وآنکہ تابع رضاے خود ست بندہ خود ست اگر مولی برحلقوم بندہ اجراے کارد نماید باید کہ بندہ در آنوقت شادان وخندان باشد وہمان فعل مولا را مرضی خود یابد بلکہ بآن فعل متلذذ بود واگر عیاذا باللہ سبحانہ

او را ازین فعل کراہت پیدا آید و سینهٔ او تنگی آرد و از دائرهٔ بندگی او دور ست و از قرب مولی مطرود و مهجور چون طاعون مراد اوست تعالی باید که آنرا مراد خود دانسته شادان و خرم باشند و از استیلاے طاعون کج ابرو نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب ست بآن متلذذ باشند هر کسے را اجل مسمی ست که احتمال زیادتی و نقصان ندارد پس اضطراب چیست نهایت از بلاها عافیت طلبند و از سخط پناه جویند که مرضی او تعالی در دعا و سوال بنده ست قال ربکم ادعونی استجب لکم مولانا عبد الرشید آمده احوال آن بقعه را بیان نمود عافاکم الله سبحانه عن البلیات الظاهرة والباطنة

مکتوب (۸۹) ہشتاد و نہم

بسیادت پناه میر محب الله در نصیحت صدور یافته الحمد لله ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة آبائکم الکرام بصدقة حبیبه سید الانام علیه وعلیهم الصلوة والسلام احوال و اوضاع فقراے این حدود مستوجب حمد ست لله سبحانه الحمد والمنة دائما وعلی نبیه الصلوة والتحیة سرمدا المسئول من الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم وثباتکم واستقامتکم مخدوما مکرما شفقت آثارا وقت کار گذشته میرود و هر آنے که میگذرد لخته از عمر کم میشود و اجل مسمی را قریب میسازد امروز اگر شنیده نشد فردا غیر از حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود داهتمام باید کرد که درین چند روز حیات بر وفق شریعت غرا زندگانی نموده آید تا نجات متصور شود این وقت وقت عمل ست وقت عیش در پیش ست که ثمرهٔ این عمل ست در وقت عمل عیش کردن زراعت خود را سبز خوردن ست و از ثمرهٔ آن باز داشتن ست زیاده چه تصدیع دهد دولت صوری و معنوی محصل باد

مکتوب (۹۰) نودم

بمرزا عرب خان در سفارش صدور یافت اَیَّدَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَنَصَرَکُمْ عَلَی الْاَعْدَآءِ الْاٰفَاقِیَّةِ وَالْاَنْفُسِیَّةِ وَنَجَّاکُمْ عَنِ الْبَلِیَّاتِ الصُّوْرِیَّةِ وَالْمَعْنَوِیَّةِ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَلْخَلْقُ عِیَالُ اللّٰهِ وَاَحَبُّ الْخَلْقِ اِلَی اللّٰهِ مَنْ اَحْسَنَ اِلٰی عِیَالِهٖ حضرت حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی متکفل ارزاق خلائق گشته است پس خلائق در رنگ عیال او باشند تعالٰی هر که بعیال کسے مواساة کرده باشد و بار او را برداشته باشد هر آئینه این کس محبوب صاحب آن عیال خواهد بود که او را سبکسار ساخته و مؤنت او را بر خود گرفته بِنَاءً عَلٰی ذٰلِکَ بتصدیع جرأت مینماید که حافظ حامد مرد صالح و تالی قرآن مجید ست کثرت عیال او را مشوش میدارد که از عهده نشان نمیتواند بر آمد مسئول از کرم ایشان امداد و اعانت مُشارٌ اِلَیْه ست که بهانه از برائے کرم بهانه کافیست والسلام

مکتوب (۹۱) نود و یکم

بحضرت مخدومزادگی خواجه محمد سعید در اسرار قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی سر عظیم از مقام قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی بشنو که چون انسان کامل بعد از تمامی سیر الی الله بسیر فی الله متحقق شود و متخلق باخلاق الله گردد و باجمال این سیر را نیز تمام کند و دائره ظهور عکوس اسماء و صفات را که مربوط بسیر فی الله ست بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالت بے شائبه ظلیت و بے توهم حالیت و محلیت در وے ظهور فرماید چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات وَتَعَالٰی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و دو قوس بحصول خواهد پیوست که قوس صفات و قوس ذات بود و این مقام اَعلائے مقامات قَابَ قَوْسَیْنِ ست که متعلق بظهور اصلی ست بے شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سُبْحَانَهٗ عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدے که از اسم و صفت هیچ نخواهد درین وقت بفضل خداوندی جَلَّ سُلْطَانُهٗ اسم و صفت تمام از نظر او میخیزد و جز

ذاتِ ہیچ چیز ملحوظ و مشہودِ او نمی ماند ہر چند صفات موجود باشند امّا مشہودِ او نبوند درین حال
سِرِّ اَوْ اَدْنٰی بظہور مے آید و از قوسین اثر نمی ماند ازین مقامِ اعلیٰ چون ہبوط واقع شود قدمِ اول در عالَمِ
خلق خواہد افتاد بلکہ در عنصرِ خاک خواہد نشست کہ آن عنصرِ پاک با وجودِ دوری و مہجوری اقربِ
موجودات ست بعالَمِ قدس عجب کاروبارست اگر عروج و صعود را اعتبار میکنیم عالمِ امر را اقربِ
موجودات میدانیم بلکہ اخفائے عالمِ امر را از ہمہ اقرب مییابیم بعالَمِ قدس و چون بنزول و ہبوط
نظر مے اندازیم دولتِ قرب نصیبِ عالمِ خلق مییابیم بلکہ نصیبِ عنصرِ خاک میدانیم پس نقطۂ
اُولیٰ از دائرہ چون جانبِ عروج او را ملاحظہ مینمائیم اقرب نقطہ بآن در جانبِ عروج نقطۂ ثانیہ
است ازان دائرہ و در جانبِ ہبوط کہ ملاحظہ نمودہ مے آید اقرب نقط بآن نقطۂ اُولیٰ نقطۂ
اخیرِ آن دائرہ است این قدر فرق ست کہ آن نقطۂ ثانیہ در عروج معرض از نقطۂ اُولیٰ ست
و این نقطۂ اخیر مقبل و متوجہ ہمان نقطۂ اُولیٰ ست شتّان ما بین المُعرِض و المُقبِل چہ نقطۂ
ثانیہ میل بظہوراتِ نقطۂ اُولیٰ دارد و نقطۂ اخیر پشت بظہورات نمودہ ذاتِ ظاہر را خواہان ست
فاین ہو من ذاک ۔ رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى

مکتوب (۹۲) نود و دوم

بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافتہ در بیانِ آنکہ ولایت عبارت از قربِ الٰہی ست و خوارق و
کرامات شرطِ آن نیست و در بیانِ حکمِ سجدۂ تحیّہ مر سلاطین را و ما یناسب ذٰلک اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى سیادت مآب اخوی اعزی میر محمد نعمان خوش وقت باشند
و بدانند کہ ظہورِ خوارق و کرامات شرطِ ولایت نیست و چنانچہ علما مکلف بحصولِ خوارق و کرامات
نیستند اولیا نیز بظہورِ خوارق مکلف نیند چہ ولایت عبارت از قربِ الٰہی ست جلّ سلطانہ
کہ بعد از نسیانِ ما سوی باولیاءِ خود کرامت میفرماید شخصے را این قرب عطا فرمایند و از احوالِ

مغیبات محدثات هیچ اطلاع ندهند و شخصے دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع
بر مغیبات بخشند و شخصے ثالث را از قرب هیچ ندهند و اطلاع بر مغیبات بخشند شخص
ثالث از اهلِ استدراج ست و صفائے نفس او را بکشفِ مغیبات مبتلا ساخته است و در ضلالت
انداخته کریمهٔ وَیَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلٰی شَیْءٍ اَلَآ اِنَّهُمْ هُمُ الْکَاذِبُوْنَ اِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ
الشَّیْطَانُ فَاَنْسٰهُمْ ذِکْرَ اللّٰهِ اُولٰٓئِکَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ اَلَآ اِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ
الْخَاسِرُوْنَ نشانِ حالِ شان ست و شخصِ اول و شخصِ ثانی که بدولتِ قرب مشرف اند از اولیاء
الله اند کشفِ مغیبات نه در ولایتِ شان مے افزاید و عدمِ کشفِ اینها نه در ولایتِ شان نقصان
مے آرد تفاوتِ آنها باعتبارِ درجاتِ قرب ست بسا ست که صاحبِ عدمِ کشفِ صورِ غیبی از صاحبِ
کشفِ آن صور افضل بود و بیش قدم باشد بواسطهٔ مزیتِ قربے که او را حاصل شده است صاحبِ
عوارف که شیخ الشیوخ ست و مقبولِ جمیعِ طوائف در کتابِ عوارفِ خود تصریح باین معنی فرموده
است اگر کسے این سخن را از من باور نکند بآن کتاب رجوع نماید آنجا مذکور ست بعد از ذکرِ کرامات
و خوارق که این همه کرامات و خوارق مواهبِ حق اند جل سلطانه گاه هست که قومے را بآن
مکاشف سازند و این دولت را بدهند و گاه هست که در مرتبهٔ فوقِ آن قوم باشد شخصے ازین
طائفه که او را هیچ ازین کرامات و خوارق ندهند زیرا که این همه کرامات از برائے تقویتِ یقین عطا
میفرمایند و کسے را که صرفِ یقین داده شده است او را بآن کرامات حاجت نبود و این همه کرامات
دونِ ذکرِ ذات ست و دونِ تجوهرِ قلب ست بذکر که بالا ذکر یافته است انتهی و امامِ این
طائفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب بشیخ الاسلام ست در کتابِ منازل السائرین فرموده
است که فراست بر دو نوع ست فراستِ اهلِ معرفت ست و فراستِ اهلِ جوع و اهلِ ریاضت ست
فراستِ اهلِ معرفت متعلق بشناختنِ استعدادِ طلاب ست و شناختنِ اولیائے حق ست سبحانه
که بحضرتِ جمع وصل گشته اند و فراستِ اهلِ ریاضت و اربابِ جوع مخصوص بکشفِ صور و احوالِ

مغیبات ست که بمخلوقات تعلق دارند و چون اکثر از خلائق اہل انقطاع اند از جناب قدس
حق جل وعلا و اشتغال بدنیا دارند لهاے ایشان اہل بکشف صورت و یا اخبار از مغیبات
مخلوقات ست این معنی نزد شان عظیم ست وگمان میبرند که اینها اہل الله اند و خواص او
سبحانه و اعراض مینمایند از کشف اہل حقیقت و متہم میسازند اہل حقیقت را در آنچه از حضرت
حق سبحانه اخبار مینمایند و میگویند که اینها اگر از اہل حق میبودند چنانچه گمان میبرند سر آینه
این جماعه خبر میدادند ما را از احوال غیبی ما و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را قدرت بر
کشف احوال ما نیست چگونه قدرت خواهد بود بر کشف امور که اعلی ست از احوال مخلوقات و
تکذیب مینمایند فراست اہل معرفت را که بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق
دارد و باین قیاس فاسد خود محروم ماندند این جماعه از علوم و معارف صحیحه این بزرگواران
و ندانستند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت این بزرگواران فرموده است از ملاحظه خلق
و مخصوص گردانیده است ایشان را بجناب قدس خود جل وعلا و مشغول ساخته است
ایشان را از ما سوائے خود از جهت حمایت ایشان و غیرتے که بر ایشان دارد و اگر ایشان باحوال
خلق متعرض میشدند صلاحیت حضور جناب قدس در ایشان نمیماند انتهی کلامه و امثال
این سخنان دیگر هم فرموده است و من از حضرت خواجه خود قدس سره شنیده ام که میفرمودند
که شیخ محی الدین ابن العربی نوشته است که بعضے اولیاء کرام که کرامات و خوارق از ایشان بسیار
بظهور آمده است در آخر نفس از ظهور این کرامات نادم بودند و تمنی میکردند که کاش این همه
خوارق از ما بظهور نے آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت ظهور خوارق بودے ندامت بر آن ظهور
معنی نداشتے **سوال** چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی چگونه متمیز
شود و محق از مبطل چه نوع جدا گردد **جواب** گو متمیز نشود و گو محق و مبطل ممتزج بود و اختلاط
حق با باطل لازم این نشاء دنیوی ست علم بولایت ولی هیچ در کار نیست بسیارے از

اولیاء الله اند که بولایتِ خود اطلاع ندارند فکیف دیگرے را اطلاع بر ولایتِ شان لازم بود در نبی از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی متمیز شود که علم به نبوتِ نبی واجب ست و ولی چون بشریعتِ نبیِ خود دعوت مینماید معجزهٔ نبی او را کافی ست اگر ولی بما وراء شریعتِ نبیِ خود دعوت مینمود از خارق چاره نبود و چون دعوتِ او مخصوص بشریعتِ نبی ست خارق هیچ در کار نیست فلما دعوت بظاهرِ شریعت مینمایند و اولیا هم دعوت بظاهرِ شریعت مینمایند و هم دعوت بباطنِ شریعت میفرمایند اول مریدان و طالبانِ حق را بتوبه و انابت دلالت مینمایند و باتیانِ احکامِ شرعیه ترغیب میفرمایند و ثانیاً بذکرِ حق جل سلطانه راه مینمایند و تاکید میفرمایند که جمیع اوقاتِ خود را مستغرقِ ذکرِ الٰهی جل سلطانه دارد بحدیکه این ذکر استیلا فرماید و غیر مذکور هیچ چیز را در دل نگذارد تا آنکه نسیانے از جمیع ماسوی مذکور حاصل گردد که اگر بتکلف یادِ اشیا نماید بیادش نیاید یقین ست که ولی را از برائے این دعوت که بظاهرِ شریعت و بباطنِ شریعت متعلق ست خوارق چه در کار ست پیری و مریدی عبارت ست ازین دعوت که بخارق کار ندارد و کرامات و امثالِ نسبت با آنکه گوئیم که مریدِ رشید و طالبِ مستعد هر ساعت در سلوکِ طریق خوارق و کراماتِ پیر احساس مینماید و در معاملهٔ غیبی هر زمان از وے مدد میخواهد و میباید و ظهورِ خوارق نسبت بدیگران در کار نیست امانسبت بمریدان کرامات در کرامات و خوارق در خوارق ست چگونه مرید احساسِ خوارقِ پیر نکند که پیر دلِ مردهٔ مرید را زنده گردانیده است و بمشاهده و مکاشفه رسانیده نزدِ عوام احیائے جسدی عظیم الشان ست و نزدِ خواص احیائے قلبی و روحی برهانِ رفیع الشان ست خواجه محمد پارسا قدس سره در رسالهٔ قدسیه میفرماید که احیائے جسدی پیشِ اکثر مردم چون اعتبار داشت اهل الله از ان احیا اعراض نموده باحیائے روحی پرداخته اند و متوجه احیائے دلِ مردهٔ طالب گشته اند والحق که احیائے جسدی نسبت باحیائے قلبی کالمطروح فی الطریق ست و نظر باین داخلِ عبث چه این احیا سببِ حیاتِ

چند روزه است و آن احیا وسیلهٔ حیات دائمی ست بلکه گوییم که فی الحقیقت وجود اهل الله کرامتی ست از کرامات و دعوت ایشان مر خلق را بحق جل سلطانه رحمتی ست از رحمتهای حق جل سلطانه و احیای قلوب اموات آیتیست از آیتهای عظمی ایشان امان اهل ارض اند و غنیمت روزگارند بهم یمطرون و بهم یرزقون در شان ایشان ست کلام ایشان دوا ست و نظر ایشان شفا هم جلساء الله وهم قوم لا یشقی جلیسهم ولا یخیب انیسهم علامتی که محق این طائفه از مبطل اینها جدا شود آنست اگر شخصی باشد که استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس او دل را بحضرت حق سبحانه و تعالی میلی و توجهی پیدا میگردد و برودتی از ما سوی مفهوم میشود آن شخص محق ست و در عداد اولیاست علی تفاوت الدرجات این هم نظر بارباب مناسبت ست بی مناسبت محض محروم مطلق ست شعر

هر که او روی به بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت ٭ و در مکتوب شریف

شمّهٔ از حسن نشاهٔ خدا طلبی سلطان عهد اندراج یافته بود و رمزی از عدالت و التزام احکام شرعیه رفته بود مطالعه آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت بادشاه وقت منور ساخته است شریعت و ملت محمدیه را نیز بحسن اهتمام ایشان نصرت و عزت بخشد تحت آثار بحکم الشرع تحت السیف رواج شریعت غرا مربوط بحسن اهتمام سلاطین عظام ست این معنی چندگاه ست که ضعف پیدا کرده است ناچار اسلام ضعیف گشته کفار هند بی تحاشی هدم مساجد مینمایند و در انجا تعمیر معبدهای خود میسازند در تانیسر درون حوض کرکهیت مسجدی بود و مقبرهٔ عزیزی آنرا هدم کرده بجای آن دیهره کلان راست ساخته اند و نیز کفار بر ملا مراسم کفر بجا می آرند و مسلمانان در اجرای اکثر احکام اسلام عاجز اند روز ایکادسی هنود که ترک اکل و شرب مینمایند اهتمام دارند که دران روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در بازار نان نپزد و نفروشد و طعام نپزند و نفروشند و در ماه

ه دلیری و بے باکی ۱۲ ه معبد قوم سکهه که پیروان نانک اند که بانی مذهب ایشانست ۱۲ ه سلمه الله تعالی

مبارکِ رمضان برملا نان و طعام میپزند و میفروشند و هیچکس از زبونیٔ اسلام منعِ آن نمیتوانند
نمود افسوس صد هزار افسوس بادشاهِ وقت از ماست و ما فقیران باین زبونی و خرابی یا کرام و اعزام
این صاحب دولتان اسلام رونق داشت و علما و صوفیه معزز و محترم بودند و بتقویت اینها در
ترویجِ شریعت میکوشیدند شنیده ام که روزے صاحبقران امیر تیمور گورگان علیه الرحمة بکوچهٔ
میگذشت اتفاقاً درویشانِ خانقاهِ حضرتِ خواجه نقشبند قدس سره دران کوچه گلیمهاے
خانقاهِ خواجه را مے افشاندند و از گرد پاک میکردند امیر از حسن نشأ مسلمانی که داشت دران کوچه
توقف فرمود تا گردهاے خانقاه را عنبر و صندلِ خود ساخته ببرکات و فیوضِ درویشان مشرف
گردد بگر باین تواضع و فروتنی که باهل الله نموده بود بحسنِ خاتمه مشرف گشت منقول ست که حضرتِ خواجه
نقشبند قدس سره بعد از وفاتِ امیر مغفور مودند تیمور مردِ با ایمان بُرد میدانید که در خطبه روزِ جمعه نام
سلاطین را که در زینه پایان فرود آمده میخوانند وجهش چیست آین تو ضعیست که سلاطینِ عظام
نسبت بآن سرور و بخلفاءِ راشدین او علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات نموده اند و جائز
نداشته اند که اسامیِ ایشان با اسامیِ اکابرِ دین در یک درجه مذکور شود شکر الله تعالٰی سعیهم
تذییل اے برادر سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن ست متضمن نهایت تذلل و انکسار
ست و مشتمل بر کمالِ تواضع و فروتنی ست لهذا این قسمِ تواضع را مخصوص بعبادتِ واجب الوجود
جل سلطانه داشته اند و غیر او را سبحانه تجویز نموده منقول ست که حضرتِ پیغمبر علیه و علی اٰله
الصلوٰة و السلام روزے براے سیر رفتند اعرابی آمده معجزه طلبید تا ایمان آرد آن سرور فرمودهٔ
علیه و علی اٰله الصلوٰة و السلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا میطلبد آن درخت از جاے خود جنبیده
متوجه خدمتِ آن حضرت گشت علیه و علی اٰله الصلوٰة و السلام آن اعرابی چون این حال را
مشاهده نمود اسلام آورد و بعد از ان گفت یا رسول الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرمود غیر خدا را جل شانه
سجده جائز نیست غیرِ حق را جل سلطانه اگر سجده تجویز مینمودم میگفتم که زن شوهرِ خود را سجده کند

شانه

بعضے از فقہا ہر چند سجدہ تحیت بسلاطین تجویز نمودہ اند اما لائق حال سلاطین عظام آنست که درین امر بحضرت حق سبحانه و تعالی تواضع نمایند واین نہایت تذلل وانکسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت حق سبحانه و تعالی عالمی را مسخر ایشان گردانیده است و محتاج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع چنین را که منبئ از کمال عجز وانکسارست بجناب قدس او تعالی مسلّم دارند و درین امر با او شرکت نجویند ہر چند جمعے تجویز این معنی نمایند اما حسن تواضع ایشان باید که تجویز این معنی نکنند هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ چون بادشاہ وقت از اقصائے ممالک خود مراجعت فرمودہ بدار الخلافه آمده است متخیل کہ این فقیر بمشیت حق سبحانه درین نزدیکی بدار الخلافه خود را رساند والباقی عند التلاقی والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب (۹۳) نود و سیوم

بخواجہ ہاشم بدخشی کشمی صدور یافته در بیان آنکه ہر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر ہم ظاہر دارد و ہم باطن دارد و لحوق این باطن باسم قیوم عارف راست و در بیان آنکه عارف در وقت نزول بکلیت ظاہر و باطن متوجه دعوت و عبادت ست. عالم خلق و عالم امر عارف تام المعرفة ہر چند ہر دو داخل ظاہر و صورت اند نسبت باسم قیوم که وجه خاص او ست کہ فی الحقیقت باطن و حقیقت آن عارف ست چنانچه تحقیق آن در مکتوبے تحریر یافته است اما چون این ظاہر و صورت را بحدت نظر که بمحض فضل خداوندی جل سلطانه موہبت گشته ست ملاحظه نمایم اینجا نیز ظاہر و باطن پیدا میگردد و صورت و حقیقت ہویدا میشود نه آنکه عالم خلق را بتمام ظاہر یا بہم و عالم امر را باطن چنانچه جمعے گمان برده اند بلکه در ہر لطیفه از لطائف عالم خلق و عالم امر ہم صورت ست و ہم حقیقت عنصر خاک ہم ظاہر دارد و ہم باطن و ہمچنین اخفا را ہم ظاہر ست و

هم باطن و این باطن که بعالم خلق و عالم امر تعلق دارد روز بروز بتوسل اعمال صالحه بلکه بمحض موهبت
خداوندی جل سلطانه کم کم بآن باطن که باسم قیوم مربوط ست ملحق میگردد تا بحدیکه ازین
باطن هیچ اثرے نمیماند وبجز ظاهر صرف هرچه بود مختفی میگردد و الحاق این باطن باسم قیوم
باین معنی ست که این باطن دران اسم حال میگردد و یا بآن اسم اتحاد پیدا میکند که آن اتحادست
سُبحان مَن لایتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان بلکه این باطن
را بآن اسم نسبتے پیدا میشود مجهول الکیفیة که موهم حلول واتحاد میگردد فی الحقیقت نه حلول ست
ونه اتحاد که مستلزم قلب حقیقت امکان ست بحقیقت وجوب تعالت وتقدست که محال
عقلی ست ودر شریعت زندقه است وآن ظاهر صرف که باقی میماند هرچند از عالم شهادت
که مشهود ومرئی ست اما منصبغ برنگ باطن ست اگرچه باطن از حیطهٔ شهود وادراک برآمده
است وملحق بغیب گشته ورنگ بیچونی پیدا کرده زیراکه چون تا رنگ بیچونی پیدا نکند واز حیطهٔ
ادراک چون بیرون نرود و رخت از شهادت بغیب نکشد از بیچون حقیقی نصیبے نیابد واز غیب
الغیب مطلع نگردد باید دانست که این ظاهر باقی مانده را تمام رو بخلق ست وطاعات وعبادات
شرعیه باو مربوط ست ومعاملهٔ دعوت وتکمیل نیز باو منوط و باطن این عارف صاحب تکمیل
خواه تعلق بمراتب امکان دارد وخواه متعلق بمقامات وجوب بود نیز متوجه ظاهر ست و بهرجهه
ظاهر نرو وار دروے او نیز همان سوے ست از جهت تکمیل و تربیت وتتمیم عبادت چه این
دار دار عمل ست و این موطن موطن دعوت ست حقیقت شهود ومشاهده در آخرت ست
ومعاملهٔ کشف ومعاینه در پیش ست عبادت معبود جل سلطانه درین موطن به از استغراق
در معبود ست تعالی وانتظار مطلوب اینجا که ناشی از محبت ست به از استهلاک در مطلوب ست
ارباب سکر این را باور دارند یا نه و این توجه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل را بجانب
خلق پیدا شده ست تا زمان بلوغ اجل ست که منتهاے مقام دعوت ست وچون اجل رسید

بر جسم موت بر آمده قدم در کوئے وصال محبوب خواہد نہاد و بدولت وصل و اتصال بے مزاحمت اغیار مشرف خواہد گشت ؎ هَنِيئًا لِاَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا ‌+ وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْكِيْنِ مَا يَتَجَرَّعُ + رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَالْبَرَكَةُ عَلٰی خَيْرِ خَلْقِ اللّٰهِ وَعَلٰی اِخْوَانِهِ الْكِرَامِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَصَحْبِهِ الْعِظَامِ اِلٰی يَوْمِ الْقِيَامِ

مکتوب (۹۴) نود و چہارم

بمولانا عبد القادر انبالی صدور یافته در بیان حقیقت فنا و بقا و جدا شدن عدم از صورت و حقیقت عارف و نسبت مجاورت بہم رسانیدن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ حقائق ممکنات بعلم این فقیر چنانچه در بعض مکاتیب نوشته است عبارت از عدمات ست که منشاء ہر شر و نقص ست با عکوس صور علمیه اسما و صفات الٰہی جل شانه که در ان عدمات ظہور یافته اند غایة ما فی الباب آن عدمات در رنگ ہیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در ہیولی حال گشته ست تشخص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاہره است و قیام آن عکوس بآن عدمات متمیزه و این قیام در رنگ قیام عرض بجوہر نیست بلکه در رنگ قیام صورت ست که به ہیولی گفته اند و تشخص ہیولی را بصورت دانسته اند و چون بتوفیق الله تعالی سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعةً فساعةً از ما سوی اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات واجبی جل سلطانه در ہر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات ست استیلا و تسلط می یابد اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُوْنَ معامله تا بجائے میرسد که عدمات که ہمچون اصل و ہیولی بوده است مر عکوس را رو به استتار مے آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی میگردند و غیر از عکوس با اصول و اصول اصول خود در نظر او نمے ماند بلکه عکوس

عـــه قرین بمعنی مصاحب و ہمنشین ۱۲

که مرایاے حصولِ خود اند نیز از نظرِ محققی میگردند چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقامِ فنا ست
و لبس تلبدست و اگر این سالکِ فانی را بقا بخشند و بعالم باز گردانند عدمِ خود را در رنگِ پوستِ
تنگ که وقایهٔ بدن ست خواهد یافت و نزدیک ست که از غایتِ بے مناسبتی که بعدم پیدا
کرده است تعبیر از آن به پیراهنِ شعر نماید و از خود مباین یابد اما فی الحقیقة درین موطن عدم
از وے مباین نشده است و داخلِ مظانِ انا ے اوست بالجمله عدم درین مقام جزوِ مغلوب و
مستورِ اوست و از اصالتیکه داشت فرود آمده است و تابع بلکه قائم بآن عکوس که باو قیام
داشته اند گشته است و این فقیر سالها درین مقام بوده است و عدم خود را در رنگِ پیراهنِ شعر
از خود جدا مے یافته و بعد اللتیا و التی چون عنایاتِ بے غایاتِ خداوندی جل سلطانه شاملِ
حالِ او گشت دید که آن جزوِ مغلوب ازین ترکیبِ انحلال یافته مفارقت گزید و تشخصے که بحصولِ
آن عکوس پیدا کرده بود مفقود ساخت و بعدمِ مطلق گویا ملحق گشت در رنگِ آنکه صورتے
را بر کالبد راست سازند و قیامِ آن بآن کالبد دهند و چون صورت درست شود و ثبات و رسوخ
پیدا کند آن کالبد را شکنند و قیامِ او را از کالبد دور ساخته بخود قائم دارند و در ما نحن فیه نیز
این عکوس که قیام باو داشتند دریافت که قیام بخود بلکه باصولِ خود پیدا کردند این دم اطلاقِ
لفظِ انا جز بر عکوس و بر اصولِ آن عکوس نماند و جزوِ عدمی گویا باو مساس نداشت و دریافت
که حقیقتِ فنا درین موطن صورت بست فناے سابق گویا صورتِ این فنا بوده است ازین
مقام چون ببقا آوردند و بعالم باز گردانیدند آن عدم را که نسبتِ جزئیت داشت و اصالت و
غلبه مرا و را بود باز گردانیده مجاور و قرینِ او ساختند و از حقیقت و صورتِ او مباین گردانیده
از اطلاقِ لفظِ انا بیرون کردند و از براے حکم و مصالح آن را باز در رنگِ پیراهنِ شعر پوشانیده
و درین حالت اگرچه عدم را باز آوردند اما قیامِ آن عکوس را بآن وابسته نساختند بلکه عدم را
بآن عکوس قیام بخشیدند چنانچه در بقاے سابق گذشت هرگاه در آن بقا این نسبت باشد

اینجاکه حقیقت بقاست این نسبت بروجه اتم خواهد بود وغایة ما فی الباب جامه را بعد از لباس برصاحب جامه تاثیرست چه اگر جامه گرم ست لابس بگرمی متأثر میگردد واگر سرد ست بسردی متأثر میگردد وهمچنین این عدم مانند جامه را درخود تاثیرے یافت واثر او را در تمام بدن ساری دیدا اما میداند که این تاثیر وسرایت بیرونی ست نه درونی عرضی ست نه ذاتی از مجاور خارج آمده است نه از مجانس داخل اگر شر ونقص ست که ازان عدم ناشی گشته هم عرضی ست وخارجی نه ذاتی واصلی صاحب این مقام هرچند با سائر مردم در بشریت مشارکت دارد ودر صدد صفات بشریت بادیگران مساهم اما از وے واز ابنائے جنس وے ظهور صفات بشریت عرضی ست که از مجاور آمده است ودیگران را ذاتی واصلی شتان ما بینهما عوام مشارکت صوری را ملاحظه نموده خواص بلکه اخص خواص را در رنگ خودها تصور کرده در مقام انکار واعتراض مے آیند ومحروم میمانند کریمه فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا وکریمه وقالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق نشان حال شان ست بعنایت الله سبحانه هرچه از صفات بشریت در خود مے بیند مے یابد که حال آن صفات آن عدم مجاورست که در کلیت دویده است وسرایت کرده ست وخود را بتمام وکمال ازان صفات پاک ومبرا مییابد وشمه ازان در خود احساس نمیکند لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک این صفات که بسبب مجاور ظاهر شود در رنگ آنست که شخصیکه لابس لباس سرخ ست بسرخی لباس مجاور سرخ مینماید ابلهان چون تمیز ندارند سرخی مجاور شخصے را سرخی آن شخص دانسته حکمهائے خلاف واقع منتسب میسازند

؎ هرکس افسانه بخواند افسانه است	وآنکه دیدش نقد خود مردانه است
؎ آب نیل ست وبقبطی خون نمود	قوم موسے را نه خون بود آب بود

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و پنجم (۹۵)

بمقصود علی تبریزی در سوالِ او از کفرِ حقیقی و اسلامِ حقیقی صدور یافت بسم اللهِ الرحمٰن الرحیم

الحمدُ للهِ و سلامٌ علیٰ عبادِهِ الذین اصطفیٰ صحیفهٔ شریفه رسید استفسارِ بعضے از سخنانِ صوفیه رفته بود مخدوما وقت و مکان هر چند تقاضائے گفت و نوشت نمیکند امّا سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته آمد مجمل کلام در حلِ جمیعِ آن مسائلها آنست که در شریعت چنانچه کفر و اسلام ست در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت ست و چنانچه در شریعت کفر شرارت و نقص ست و اسلام کمال ست در طریقت نیز کفرِ طریقت نقص ست و اسلامِ طریقت کمال کفرِ طریقت عبارت از مقامِ جمع ست که محلِ استتار ست و تمیزِ حق از باطل درین موطن مفقود چه مشهودِ سالک درین موطن در مرایائے جمیله و رذیله جمالِ وحدتِ محبوب ست پس خیر و شر و کمال و نقص را جز مظاهر و ظلالِ آن وحدت نمییابد لاجرم نظرِ انکار که ناشی از تمیز ست در حقِ او معدوم ست ناچار همه در مقامِ صلح ست و همه را بر صراطِ مستقیم مییابد و باین کریمه ترنم مینماید مَا مِنْ دَآبَّةٍ اِلَّا هُوَ اٰخِذٌۢ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ رَبِّیْ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ وگاہے مظہر را عینِ ظاہر دانسته خلق را عینِ حق مے انگارد و مربوب را عینِ ربّ میداند این همه گلهاست که از مرتبهٔ جمع مے شگفد منصور درین مقام گوید ؎ کَفَرْتُ بِدِیْنِ اللهِ وَالْکُفْرُ وَاجِبٌ ✦ لَدَیَّ وَعِنْدَ الْمُسْلِمِیْنَ قَبِیْحٌ ✦ این کفرِ طریقت بکفرِ شریعت مناسبتِ تمام دارد هر چند کافرِ شریعت مردود ست و مستحقِ عذاب و کافرِ طریقت مقبول ست و مستوجبِ درجات چه این کفر و استتار از غلبهٔ محبتِ محبوبِ حقیقی ناشی شده است و غیرِ محبوب همه را فراموش کرده پس مقبول بود و آن کفر از استیلائے جهل و تمرد پیدا گشته ناچار مردود باشد و اسلامِ طریقت عبارت از مقامِ فرق ست بعد الجمع که موطنِ تمیز ست و حق از باطل و خیر از شر اینجا متمیز ست

این اسلام طریقت را باسلام شریعت مناسبت تمام ست بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد
نسبت اتحاد باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق درمیان اینها بظاهر شریعت
و باطن شریعت ست و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام
صورت شریعت بلند تر ست هر چند نسبت باسلام حقیقت شریعت پست و ادون ست
ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود + ورنه بس عالی ست پیش خاک تود + و از مشایخ
قدس الله تعالی اسرارهم هر که به شطحیات تکلم نموده است و سخنان مخالف ظاهر شریعت
گفته همه در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکر و بی تمیزی ست بزرگانیکه بدولت
اسلام حقیقت مشرف گشته اند از امثال این سخنان پاک و مبرا اند و بظاهر و باطن اقتدا
بانبیا دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات والتسلیمات پس شخصیکه تکلم بشطحیات نماید
و با همه در مقام صلح باشد و همه را بر صراط مستقیم انگارد و درمیان حق و خلق اثبات تمیز
نکند و بوجود اثنینیت قائل نبود اگر آن شخص بمقام جمع رسیده است و بکفر طریقت متحقق
گشته است و نسیان ماسوی فرموده مقبول ست و سخنان او ناشی از سکر اند و از ظاهر مصروف
و اگر آن شخص بحصول این حال و بی وصول بدرجه اولی از کمال باین سخنان متکلم ست و همه
را بر حق و بر صراط مستقیم میداند و تمیز باطل از حق نمی نماید از زنادقه و ملاحده ست که مقصود
ابطال شریعت ست و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات والتحیات
پس این کلمات خلافیه هم از محق صادر میشوند و هم از مبطل محق را آب حیات اند و مبطل را
سم قاتل در رنگ آب نیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قبطی را خون ناگوار این مقام
مزلة الاقدام ست جمع غفیر از اهل اسلام به تقلید سخنان اکابر ارباب سکر از صراط مستقیم
منحرف گشته پس در چاهای ضلالت و خسارت افتاده اند و دین خود را برباد داده اند ندانسته
اند که قبول این سخنان مشروط بشرائط است که در ارباب سکر موجود اند و در ایشان مفقود معظم

این شرائط نسیان ما سوی حق ست سبحانه که دهلیز آن قبول ست و مصداق امتیاز محق
از مبطل استقامت بر شریعت ست و عدم استقامت بر شریعت آنکه محق ست با وجود سکر و
بے تمیزی سر موے ارتکاب خلاف شریعت نخواهد نمود منصور با وجود قول انا الحق در هر شب
در زندان با زنجیر گران پانصد رکعت نماز نافله ادا میکرد و طعامیکه از دست ظلمه بآن میرسید
اگر چه از وجه حلال بوده نمیخورده و آنکه مبطل ست اتیان احکام شرعیه بر وے چون کوه قاف
گران ست کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه نشان حال شان ربنا اتنا
من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی ط

مکتوب (۹۶) نود و ششم

بخواجه ابوالحسن بدخشی الکشمی صدور یافته در حل آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی
آله و اصحابه وسلم در مرض موت طلب قرطاس فرمودند تا چیزے نویسند و حضرت
فاروق با جمعے از صحابه منع آن نمودند بچندین وجه الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی **سوال** حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة
در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا
بعدی و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعے دیگر از اصحاب کرام رضی الله تعالی
عنهم منع اتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبنا
کتاب الله و گفت اهجر استفهموه و حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوة والسلام
والتحیة هر چه میفرمودند از روے وحی میفرمودند کما قال الله تعالی وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و منع و رد وحی کفر ست کما قال الله تعالی ومن لم یحکم بما انزل
الله فاولئک هم الکفرون و ایضا تجویز هجر و هذیان بر پیغامبر مستلزم رفع اعتماد ست

از احکامِ شرعیهٔ او و آن کفر و الحاد و زندقه است حلِ این شبهه چیست بدان ارشدک
الله تعالیٰ و هداک سواء الصراط این شبهه و امثالِ این شبهه را که جمعی بر حضرات خلفاء ثلثه
رضی الله تعالیٰ عنهم و بر سائرِ صحابهٔ کرام رضی الله تعالیٰ عنهم ایراد مینمایند و باین تشکیکات
ردِّ ایشان میخواهند اگر بسرِ انصاف بیایند و شرفِ صحبتِ خیر البشر را علیه و علیٰ آله الصلوٰة
والسلام قبول نمایند و بدانند که نفوسِ ایشان در صحبتِ خیر البشر علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام
از هوا و هوس مزکیٰ شده بودند و سینهائے شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشانند
اکابرِ دین و کبرائے اسلام که بذل نموده اند طاقتهائے خود را در اعلائے کلمة الله اسلام و در نصرت
سیّدِ انام و انفاق فرموده اند اموالِ خود را در اعلائے کلمهٔ اسلام از برائے تائید دینِ متین در
لیل و نهار و در سرّ و جهار و گذاشته اند عشائر و قبائل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و
مساکن خود را و عیون و زروع خود را و اشجار و انهار خود را از جهت محبت رسول علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات و ایثار نموده اند نفس رسول الله را بر محبت نفوسِ خویش و اختیار کرده
محبتِ رسول را بر محبتِ خویش و بر محبت ذریات و اموالِ خویش و ایشانند مشاهدانِ وحی و
ملک و بیننده‌هائے معجزات و خوارق تا آنکه غیبِ ایشان شهادت گشته است و علمِ شان
عین شده و هم الذین اثنی الله تعالیٰ علیهم فی القرآن المجید، رضی الله عنهم و رضوا عنه
ذلک مثلهم فی التورٰیة و مثلهم فی الانجیل، هرگاه جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک
باشند از اکابر صحابه که خلفاء راشدین باشند از بزرگیهائے ایشان چه وانمایند همان فاروق
که حضرتِ حق سبحانه و تعالیٰ در شانِ او و رسولِ خود را فرموده یا ایها النبی حسبک الله و من
اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالیٰ عنهما فرموده است که سبب نزولِ این آیه
کریمه اسلام حضرتِ فاروق است رضی الله تعالیٰ عنه بعد از حصولِ نظر انصاف و بعد از قبولِ
شرفِ صحبتِ خیر البشر علیه و علیٰ آله الصلوات والتحیات و بعد از دانستنِ بزرگیهائے و علو

درجاتِ اصحابِ کرام علیہمُ الرِّضوانُ آن جماعۂ اعتراض کنندگان وتشکیک پیدا آرندگان نزدیک ست کہ این شبہہا را در رنگِ مغالطہاے وسفسطہائے زراندودہ تصوّر نمایند واز درجۂ اعتبار ساقط کنند اگرچہ مادۂ غلط این شبہہا تشخیص نکنند ومحلِ سفسطہ را تعیین ننمایند لااقل مجملاً این قدر شاید دانند کہ مؤدّائے این تشکیکات وحاصلِ این شبہات بے تحصیل بلکہ مصادمِ بداہت وضروریاتِ اسلامیہ ہست ومردود ومطرود بکتاب وسنت ست مع ذلک در جوابِ آن سوال ودر تعیینِ موادِ غلطِ آن شبہہ چند مقدمہ بعونِ اللہِ سبحانہٗ نوشتہ مے آید استماع نمایند حلِ این اشکال بروجہ کمال مبتنی بر چند مقدمہ است ہر چند ہر مقدمہ جوابیست علاحدہ **مقدمۂ اوّل** آنکہ جمیع منطوقات ومعقولاتِ آنحضرت علیہِ وعلیٰ آلہِ الصلوٰۃُ والتحیۃُ بموجبِ وحی بودہ وکریمہ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوىٰ مخصوص بنطقِ قرآنی ست کما قالہٗ اھلُ التفسیرِ ونیز اگرچہ جمیع منطوقاتِ او علیہِ وعلیٰ آلہِ الصلوٰۃُ والسلامُ بموجبِ وحی بودے بر بعضے معقولاتِ او علیہِ وعلیٰ آلہِ الصلوٰۃُ والسلامُ از نزدِ حق جلّ شانہٗ اعتراض وارد نگشتے وعفو از آن گنجایش نداشتے قال اللہُ تعالیٰ خطاباً لِنبیہٖ علیہِ وعلیٰ آلہِ الصلوٰۃُ والسلامُ عَفَا اللهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ **مقدمۂ دویم** آنکہ در احکامِ اجتہادیہ ودر امورِ عقلیہ بموجبِ کریمۂ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ وکریمۂ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ اصحابِ کرام را با آن سرور علیہِ وعلیہمُ الصلوٰتُ والتسلیماتُ گنجایشِ گفتگو بودہ ست وردّ وبدل مجال داشتہ چہ امر باعتبار وامر بمشورہ بے حصولِ ردّ وبدل صورت ندارد ودر قتل وفدیۂ اُساریٰ بدر کہ اختلاف واقع شدہ بود وحضرتِ فاروق بقتل حکم کردہ بود وحی موافقِ رائے فاروق آمد در اخذِ فدیہ وعید نازل گشت آن سرور فرمود علیہِ وعلیٰ آلہِ الصلوٰۃُ والسلامُ لَوْ نَزَلَ الْعَذَابُ لَمَا نَجَا غَيْرُ عُمَرَ وَسَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ چہ سعد نیز اشارت بقتلِ آن اُساریٰ نمودہ بود **مقدمۂ سیوم** آنکہ سہو ونسیان بر پیغمبر جائز ست بلکہ واقع علیہِ وعلیٰ آلہِ الصلوٰۃُ والسلامُ در حدیثِ ذی الیدین آمدہ کہ

آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام در نمازِ فرض رباعی بر دو رکعت سلام دادند ذوالیدین عرض کردہ اقصرت الصلوٰۃ ام نسیت یا رسول اللہ بعد از ثبوتِ صدقِ قولِ ذی الیدین آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام برخاستہ دو رکعتِ دیگر با آن منضم ساختند و سجدۂ سہو کردند ہرگاہ سہو و نسیان در حالتِ صحت و فراغت بمقتضائے بشریت جائز باشد صدورِ کلام بقصد و بے اختیار در مرضِ موت در وقتِ استیلائے وجع بمقتضائے بشریت از آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام چرا جائز نباشد و اعتماد از احکامِ شرعیہ برائے چہ مرتفع شود زیرا کہ حضرتِ حق سبحانہ وتعالیٰ بوحی قطعی آن سرور را علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام اطلاع بر سہو و نسیانِ او میفرمودہ و صواب را از خطا متمیز میساختہ چہ تقریر نبی بر خطا مجوزہ نیست کہ مستلزم رفع اعتماد ست از احکامِ شرعیہ او پس ثابت شد کہ موجب رفعِ اعتماد نفسِ سہو و نسیان نیست بلکہ تقریر بر سہو و نسیان موجب رفعِ اعتماد ست از احکامِ شرعیہ او و آن تقریر مقرر ست کہ مجوز نیست مقدمۂ رابع آنکہ حضرتِ فاروق بلکہ خلفائے ثلثہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم بشر بجنت اند بکتاب و سنت و احادیث بخصوص در بابِ بشارتِ جنتِ ایشان از کثرتِ رواتِ ثقات توان گفت کہ بحدِ شہرت بلکہ بحدِ تواترِ معنے رسیدہ باشد انکارِ آن از جہل ست یا از عناد و رواتِ احادیثِ صحاح و حسانِ اہلِ سنت اند کہ از اساتذۂ خود کہ صحابہ و تابعین باشند اخذ نمودہ اند و رواتِ جمیع فرقِ مخالفہ را اگر جمع کنند معلوم نیست کہ بعشرِ عشیرِ اہلِ سنت برسند کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف و کتبِ احادیثِ اہلِ سنت مشحون بہ بشارتِ این اکابر ست بہ بہشت و اگر در کتبِ احادیثِ بعضے از فرقِ مخالفہ این بشارت را روایت نکردہ باشند غم نیست کہ عدمِ روایتِ بشارت بر عدمِ بشارت دلالت ندارد و اما ثبوتِ بشارتِ این اکابر بہ بہشت در قرآن مجید پس ست بآیاتِ متکثرہ منہا قال اللہ تبارک وتعالیٰ والسابقون الاولون من المہاجرین والانصار والذین اتبعوہم باحسان رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ

ولو الدیہ لکاتبہ اغفر اللّٰہم اللہ تعالیٰ سلمہ لمصححہ

وَاَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِیْ تَحْتَهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ. وَقَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی لَا یَسْتَوِیْ مِنْكُمْ مَّنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقٰتَلَ اُولٰٓئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدُ وَقٰتَلُوْا وَكُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی هرگاه جمیع صحابه که پیش از فتح وبعد از فتح انفاق ومقاتله کرده اند مبشر به بهشت باشند اکابر صحابه که در انفاق ومقاتله ومهاجره اسبق اند چگوید وچه تواند گفت وعظمیت درجات ایشان را چگونه درک نماید که چیست اهل تفسیر گفته اند که کریمه لا یستوی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته است که اسبق سابقان ست در انفاق ومقاتله وقال سبحانه وتعالی لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ یُبَایِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ امام محی السنه در معالم التنزیل از جابر نقل کرده رضی الله تعالی عنه که پیغامبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت شجره بیعت کرده اند واین را بیعت الرضوان گویند چه حضرت حق سبحانه وتعالی ازین قوم خشنود شد وشک نیست که تکفیر شخصے که مبشر به بهشت باشد بکتاب وسنت کفرست واز اقبح قبائح مقدمه خامس آنکه توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در اتیان قرطاس نه از روے رد وانکار بوده عیاذا بالله سبحانه من ذلک این قسم سوء ادبے وزرائے وندمائے پیغمبرے که بخلق عظیم متصف ست چگونه باشد بلکه از ادنائے صحابی که یکبار یا دوبار بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوام امت او که بدولت اسلام مستسعد گشته اند این قسم رد وانکار متوهم نیست فکیف کسیکه از اکابر وزرا وندما باشد واز اعاظم مهاجرین وانصار بود این معنی تخیل نموده آید حضرت حق سبحانه وتعالی وتقدس انصاف دهاد که با اکابر دین این قسم سوء ظن پیدا نکنند ونافهمیده بهر کلمه وکلام مواخذه ننمایند بلکه مقصد حضرت فاروق استفهام واستفسار بوده چنانچه گفته استفهموه یعنی اگر بجد واهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود وگر درین باب جد نداشته باشند درین وقت نازک تصدیع ایشان نباید داد چه اگر بوحی وامر طلب

قرطاس نموده اند بتاکید و مبالغه طلب قرطاس خواهند کرد و بآنچه مامور ند خواهند نوشت که تبلیغ
وحی بر نبی واجب ست و اگر این طلب بامر وحی نیست بلکه میخواهند که از روے اجتهاد
و فکر چیزے نویسند وقت مساعدت آن نمیکند یا پایه اجتهاد بعد از ارتحال ایشان باقی ست
مستنبطان امت ایشان از کتاب که اصل اصول دین ست احکام اجتهادیه را استنباط خواهند
نمود هرگاه در حضور ایشان که آوان نزول وحی بوده استنباط مستنبطان را گنجایش بوده
بعد از ارتحال ایشان که زمان انقطاع وحی ست بطریق اولی استنباط و اجتهاد اولی العلم مقبول
خواهد بود و چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام درین باب جد و اہتمام نفرمودند
بلکه ازین امر اعراض نمودند معلوم شد که از روے وحی نبوده ست و توقفے که برائے تجرد
استفسار بود هیچ مذموم نیست ملائکه کرام از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آدم علی
نبینا و علیه و علیهم الصلوة والسلام عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك
الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك، و حضرت زکریا در وقت بشارت ولادت حضرت
یحیی علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام گفته انی یکون لی غلام و کانت امرأتی عاقرا و قد
بلغت من الکبر عتیا، و حضرت مریم رضی الله تعالی عنها گفته انی یکون لی غلام و لم
یمسسنی بشر و لم اك بغیا، و حضرت فاروق هم اگر برائے استفهام استفسار در اتیان قرطاس
توقف نموده باشند چه مضایقه ست و چه شور و شر ست **مقدمه سادس** آنکه حصول حسن ظن
بصحبت آن سرور و باصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در کار ست و دانستن
آنکه بهترین قرون قرن او بوده ست علیه و علی آله الصلوة والسلام و اصحاب او بهترین بنی
آدم بودند بعد از انبیا علیهم الصلوات والتحیات نیز در کار ست تا یقین شود که در بهترین قرون
بعد از ارتحال آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات جماعه که بهترین بنی آدم بوده اند
بعد از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بر امر باطل اجماع نخواهند کرد و فسقه و کفره را جانشین

خیر البشر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که اصحاب کرام بهترین بنی آدم اند زیرا که این امت بنص قرآنی
خیر الامم است و بهترین این امت ایشان اند چه هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد پس اندکے بر سر انصاف
باید آمد و باید فهمید که اگر منع اتیان قرطاس از حضرت فاروق کفر مے بود حضرت صدیق که
بنص قرآنی اتقاے این امت خیر الامم است تخصیص بخلافت او میکرد و مهاجر و انصار که حضرت
حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خود بر ایشان ثنا فرموده است و از ایشان راضی گشته
است و موعود بجنت ساخته است با او بیعت نمیکردند و جانشین پیغامبر نمیساختند و چون حسن
ظن بصحبت آن سرور و باصحاب آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که مقدمه
محبت است حاصل گشت از مزاحمت این قسم شبهات نجات میسر شد و حدس بطلان این تشکیکات
پیدا آمد و اگر عیاذاً بالله سبحانه حسن ظن بصحبت او و اصحاب او علیه و علیهم الصلوات و
التسلیمات پیدا نشد و بسوء ظن کشید این سوء ظن ناچار بصاحب آن صحبت و بصاحب آن
اصحاب نیز منجر خواهد شد بلکه بمولاے آن صاحب نیز خواهد رفت شناعت این امر انیک باید دریافت
ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه قال علیه و علی آله الصلوة والسلام فی شان اصحابه
الکرام علیهم الرضوان من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم
پس محبت اصحاب مستلزم محبت او گشت علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و بغض
اصحاب مستلزم بغض او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات و چون
این مقدمات معلوم گشت بے تکلف جواب آن شبهه امثال آن شبهه حاصل شد بلکه اجوبه
متعدده بحصول انجامید چه هر مقدمه ازین مقدمات توان گفت که جوابے ست از اجوبه متعدده
چنانچه گذشت و مجموع این مقدمات بعون الله سبحانه حسم ماده این شبهه مینماید و در دفع این
تشکیک از نظر بحدس مے آرد کما لا یخفی علی الفطن المنصف لفظ حدس بصرفه بر زبان مے آرد
و الا امثال این تشکیکات بدیهی البطلان اند و مقدمات تیکه در بیان بطلان آن شبهات آورده میشود

از قبیل تنبیہات ست بر آن بداہت بلکہ این قسم شبہات و تشکیکات نزد این فقیر در رنگ آنست کہ شخصے ذی فنون نزد جماعۂ ابلہان بیاید و سنگے را کہ محسوس ایشان ست بدلائل و مقدمات زراندودہ برایشان اثبات نماید کہ آن ذہب ست و این بیچارگان چون دفع آن مقدمات مموّہہ عاجزاند و در تعیین مواد غلط آن دلائل قاصر ناچار در اشتباہ مے افتند بلکہ یقین بذہبیت آن سنگ مینمایند و حس خود را فراموش میسازند بلکہ متہم میدارند زیرکے باید کہ اعتماد بر ضرورت حس نماید و مقدمات مموّہہ را متہم سازد و در ما نحن فیہ نیز بزرگی علو درجات خلفاء ثلثہ بلکہ بزرگی جمیع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات بمقتضائے کتاب و سنت محسوس و مشاہد ست قادح و طاعن این بزرگواران کہ بدلائل زراندودہ قدح و طعن در ایشان نماید آن طعن در ایشان در رنگ قدح آن سنگ ست کہ در وجود آن نمایند و از راہ ببرند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ھدیتنا وھب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوھاب ٭ فیالیت شعری ما حملھم علی سب اکابر الدین و طعن کبراء الاسلام ولیس طعن احد و سب شخص من الفسقۃ و الکفرۃ مما یعد فی الشرع عبادۃ و کرامۃ و فضیلۃ و وسیلۃ الی النجات فکیف سب ھداۃ الدین و طعن حماۃ الاسلام و ما ورد فی الشرع ان سب اعداء الرسول علیہ و علی الہ الصلوۃ و السلام کابی جھل و ابی لھب مثلا و طعنھم مما یعد عبادۃ و کرامۃ بل الاعراض عنھم و عن احوالھم اولی و انسب و اسلم عن تضییع الوقت و الاشتغال بما لا یعنیہ ٭ تلک امۃ قد خلت لھا ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون ٭ حضرت حق سبحانہ و تعالی در قرآن مجید در صفت اصحاب پیغمبر علیہ و علیہم الصلوۃ و التسلام رحماء بینھم میفرماید پس در حق این بزرگواران گمان عداوت و کینہ با یکدیگر بردن منافی نص قرآنی ست و نیز اثبات عداوت و کینہ درین بزرگواران قدح در فریقین پیدا میکند و رفع امان از طائفتین

مینماید پس ہر دو فریق از اصحاب لازم مے آید که مطعون باشند عیاذاً باللہ سبحانه من ذلک وبہترین بنی آدم بعد از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بدترین مردم باشند وبہترین قرون بدترین قرون باشند چه اہل آن قرن ہمه این زمان بعداوت وکینه متصف گشته اند ہیچ مسلمانے باین امر جرأت ننماید واین معنی را تجویز نکند چه قسم بزرگی ست حضرت امیر را رضی اللہ تعالیٰ عنه که خلفاء ثلثه رضی اللہ تعالیٰ عنہم معادی او باشند وحضرت امیر را باین حضرات عداوت مبطنه بود واین خود قدح طرفین ست چرا باید گر چون شیر وشکر نباشند وفانی د یکدگر نبوند امر خلافت نزد این بزرگواران مرغوب ومطبوع نبوده ست تا سبب عداوت وکینه بود اقیلونی از حضرت صدیق معروف ومشہور ست وحضرت فاروق میفرمودند اگر خریدارے پیدا شود این خلافت را بیکے دینار بفروشم وحضرت امیر که با معاویه جنگ وجدل فرموده نه از برائے میل ورغبت در امر خلافت بوده ست بلکه قتال با بغاة فرض میدانسته ست ودفع اینها میکرد قال اللہ تبارک وتعالیٰ وتعاظم فقاتلوا التی تبغی حتی تفیٔ الی امر اللہ غایة ما فی الباب چون محاربان حضرت امیر باغیان ماوّل اند وصاحب رائے واجتہاد اند اگرچه درین اجتہاد مخطی باشند از طعن وملامت واز تفسیق وتکفیر دور اند حضرت امیر در شان ایشان میفرماید اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرة ولا فسقة لما لہم من التاویل قال الشافعی وھو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طھر اللہ عنھا ایدینا فلنطھر عنھا السنتنا ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم والصلوة والسلام علی سید الانام وعلی اٰلہ واصحابه الکرام الی یوم القیامة

مکتوب (۹۷) نود وہفتم

بخواجه ہاشم کشمی صدور یافت در جواب سوال او که طلب حل مکتوب شستم کرده بود الحمد للہ

وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی پرسیده بودند که معنی این عبارت چیست که در مکتوب ششم
واقع شده است آنکه رمز که مقصود از آفرینش من آنست که ولایتِ محمدی بولایتِ ابراہیمی
عَلَیْہِمَا الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ منصبغ گردد و حُسنِ ملاحتِ این ولایت با جمالِ صباحتِ آن
ولایت ممتزج شود و باین انصباغ و امتزاج مقامِ محبوبیتِ محمدیه بدرجهٔ علیا رسد۔ بدانند که
منصبِ والاکی ومشاطگی ہیچ ممنوع ومحذور نیست دالّا که بحُسنِ دلالت ذو محبوب صاحبِ جمال
وکمال را باہمه گر مختلط سازد و حُسنِ ہر کدام را بایکدگر مقترن گرداند کمالِ خدمتگاری اوست و
نهایتِ شرف وسعادتِ او واز ین معنی ہیچ نقصے وقصورے در شانِ آن ذو صاحبِ جمال
لازم نمے آید وہمچنین اگر مشاطگی نموده حُسن وجمالِ آن ذو صاحبِ کمال بیفزاید وطراوت
وزینتِ دیگر پیدا آرد شرافت وسعادتِ اوست وہیچ نقص وقصور اینہما لازم نه شعر

ازان طرف نپذیرد کمالِ تو نقصان   وزین طرف شرفِ روزگار من باشد

بالجمله انتفاع واستفاده که صاحبِ دولتان را از راهِ غلمان وخدمه میسر میگردد ہیچ ممنوع ومحذور
نیست که مستلزمِ قصور ونقصان نیست بلکه کمالِ صاحبِ دولتان در خدمتِ غلمان وخدمه است
قاصر دولتے بود که از خدمه منتفع ومتمتع نبود انتفاع وتمتع از ہمگنان نقصان ست واستمداد و
استفاده از ہمسران قصور قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ
الْمُؤْمِنِیْنَ۔ ابن عباس رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمَا فرموده است که سببِ نزولِ این آیتِ کریمه
اسلامِ حضرتِ فاروق ست رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ بدیہی ست که خدماتِ اصاغر واسافل مزیت
بخشِ مرتبهٔ اکابر واعالی ست واگر شخصے بامرِ بدیہی ہم مهتدی نشود قصورِ عبارت چیست سلاطین و
امرا در تجمل وتسلط بخدم وحشم محتاج اند وکمالاتِ خود را مربوط بایشان میدانند وازین معنی
ہیچ نقصانے وقصورے در مراتبِ ایشان نیست چنانچه معلومِ وضیع وشریف ست منشاءِ این
اشتباه عدمِ فرق ست درمیانِ تمتع وانتفاعے که از جانبِ اصاغر مے آید وتمتع وانتفاعے که از

جانبِ اعالی حاصل میگردد و مبیّن شد کہ اوّل کمال بخش ست و ثانی نقصان افزا پس اول مجوز باشد و ثانی ممتنع واللّٰہ سبحانہ الملہم للصواب ربنا اٰتنا من لدنک رحمۃ وھیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الھدیٰ ط

مکتوب (۹۸) نود و ہشتم

بحضرت مخدوم زادہ ہائے جامع الاسرار والعلوم خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم مدظلہما در بیانِ قرب و معیت عالم با حق عزّ و جلّ سبحانہ و فرق در شرارت عدم و شرارت ابلیس علیہ اللعنۃ صدور یافتہ الحمد للّٰہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ سوال کردہ بودند کہ علما گفتہ اند کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ نہ داخل عالم ست و نہ خارج عالم نہ متصل ست بعالم و نہ منفصل از عالم تحقیق این مبحث چیست جواب حصول این نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر بدو موجود متصور ست کہ موجودے نظر بموجودے دیگر ازین نسبت خالی نیست و در ما نحن فیہ دو موجود کائن نیست تا حصول این نسبت متصور شود چہ او تعالیٰ موجود ست و عالم کہ ماسوا اوست سبحانہ موہوم و متخیل ہر چند عالم بصنع حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ اتقان و استحکام بر نہجے پیدا کردہ است کہ بارتفاع وہم و خیال مرتفع نیست و معاملہ تنعیم و تعذیب ابدی با و مربوط ست اما ثبوت آن در مرتبہ حس و وہم ست و بیرون حس و وہم او را قدمگاہے نیست کمال قدرت اوست سبحانہ کہ موہوم متخیل را در حق ثبات و استقرار حکم موجود عطا فرمودہ است و احکام موجود بر وے جاری ساختہ اما موجود موجود ست و موہوم موہوم ہر چند ظاہر بینان موہوم را نظر بہ ثبات و استقرار او نیز موجود تصور نمایند و دو موجود دانند تحقیق این معنی در کتب و رسائل خود بتفصیل نوشتہ است اگر احتیاج افتد آنجا رجوع نمایند پس موجود را نسبت بموہوم ازین نسب ہیچ ثابت نباشد توان گفت کہ موجود نہ داخل موہوم ست و نہ خارج موہوم و نہ اتصال بموہوم

وارد و نه انفصال از موہوم زیرا که آنجا که موجود ست از موہوم نامے و نشانے نیست تا تصور نسبت با و نموده آید این مبحث را بمثالے واضح گردانم نقطۂ جواله که از سرعت سیر بصورت دائره متوہم میگردد موجود اینجا ہمان نقطه است و صورت دائره را جز در وہم ثبوتے نیست جائیکه نقطه موجود ست از دائره موہومه آنجا نامے و نشانے نیست درین صورت نمیتوان گفت که نقطه داخل دائره است و نیز نمیتوان گفت که خارج دائره است ہمچنین اتصال و انفصال نیز درمیان اینہا متصور نیست چه دران مرتبه دائره نیست تا نسبتے متصور گردد ثبت العرش اولا ثم انقش سوال حضرت حق سبحانه نسبت قرب و احاطه خود را بعالم اثبات فرموده است و حال آنکه موجود را بموہوم چه نسبت قرب و کدام احاطه آنجا که موجود ست از موہوم نامے و نشانے نیست تا محیط و محاط تصور کرده شود جواب این قرب و احاطه نه از قبیل قرب جسم بجسم ست و احاطه جسم بجسم بلکه این قرب و احاطه ازان نسب ست که مجهول الکیفیة و معلوم الانیة اند قرب و احاطه مر حق را سبحانه اثبات نمائیم و بآن ایمان آریم اما کیفیت آنرا ندانیم که چیست بخلاف نسب اربع که در سابق نفی آن نموده شده است چنانچه مجهول الکیفیة اند غیر معلوم الانیة اند نیز چه شرع به ثبوت این نسب وارد نشده است تا اثبات شان نمائیم و کیفیت شان را مجهول دانیم ہرچند معنی اتصال بیکیفی را در رنگ معنی قرب و احاطه بیکیفی دران حضرت جل سلطانه توان تجویز نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده است و قرب و احاطه آمده است متصل نباید گفت و قریب و محیط باید گفت و اطلاق انفصال و خروج و دخول نیز در رنگ اطلاق اتصال ست که نیامده است و در مثال مذکور نیز اگر نقطۂ جواله را نسبت بدائره موہومه احاطه و قرب و معیت اثبات نمائیم ہم مجهول الکیفیة خواہد بود چه نسبت را از منتسبین چاره نیست و لیس الموجود الا النقطة الجوالة و ہمچنین اتصال و انفصال و خروج و دخول بیکیفی در مثال مذکور متصور ست اگرچه منتسبین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برائے نسبت معلوم الکیفیة درکار ست که متعارف و متعاد ست و آنچه مجهول الکیفیة ست از حیطۂ عقل بیرون ست حکم در آنجا بلزوم وجود

طرفین نمودن از احکام وہمیہ خواہد بود کہ از حیز اعتبار ساقط ست کہ قیاس غایب ست بر شاہد
تسمیہ مر عالم را کہ موہوم و متخیل گفتہ است باین معنی ست کہ خلق عالم در مرتبۂ وہم و خیال واقع
شدہ است و صنع او در درجۂ حس و ارادت بحصول پیوستہ در رنگ آنکہ قادرے بر کمال دائرۂ موہوم
را کہ نصیبے غیر از اختراع وہم و خیال نیست در مرتبۂ وہم و خیال خلق فرماید و بصنع کامل خود
آنرا دران مرتبۂ اتقان و استحکام بخشد بنہجے کہ اگر وہم و خیال بالکلیہ مرتفع گردد در ثبوت آن خلل
نپذیرد و در بقاے آن قصور پیدا نکند این دائرۂ موہومۂ مصنوعہ ہرچند ثبوت در خارج ندارد و موجود
در خارج ہمان نقطہ ست و بس اما انتسابے بوجود خارجی دارد و استنادے بموجود خارجی او را حاصل
ست چہ اگر نقطہ نبود دائرہ از کجا ناشی شود ع خوشتر آن باشد کہ سر دلبران ٭ گفتہ آید در
حدیث دیگران ٭ این دائرہ را اگر روپوش آن نقطہ گوییم گنجایش دارد و اگر مرآت شہود آن نقطہ
گوییم ہم گنجایش دارد و اگر دلیل و ہادی بآن نقطہ گوییم نیز میگنجد روپوش گفتن نظر بعوام ست و
مرآۃ شہود و ظہور دانستن مناسب مقام ولایت ست و ملائم ایمان شہودی و دلیل و ہادی گفتن
مناسب مرتبۂ کمالات نبوۃ ست و ملائم ایمان بغیب کہ از ایمان شہودی اتم و اکمل ست چہ در شہود
از گرفتاری بظل چارہ نبود و در غیب ازین گرفتاری فارغ است در غیب ہرچند بالفعل حاصل ندارد اما واصل
ست و گرفتار اصل ست و در شہود ہرچند حاصل دارد اما غیر واصل ست کہ گرفتار بغیر ست کہ ظل آن
اصل ست بالجملہ حصول نقص ست و وصول کمال این سخن فراخور فہم ہر بے سرانجامے نیست بلکہ
نزدیک ست کہ حصول را بہتر از وصول دانند سوفسطائی از بیخردی عالم را موہوم و متخیل باین معنی
گوید کہ آنرا ثبوت و تحقق نیست جز باختراع وہم و تراش خیال کہ اگر وہم و خیال متبدل گردد
آن ثبوت و تحقق نیز متغیر شود مثلاً اگر چیزے را وہم بشیرینی تصور کرد آن شیرین ست و اگر ہمان
شئے را وقت دیگر وہم بتلخی حکم کرد آن شئے تلخ ست این بے دولتان از خلق و صنع خداوندی جل
سلطانہ غافل اند بلکہ منکر و از انتساب و استناد کہ بوجود موجود خارجی دارد جاہل ہیچ ندانند کہ باین

الهی برفع احکام خارجیه که بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی دائمی کنند که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ازان خبر داده است و احتمال تخلف ندارد اُولٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ **سوال** عالم را چون ثبوت و استقرار ثابت گردید اگرچه در مرتبهٔ وهم و خیال بود و معاملهٔ تعذیب و تنعیم ابدی نیز در حق آن اثبات نمودید چرا اطلاق وجود بروی تجویز نمی نمائید و او را موجود نمیدانید و حال آنکه ثبوت و وجود با یکدیگر مترادف اند چنانچه مقرر متکلمین است **جواب** وجود نزد این طائفه علیه اشرف و اکرم و اعز اشیاست و آنرا مبدأ هر خیر و منشأ هر کمال میدانند و این چنین جوهر نفیس را بما سوی حق جل و علا که سراسر نقص و شرارت است تجویز نمیتوانند نمود و اشرف را باخس نمیتوانند داد مقتدای ایشان درین امر کشف و فراست است مکشوف و محسوس ایشان است که وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و موجود اوست تعالی و غیر او را که موجود گویند باعتبار آنست که آن غیر را نسبتی و ارتباطی هرچند مجهول الکیفیه بود بآن وجود ثابت است و در رنگ ظل که باصل خود تعلقی دارد آن غیر نیز قائم بآن وجود است و ثبوتی که در مرتبهٔ وهم پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود است و چون آن وجود خارجی است و حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موجود است اگر مرتبهٔ وهم را بعد از صنع و اتقان خداوندی جل شانه ظلی از ظلال آن خارج هم گویند گنجایش دارد و آن ثبوت وهمی را باعتبار این دو ظلیت اگر وجود خارجی هم دانند جائز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند هم جائز بود بالجمله ممکن هرچه دارد مستفاد از مرتبهٔ حضرت وجوب است تعالی و تقدس از خانهٔ پدر خود چیزی نیاورده است او را بی ملاحظهٔ ظلیت موجود خارجی گفتن امر دشوار است و شریک ساختن است با او تعالی در اخص اوصاف او تعالی تَعَالَى اللّٰهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا و این فقیر در بعضی مکاتیب و رسائل خود که عالم را موجود خارجی گفته است آنرا نیز باین بیان راجع باید داشت و براعتبار ظلیت

حمل باید نمود وجود را که متکلمین مترادف ثبوت و تحقق گفته اند باعتبار معنی لغوی خواهد بود و
الّا وجود کجا و ثبوت کجا و وجود را جم غفیر از ارباب کشف و شهود و از اهل نظر و استدلال عین
حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه ست شتّان ما بینهما

فائده چنانچه وجود مبدأ هر خیر و کمال ست و منشأ هر حسن و جمال عدم که مقابل اوست هر آئینه
مبدأ هر شر و نقص بود و منشأ هر قبح و فساد اگر وبال ست ازو ناشی ست و اگر ضلال ست هم ازو
پیدا مع ذلک هنرها نیز در وے مودع ست و خوبیها هم در وے مکنون در تقابل وجود خود را
نیست مطلق ساختن و لا شئ محض گردانیدن از خوبیهائے اوست و نیز خود را وقایهٔ وجود ساختن
و شرور و نقائص را بخود گرفتن هم از هنرهائے خوب اوست و نیز مرآت وجود گشتن و اظهار کمالات
او نمودن و همچنین آن کمالات را در بیرون خانهٔ علم از یکدیگر ممتاز ساختن و از اجمال بتفصیل آوردن
از صفات مستحسنهٔ اوست بالجمله خدمتگاریهائے وجود ازو برپاست و حسن و جمال و کمال مر وجود را
از قبح و شر و نقص او هویداست استغنائے وجود از افتقار اوست و عز وجود از ذل او و عظمت و
کبریائے مر وجود را بواسطهٔ سفل و ونارت اوست و شرافت وجود از خساست او پیداست و خواجگی
وجود از بندگی او هویداست **شعر** منم کاستاد را استاد کردم ✢ غلام خواجه را آزاد کردم ✢
ابلیس لعین که منشأ هر فساد و ضلال ست از عدم هم شریرتر ست و هنرهائے که در عدم کائن ست
آن بے دولت از آن هنرها هم بے نصیب ست قول انا خیر منه که ازوے صادر شده است حسم
مادهٔ خیریت از وے کرده ست و بشرارت صرف دلالت نموده عدم چون بنیستی و بلاشیئت خود بوجود
تقابل نمود لاجرم مرآت حسن و جمال وجود گشت و لعین چون بهستی و خیریت خود معارضه نمود
ناچار مردود و مطرود شد حسن تقابل را از عدم باید آموخت که تقابل هستی به نیستی بنماید و در تقابل
کمال به نقص پیش مے آید و چون بعزت و جلال در طرف مے افتد بذل و انکسار خود را وا بنماید
لعین مطرود گویا شرار تهائے عدم را بعلت تکبر و تمرد که داشت بخود کشیده است و متحمل میگردد که

درعدم غیر از خیریت کم چیزے گذشته بلے تا خیر نباشد مرآت و مظہر خیر نمیتواند شد لا یجمل عطایا الملک الا مطایاه مثل مشهور ست و معلوم گشت که ابلیس ہمدرین کارخانهٔ عالی در کار بوده است که کناسی نموده مزبله ہائے همه را بر سر خود بگیرد و تطهیر دیگران نماید اما آن بیدولت چون از راه تکبر و ترفع در آمد و خیریت خود را در نظر در آورد عمل خود را حبط گردانید و از اجر محروم ماند خسر الدنیا و الآخرة فی الحقیقت نشان حال اوست بخلاف عدم با وجود شرارت و نقص ذاتی و نیستی ذاتی که داشت از حرمان بر آورده بمرآتیت حضرت وجود مشرف گردانید نے گفت که من نیم شکر خورد شاخے که بلند شد تبر خورد سوال در ابلیس کثرت شرارت از کجا ناشی شده ماورائے عدم وجود ست که شرارت با و راه نیافته است جواب عدم چنانچه مرآت وجود ست و مظهر خیر و کمال اوست وجود نیز مرآت عدم ست و مظهر شر و نقص اوست ابلیس علیه اللعنة در جانب عدم شرارت را از عدم گرفته است که آن عدم موطن شر ست و در جانب وجود نیز شرارت متوهمه را اخذ نموده است که از راه مرآتیت و مظهریت عدم در مرآت وجود ظاهر شده بود پس حائل شرارت طرفین شد ذاتی و عرضی اصلی و ظلی پس ناچار ماخولیای وجود شرارت نما او را از نیستی و لاشیئیت که از صفات نیک عدم بوده محروم ساخته مع ذلک در جانب وجود شرارتے که از مرآتیت عدم متوهم شده بود نیز نصیب او آمد ناچار بشارت ابدی رسانید ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و السلام علی من اتبع الهدی و علی من التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالهائے که کرده بودند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله

وسلام علی عبادہ الذین اصطفےٰ پرسیدہ بودند کہ گاہ ہست کہ سالک در وقت عروج
خود را در مقاماتِ اصحابِ انبیا علیہم الصلوات والتحیات کہ باجماع از و فضل اند بیابد بلکہ
بسا ست کہ خود را در مقاماتِ انبیا علیہم الصلوات والتحیات بیابد حقیقتِ این معاملہ
چیست بعضے مردم ازینجا مساواتِ آن سالک با اربابِ آن مقامات توہم میکنند و شرکتِ او را
درین مقامات با اہالیِ آن مقامات در تخیل مے آرند و باین توہم و تخیل ردّ و طعنِ او مینمایند و زبانِ
ملامت و شکایت در حقِ او دراز میکنند کشفِ غطا از روے این معما باید نمود جوابش
آنست کہ وصولِ اسافل بمقاماتِ اعالی گاہ ہست کہ از قبیلِ وصولِ فقرا و محتاجان بود کہ بابوابِ
اصحابِ دول و باماکنِ خاصہ اربابِ نعم میسر گردد تا ازینجا حاجتے خواہند و از دول و نعمِ ایشان
دریوزہ نمایند دور از کار بود کہ این وصول را مساوات و شرکت فہمد و بسا ست کہ این وصول
از قبیلِ تماشا بود کہ بوسائط و وسائل سیرِ اماکنِ خاصہ امرا و سلاطین نماید تا بنظرِ اعتبار تماشا
کند و در غبتے بعلو پیدا آرد توہمِ مساوات ازین وصول چہ گنجایش دارد و تخیلِ شرکت ازین سیر
و تماشا چہ متصور بود و وصولِ خادمان باماکنِ خاصہ مخدومان تا حقوقِ خدمتگاری بجا آرند محسوس
وضیع و شریف ست ابلہے بود کہ ازین وصول توہمِ مساوات و شرکت نماید ہر فراشے و
مگس رانے و شمشیر دارے قرینِ سلاطینِ عظام ست و در اخصِ اماکنہ ایشان حاضر خبطے
خبط مے طلبد کہ ازینجا توہمِ شرکت و مساوات نماید ۵ بلائے درد مندان از در و دیوار مے آید
مردم از برائے ملامت غریبے بہانہ مے طلبند و از برائے طعن و تشنیع او محملے میجویند حضرتِ حق
سبحانہ وتعالی انصاف شان دہد بایستے کہ در حقِ ضعیفے محملے از برائے رفعِ شر و دفعِ ملامت
مے طلبیدند و در حفظِ عرضِ مسلمانے میکوشیدند امر ایشان کہ طعن مینمایند از دو حال خالی
نیست اگر اعتقاد دارند کہ صاحبِ این حال معتقدِ شرکت و مساوات ست با اربابِ آن مقاماتِ
عالی پس او را کافر و زندیق تصور میکنند و از زمرۂ اہلِ اسلام مے برآرند چہ شرکت در نبوت و

مساوات بانبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کفرست وهمچنین فضلیت شیخین علیهم الرضوان

باجماع صحابه وتابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام

شافعی ست علیهم الرضوان بلکه فضل جمیع صحابه کرام راست بر باقی امت چه هیچ فضیلتی بفضل

صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات عدیل نتواند شد فعل یسیر که از اصحاب

علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام وقلت مسلمانان از برائے تائید دین متین ونصرت

سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام

عمر بریاضات ومجاهدات طاعتها نمایند بمرتبه آن فعل قلیل اصحاب نرسند لهذا آن سرور فرموده

علیه وعلی آله الصلوة والسلام که اگر انفاق نماید یکے از شما مانند کوه احد طلا را نرسد آن نفاق

بمد شعیر اصحاب که انفاق نمایند بلکه بنصف مد هم نرسد و فضلیت حضرت صدیق رضی الله

تعالی عنه ازین راه آمده است که او اسبق سابقان ست در ایمان ودر بذل نفس وانفاق

اموال کثیره ودر خدمات لائقه لهذا در شان او نازل شده است کریمه لا یستوی منکم من

انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا

وکلا وعد الله الحسنی جمعے نظر بر کثرت فضائل ومناقب دیگران انداخته در افضلیت او توقف

مینمایند نمیدانند اگر سبب افضلیت کثرت فضائل ومناقب بود بسا ست که بعضے از آحاد امت

که این فضائل دارند از نبی خود افضل باشند که این فضائل ندارد پس ما به التفاضل دیگرست

ورای این فضائل ومناقب وآن بزعم این فقیر اسبقیت تائید دین واقدمیت انفاق اموال و

بذل انفس ست در نصرت احکام دین رب العالمین وچون پیغمبر اسبق از جمیع ست ازهمه افضل

باشد وهمچنین هر که درین امر اسبق ست از مسبوقان افضل ست سابق گویا در امر دین استاد ومعلم

لاحقان ست لاحقان از انوار سابقان استفاده مینمایند واز برکات ایشان استفاضه میفرمایند

ودرین امت بعد از نبی ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام صاحب این دولت عظمی صدیق

اکبر

رضی اللہ تعالیٰ عنہ است کہ اسبق سابقان ست در انفاق اموال کثیرہ و در مقاتلہ و مجادلہ شدیدہ و در بذل عرض و جاہ و در رفع فساد و تباہ از جہت تاسید دین و نصرت سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوٰت والتسلیمات پس افضلیت از دیگران و را مسلّم باشد و حضرت پیغمبر علیہ وعلی آلہ الصلوٰت والتسلیمات عزت و غلبہ اسلام را چونکہ بیاری حضرت فاروق طلبید و حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ در نصرت حبیب خود در عالم اسباب نیز باو کفایت فرمودہ وگفتہ یٰاَیُّھَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللہُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ابن عباس رضی اللہ عنہ فرمودہ ست کہ سبب نزول این آیت اسلام حضرت فاروق ست پس بعد از حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ افضلیت و متعین بود لہذا اجماع صحابہ و تابعین بر افضلیت این دو اکابر منعقد گشت چنانچہ گذشت و حضرت امیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نیز فرمودہ است کہ ابو بکر و عمر افضل این امت اند ہر کہ مرا بر ایشان فضل دہد مفتری ست او را تازیانہ زنم چنانچہ مفتری را زنند تحقیق این مبحث در کتب و رسائل خود بتفصیل نمودہ این مقام زیادہ برین گنجایش ندارد اٰلہی بود کہ خود را عدیل اصحاب خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوٰت والتسلیمات سازد و جاہلے باشد از اخبار و آثار کہ خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست کہ این دولت سبقت کہ باعث افضلیت ست مخصوص بقرن اول ست کہ بشرف صحبت خیر البشر مشرف ست علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام و در قرون دیگر این معنی مفقود ست کہ لاحقان بعضے قرون از سابقان قرون دیگر افضل باشند بلکہ در یک قرن روا ست کہ لاحق از سابق آن قرن افضل باشد حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ طاعنان را بینا گرداناد بر شناعت طعن مسلم و طرد مومن بمجرد توہم و تخییل و بر قباحت تکفیر مسلم و تضلیل او بمحض تعصب و تعنت چہ علاج خواہند کرد کہ اگر قایل تکفیر و شایان تضلیل نباشد آن کفر و ضلال بارباب آن قال خواہد گشت و از رمی بکفر برامی کفر خواہد پیوست چنانچہ در حدیث نبوی آمدہ است علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا و

اِسْرَافَنَا فِیْٓ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ ۝ برسر اصل سخن رویم واز شق ثانی بیان نمائیم وگوئیم اگر درحق صاحب این حال طاعنان این اعتقاد ندارند ومعامله او بکفر نمیرسانند هم از دو حال بیرون نیستند واقعه او را بر کذب وبهتان حمل نمایند این خود سوء ظن ست نسبت بمسلم که محظور شرعی ست واگر او را کاذب نمیدانند ومتعقد شرکت و مساوات نمے انگارند پس وجه طعن وملامت چیست وتشنیع وتعییب او چراست واقعه صادقه را بمحامل نیک حمل باید نمود نه آنکه صاحب واقعه صادقه را تشنیع وتقبیح باید فرمود اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال شور انگیز چیست گوئیم که ظهور این قسم احوال از مشائخ طریقت بسیار آمده است وعادت مستمره ایشان گشته است لَیْسَ هٰذَا اَوَّلَ قَارُوْرَةٍ کُسِرَتْ فِی الْاِسْلَامِ بے نیات حقانیه وبے اراده صادقه نخواهد بود گاه هست که مقصود ازین نوشتن اظهار این قسم احوال موهوبه است پیش شیخ طریقت خود تا صحت وسقم حال بیان نماید وبر تعبیر وتاویل آن اطلاع بخشد وگاہے مقصودش ازین نوشتن تحریص وترغیب طلاب وتلامذه است وگاہے باشد که مقصودش نه این ونه آن بوده باشد بلکه مجرد سکر وغلبه حال برین گفت وگوے آورده وے چند زند ونفسے راست کند مدعی بطال ست کسیکه مقصود او از اظهار این قسم احوال شهرت وقبول خلق باشد این احوال وبال اوست واستدراج ست که متضمن خرابی اوست رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ ۝ وَمَآ اُبَرِّئُ نَفْسِیْ اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْٓءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّیْ اِنَّ رَبِّیْ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ۝ وایضاً پرسیده بودند که سبب چیست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات واولیا علیهم الرضوان در دنیا ببلا ومصائب مبتلا باشند وبیشتر ببلیات ومحن گرفتار بودند کما قیل اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْاَنْبِیَاءُ ثُمَّ الْاَوْلِیَاءُ ثُمَّ الْاَمْثَلُ فَالْاَمْثَلُ وحضرت حق

هر آئینه سخت ترین مردم در زحمت پیغمبرانند پستر اولیا پستر فاضلتر پس فاضلتر

سبحانہ وتعالی در کتاب مجید خود میفرماید وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
ازین کریمہ مفہوم میشود کہ ہر کہ کسب سیئات بیشتر نماید مورد مصیبت بیشتر بود پس باید کہ غیر انبیا
علیہم الصلوات والتسلیمات وغیر اولیا علیہم الرضوان باشند بلاد مصائب گرفتار بوند نہ
انبیا واولیا علیہم الصلوات والتسلیمات اولا وثانیا وایضا آن بزرگواران علیہم
الصلوات والتحیات والتسلیمات اصالۃً وتبعا محبوبان حق اند جل علا واز خواص مقربان
اویند تعالی بہ محبوبان وخواص مقربان بلیات ومحن حوالہ نمودن چرا بود وآزار ایشان بکدام
وجہ درست باشد دشمنان در ناز ونعیم ودوستان در بلیات ومحن مقیم چون باشند بدان
ارشدک اللہ تعالی وھداک سواء الصراط دنیا موضوع برای تنعم وتلذذ نیست آخرت ست
کہ برای تنعم وتلذذ معد گشتہ ست وچون دنیا وآخرت با یکدیگر نسبت ضدیت ونقاضت
دارند ورضای یکی مستلزم سخط دیگر ست ناچار تلذذ در یکی مستلزم تالم در دیگری بود پس
ہر کہ در دنیا بیشتر متلذذ ومتنعم بود در آخرت بیشتر متالم ومتندم باشد وہمچنین ہر کہ در دنیا بہ
بلیات ومحن بیشتر مبتلا باشد در آخرت بتنعمات وتلذذات زیادہ تر محظوظ ومسرور باشد وبقای
دنیا نسبت ببقای آخرت کاشکی حکم قطرہ داشتی نسبت بدریای محیط بلکہ متناہی را بغیر متناہی
چہ نسبت بود پس ناچار بمقتضای کرم دوستان را بمحنت چندروزہ اینجا مبتلا باید داشت تا بہ تنعمات
ابدی حظ وسرور نمایند ودشمنان را بموجب مکر واستدراج بتلذذات قلیلہ محظوظ باید ساخت تا
بتالمات کثیرہ گرفتار باشند سؤال کافر فقیر کہ در دنیا وآخرت محروم ست تالم او در دنیا مستلزم
تلذذ او در آخرت نگشت وجہش چیست گوئیم کافر دشمن خداست جل سلطانہ ومستحق عذاب
دائمی ست در دنیا رفع عذاب از وی نمودن وبوضع وی گذاشتن در حق وی عین تنعم وتلذذ
ست ونفس احسان ست لہذا نفس دنیا در حق کافر اطلاق جنت نمودہ اند غایۃ ما فی الباب
بعضی از کفار را در دنیا ہم رفع عذاب نمایند وہم از تلذذات دیگر بخشند وبعضی دیگر را رفع عذاب نمایند

و از تلذذاتِ دیگر هیچ نه دهند بلکه بالتذاذِ فرصت و رفعِ عذاب اکتفا نمایند لکلّ ذٰلک حِکمٌ و مصالح **سوال** حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ بر همه چیز قادر ست و توانا ست که دوستان را هم در دنیا تلذذات بخشد و هم در آخرت تنعمات کرامت فرماید و تلذذ در یکے مستلزم تالم در دیگرے در حقِ ایشان نباشد **جوابش** بوجوه ست یکے آنکه اگر در دنیا بلیات و محن چند روزه نے کشیدند قدر و قیمتِ تلذذات و تنعماتِ ابدی را نمی شناختند و نعمتِ صحت و عافیتِ دائمی را کما ینبغی درک نمیکردند یکے تا جوع نکشد لذتِ طعام نیابد و تا مبتلا نشود قدرِ فراغ نداند پس گویا مقصود از تالمِ موقتِ ایشان تحصیلِ کمالِ تلذذِ دائمی شان ست جمال ست که برائے ابتلائے عوام بصورتِ جلال در حقِ این بزرگواران ظاهر گشته ست یُضِلُّ بِهٖ کَثِیْرًا وَّ یَهْدِیْ بِهٖ کَثِیْرًا **جواب دوم** آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسبابِ تالم ست اما نزد این بزرگواران هر چه از جمیلِ مطلق جلّ شانہٗ برسد از اسبابِ التذاذِ شان ست از بلاها همان لذت بگیرند که از نعما بلکه از بلاها بیشتر محظوظ اند که خالص مرادِ محبوب ست و در نعما این خلوص نیست که نفس نیز خواهانِ نعما ست و گریزان از بلاها پس بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذِ ایشان از بلا بیش از نعمت باشد حظے که ایشان را در دنیا ست از بلیات و مصائب ست اگر دنیا این نمک نیداشت نزدِ ایشان بجوے نمے ارزید و اگر این حلاوت در وے نمے بود در نظرِ شان عبث مینمود **ع**

غرض از عشق توام چاشنیٔ درد و غم ست ✦ ورنه زیرِ فلک اسبابِ تنعم چه کم ست

پس دوستانِ او تعالیٰ هم در دنیا متلذذ اند و هم در آخرت محظوظ و مسرور و این لذتِ دنیائے ایشان بحظِ آخرتِ شان جنگ ندارد و آن لذت دیگر ست که بحظِ آخرت جنگ دارد که عوام را حاصل ست آلهی چیست این که دوستانِ خود را گردی که هر چه سببِ تالمِ دیگران ست سببِ التذاذِ شان ست و هر چه دیگران را زحمت ست این بزرگواران را رحمت ست و نعمتِ دیگران نعمتِ شان ست مردم در شادی شاد ند و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شاد و هم در غم فرحناک

چه نظر شان از خصوصیات جمله افعال جمیله و رذیله برخاسته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق
ست مقصور گشته است و حب فاعل افعال نیز محبوب شده و التذاذ بخشیده هر چه در عالم مراد
فاعل جمیل جل سلطانه صادر شود اگرچه از قسم ایلام و اضرار شان باشد آن چیز عین مراد و محبوب
شان ست و سبب التذاذ ایشان خداوندا اینچه فضل و کرامت ست که چنین دولت خفیه و نعمت
سنیه را از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده و همواره ایشان را بمراد خود قائم
ساخته محظوظ و متلذذ داشته و کراهت و تالم که نصیب دیگران ست ازین بزرگواران رفع گردانیده
و ننگ و رسوائی که عیب دیگران ست جمال و کمال این طائفه علیه ساخته و در عین نامرادی مراد
شان ودیعت نهاده و این التذاذ و سرور عاجل شان را بر عکس دیگران سبب ترقیات و حظوظ آخرت
گردانیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **جواب سیوم** (۳)
آنکه آئین دار دار ابتلاست که حق با باطل ممتزج ست و محق با مبطل مختلط اگر بدوستان محن و بلا
ندهند و بدشمنان بدهند دوست از دشمن متمیز گردد و حکمت اختبار و آزمایش باطل شود و آن منافی
ایمان بغیب ست که سعادات دنیویه و اخرویه در ضمن آن مودع ست و کریمه الذین یؤمنون
بالغیب و کریمه ولیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز رمزیست ازین
معنی پس خاک در چشم دشمنان انداخته دوستان را نیز بصورت محن و بلا یا مبتلا گردانیده تا حکمت
ابتلا و آزمایش تمام شود و دوستان در عین بلا متلذذ باشند و دشمنان کور باطن خائب و خاسر
بوند یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا معامله انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات با کفار
همین بوده است که گاهی غلبه ازین جانب بود و گاهی ازان جانب در جنگ بدر نصرت از
جانب اهل اسلام بوده است و در جنگ احد اهل کفر غلبه نموده اند قال الله تبارک و تعالی ان
یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله
الذین امنوا و یتخذ منکم شهداء والله لا یحب الظالمین و لیمحص الله الذین امنوا و یمحق

الکافرین. جواب چهارم آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بر همه چیز قادرست و تواناست
که دوستان را هم اینجا ناز و نعم و کرامت فرماید و هم آنجا لیکن این معنی منافی حکمت و عادت اوست
واو سبحانه و تعالی دوست میدارد که قدرت خود را در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و اسباب
و علل را روپوش جناب قدس خود فرماید پس بحکم تقاضت دنیا و آخرت دوستان را از محن و
بلیه دنیا چاره نبود تا تنعمات آخرت مهیی و مربی ایشان باشد و رمزے ازین معنی در جواب اصل سوال
در ما تقدم گذشته است بر سر اصل سخن رویم و تتمه جواب از اصل سوال بیان نمائیم و گوئیم که سبب
ورود بلا و مصیبت هر چند کسب ذنوب و سیئات ست اما آن بلا و مصیبت فی الحقیقه مکفر
آن سیئات ست و مزیل ظلمات آن ذنوب ست پس کرم آنست که دوستانرا بیشتر بلا و محن
بدهند تا کفارت سیئات ایشان نماید و ازاله ظلمات ذنوب شان فرماید سیئات و ذنوب
دوستان را در رنگ سیئات و ذنوب دشمنان تصور نکنند حسنات الابرار سیئات المقربین
شنیده باشند و اگر ذنب و عصیان نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنب و عصیان دیگران نخواهد
بود نزدیک ست که از قسم سهو و نسیان بود و از عزم و جد دور باشد قال الله تبارک و تعالی
ولقد عهدنا الی ادم من قبل فنسی ولم نجد له عزما پس کثرت ورود بلا و مصائب دلالت
بر کثرت کفارت سیئات دارد نه بر کثرت کسب سیئات دوستانرا بیشتر بلا بدهند تا کفارت
ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه برند و ایشان را از محن اخروی محفوظ دارند منقول ست که در وقت
سکرات موت آنحضرت و دران بے آرامی و بیقراری آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها از کمال شفقت و مهربانی که در حق آنحضرت داشت و آنحضرت
در حق حضرت زهرا فرموده بود الفاطمة بضعة منی نیز بے آرام و بیقرار بود چون آن سرور علیه
و علی آله الصلوة والسلام دائما از حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها در آن وقت آن اضطراب و
التهاب مشاهده فرمودند برائے تسلی حضرت زهرا رضی الله تعالی عنها فرمودند پدر ترا همین

محنت ست و بس و بیشتر هیچ مکروہے واقع نیست چہ دولت ست کہ عذاب آشد و ابقی بمحنت چند روزہ رفع شود
با دوستان این معاملہ کنند و با دیگران این معاملہ نکنند و کفارت ذنوب ایشان اینجا کما ینبغی نفرمایند بلکہ
مجازات ایشانرا بآخرت انداز ند پس ناچار دوستان بکثرت ورود بلایاے دنیوی احق باشند و
دیگران لائق این دولت نبوند کہ گناہان شان کبار اند و از التجا و تضرع و استغفار و انکسار کمتر بہرہ دارند
و بر کسب معاصی دلیر اند و بعزم و جد تحصیل ذنوب مینمایند و از ہمہ دنیز خالی نیند و قریب ست کہ
با آیات خداوندی جل شانہ استہزاء و استنکار نمایند و جزا باندازہ جریمہ است اگر جریمہ خفت دارد و
صاحب جریمہ ملتجی و متضرع ست آن جریمہ قابل کفارت باشد ببلاے دنیوی و اگر جریمہ غلظت
و شدت و ثقل دارد و صاحب آن جریمہ متمرد و متکبر ست آن جریمہ شایان جزائے اُخروی ست
کہ اشد و ادوم ست وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ كَانُوْٓا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ نوشتہ بودند کہ مردم
استہزاء و سخریہ مینمایند و میگویند کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ با دوستان خود چرا محنت و بلا
بدہد و چرا ہمیشہ بناز و تنعم ندارد و باین گفت و گوے نفی این جماعہ خواہند کفار نیز در حق آن
سرور علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام مثل این سخنان میگفتند وَقَالُوْا مَالِ هٰذَا الرَّسُوْلِ يَاْكُلُ
الطَّعَامَ وَيَمْشِيْ فِي الْاَسْوَاقِ لَوْلَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُوْنَ مَعَهٗ نَذِيْرًا اَوْ يُلْقٰٓى اِلَيْهِ كَنْزٌ
اَوْ تَكُوْنُ لَهٗ جَنَّةٌ يَّاْكُلُ مِنْهَا مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت ست و انکار عذاب و ثواب
دائمی ست و نیز مدار بر اعتیاد و اعتبار و اعتناے تلذذات فانیہ عاجلہ است کسیکہ ایمان
بآخرت دارد و عذاب و ثواب آخرت را دائمی میداند بلا و محنت عاجلہ چند روزہ در نظر او ہیچ
نمے درآید بلکہ این محنت موقتہ کہ سبب راحت موبدہ ست عین راحت تصور میکنند بگفت و
گوے مردم ترو ند ورود بلا و محنت گواہ عدل محبت ست کور باطنان اگر منافی محبت تصور کنند
چہ توان کرد غیر از اعراض از جاہلان و از مقولہ ایشان علاج نیست فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا و جواب
دیگر از اصل سوال آنکہ بلا تازیانہ محبوب ست کہ محب را از التفات بما سوا محبوب منع نمودہ بکلیت

جواب دیگر از اصل سوال

متوجه جناب قدس محبوب گرداند پس شایان درد و بلا دوستان باشند و این بلا کفر کبریت سینه التفات با سوائے ایشان باشد و دیگران لائق این دولت نباشند و چرا ایشان را بزور بجانب محبوب بیارند هر کرا میخواهند بزور و ضرب بجانب محبوب می آرند و او را به محبوبیت برمیدارند و هر کرا نمیخواهند او را با او وا میگذارند اگر سعادت ابدی دارد براه انابت دست و پا زده بامداد فضل و عنایت بمقصد خواهد رسید الا او و اند و کار او، اللّٰهُمَّ لَا تَكِلْنِيْ إِلٰى نَفْسِيْ طَرْفَةَ عَيْنٍ پس معلوم شد که مرادان را بیشتر بلا نازل میشود از مریدان لهذا آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام که رئیس مرادان و محبوبان ست فرموده است مَا أُوْذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوْذِيْتُ پس بلا معنی دلاله پیدا کرد که بحسن دلالت خود دوست را بدوست برساند و از التفات بغیر دوست پاک گرداند عجب معامله ست دوستان اگر کروریا یابند بدهند و بلا را بخرند و دیگران کرورها بدهند و دفع این بلا خواهند سوال گاه هست که در وقت ورود بلا از دوستان نیز اضطرابے و کراهتے مفهوم میگردد و جهش چیست جواب آن کره و اضطراب صوریست و بمقتضائے بلیت بشری ست که در ابقائے آن حکم و مصالح ست چه جهاد و معادات بالنفس بے آن متصور نیست شنیده باشند بیقراری و بے آرامی که از آن سرور دین و دنیا که در وقت سکرات موت ظاهر میشد علیه و علی آله الصلوٰة و السلام و آن بقیه جهاد بالنفس بوده است تا خاتمه خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات بر جهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت مجاهدت دلالت دارد تا حسم مواد صفات بشریت نماید و نفس را در کمال انقیاد آورده بحقیقت اطمینان رساند و پاک و پاکیزه دارد پس بلا دلاله بازار محبت گشت و هر که محبت ندارد بدلاله چه کار دارد و دلالگی بچه کار او مے آید و نزد او چه قدر و قیمت داشته باشد و وجه دیگر از برائے ورود بلا آنست که محب صادق از مدعی کاذب متمیز گردد چه اگر صادق ست بورود بلا ملتذ و محظوظ خواهد شد و اگر مدعی ست نصیبش از بلا کره و تالم ست و باین تمیز ندهند نشود مگر کسیکه شائبه از صدق داشته باشد با حقیقت کره و تالم

را از صورت کرده و تا لُم جدا سازد و حقیقت صفاتِ بشریت را از صورت صفاتِ بشریت علیحده
نماید اَلْوَلِیُّ یَعْرِفُ الْوَلِیَّ رمزیست ازین بیان واللّٰہ سُبْحَانَہُ الْہَادِیْ اِلٰی سَبِیْلِ الرَّشَادِ
والصفا پرسیده بودند که عدم را لاشیئے محض گفته اند پس او را وجود نباشد و چون وجود نداشته باشد
باوجودے که در ذہن پیدا کرده باشد او را آثار و ترقیات چون بود و اگر بود ذہنی بود و اگر ذہنی بود دانه
دارهٔ خیال چون برآید بدانند که عدم هرچند لاشیئے ست امّا این همه کارخانه اشیا باو برپاست و
منشأ تفصیل و کثرت اشیا مرآتیت اوست و صورِ علمیه اسماءِ الٰہی جلّ سلطانه که در مرآت
عدم منعکس گشته او را امتیاز ساخته است و ثبوت علمی بخشیده ناچار از لاشیئیت محض او را برآورده
است و منشأ آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در بیرونِ خانه علم نیز کاین اند و در مرتبه
حس و وہم نیز ثابت و چون باستحکام صنع خداوندی جلّ شانه دران مرتبه ثبات و استقرار پیدا
کرده اند و بزوال حس و وہم نیز مرتفع نیند توان گفت که این آثار و احکام خارجی اند شما از ترقیات
عدم چه تعجب دارید این همه کرّ و فرّ کائنات مبنی بر عدم ست کمال قدرت خداوندی را جلّ شانه
مشاهده نمایند که از عدم این همه کارخانه آهن ساخته است و کمالات وجود را بنقائض و ظاهر
فرموده راه ترقی باو در کمال وضوح ست که صورِ علمیه اسماء واجبی جلّ سلطانه در حجرهٔ او متمکن
اند و باو همبستر اند و در کنار او بیند و از صور حقیقت و از ظلال باصل شاهراه افتاده است کور
باطن بود که احساس آن نماید اِنَّ هٰذِهٖ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا لفظ ذہن و
خیال شما را در اشتباه نیندازد و آثار و ترقیات را در نظر شما دشوار نماید که هر معامله که هست بیرون
علم و خیال نیست غایة ما فی الباب از خیال تا خیال فرق ست خلق در مرتبه خیال دیگرست و اختراع
وہم و خیال دیگر اول نفس امریست و توان گفت که موجود خارجی ست نیز و ثانی ازین دولت
قلیل النصیب ست و ازین ثبات و استقرار قلیل الحدود بعضے از هنرهاے عدم را که در معرفت
علیحده نوشته ست و نقل آن را میر محب اللہ برده اگر ذوق داشته باشد آنرا ملاحظه نمایند

یعنی ولی را ولی سے شناسد ۱۲

وایضاً از فنا و بقا پرسیده بودند معنی این کلمه را در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار جا نوشته
است مع ہذا اگر خفایے در ماندہ باشد علاج حضور و شفاه ست تمام حقیقت در نوشتن نمے آید
و اگر مے آید اظهار آن از صلاح دور مینماید تا کسے چه فهمد و چه دریابد فنا و بقا شهودیست وجودی نیست
که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی متحد نگردد و العبد عبد دائماً والرب رب سرمداً زنادقه اند
که فنا و بقا را وجودی تصور مینمایند و مے انگارند که بنده برفع تعینات وجودی خود نموده باصل خود
که منزه از تعینات و قیود ست متحد میگردد و از خود ناچیز گشته برب خود بقا پیدا میکند در رنگ
قطره که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود و برفع قید خود نموده بمطلق متحد گردد اعاذنا الله سبحانه
عن معتقداتهم السوء حقیقت فنا عبارت از نسیان ماسوای اوست سبحانه و عدم
گرفتاری ست بغیر او تعالی و پاک ساختن ساحت سینه است از جمیع مرادات و خواستهای خود
که مناسب مقام بندگی ست و مناسب مقام بقا قیام عبدیت بمرادات مولای خود جل
سلطانه و مرادات او سبحانه عین مرادات خود یافتن ست بعد از شهود آیات انفسی و ایضاً
پرسیده بودند که سیریکه در بیرون انفس نوشته اند آن کدام باشد سیر مراتب عشره عالم خلق و عالم
امر و سیر هیئة وحدانی داخل انفس مینماید پس سیر در ماورای انفس کدام باشد بدانند که انفس
در رنگ آفاق ظلال اسماء الهی ست جل سلطانه و چون ظل بفضل خداوندی جل شانه
خود را فراموش ساخته متوجه اصل خود گردد و محبت به اصل خود پیدا کند ناچار بحکم المرء مع من احب
خود را بسمان اصل خود خواهد یافت و انانیت خود را برسمان اصل خود خواهد انداخت و همچنین چون آن اصل الاصل دیگرست از این اصل
بآن اصل خواهد رفت بلکه خود را عین آن اصل خواهد یافت و هلم جراً الی ان یبلغ الکتاب اجله
این سیر سیر ماورای آفاق و انفس ست ابداً بدانند که جمعے سیر انفسی را سیر فی الله گفته اند آن
سیر که گفته شد ورای این سیرست که گفته اند چه این سیر حصولی ست و آن سیر وصولی و فرق
درمیان حصول و وصول در مکاتیب متعدده بتفصیل نوشته است از انجا معلوم کرده باشند

دیگر از اقربیتِ ذات وصفات وافعالِ واجبی جلّ سلطانہٗ پرسیدہ بودند بیانِ آن نیز بحضور تعلّق دارد صلاح نیست کہ بنویسد واگر بنویسد معلق ست معلوم نیست کہ بفہم درآید واگر بتقریر حضور ہم مفہوم گردد مغتنم ست دیگر از کمالاتِ مرتبہ نبوت پرسیدہ بودند کہ فنا وبقا وتجلّی و مبدأ تعین ہمہ در مراتبِ کمالاتِ ولایاتِ ثلثہ ہست وسیر در مراتبِ کمالاتِ نبوت بچہ روش ست بدانند کہ در مراتبِ عروج تا زمانیکہ بایکدیگر متمیز اند واز اصلے باصلے دیگر رفتہ میشود آن ہمہ کمالاتِ داخلِ دائرہ ولایات ست وچون این تمیز برطرف شود این تفصیل گم گردد ومعاملہ باجمال وبساطت صرف افتد وشروع درکمالاتِ مرتبہ نبوت بود ودران مرتبہ نیز ہرچند وسعت ست اِنَّ اللّٰہَ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ اما آن وسعت وسعتِ دیگرست واگر تمیز ست ہم تمیز دیگر زیادہ ازین چہ نویسد وچہ مفہوم شود رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْکَ رَحْمَۃً وَّہَیِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا بعضے اسرارِ نماز را کہ پرسیدہ بودند جواب آن را بروقت دیگر انداختہ شد کہ الحال وقت بسیار تنگ ست آزدستِ زمانہ واہلِ زمانہ سرقہ کردہ چیزے نوشتہ میشود بفقیر رحم بکنید ودر استفسار دلیر نباشید رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَاِسْرَافَنَا فِیْٓ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالْمِنَّۃُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَّالصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ عَلٰی رَسُوْلِہٖ دَآئِمًا وَّسَرْمَدًا وَّعَلٰٓی اٰلِہِ الْکِرَامِ وَصَحْبِہِ الْعِظَامِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامِ

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْہُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَۃَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ

وَعَلٰٓی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ۔

وَقَدْ تَمَّ الدَّفْتَرُ الثَّانِیْ فِی الْقِسْمَیْنِ بِعَوْنِہٖ تَعَالٰی وَحُسْنِ تَوْفِیْقِہٖ وَیَتْلُوْہُ الدَّفْتَرُ الثَّالِثُ اِنْشَآءَ اللّٰہُ تَعَالٰی وَصَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلٰی سَیِّدِ الْخَلْقِ اَجْمَعِہِمْ وَسَلَّمَ وَبَارَکَ وَعَلٰٓی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَعَلَیْنَا مَعَہُمْ اَجْمَعِیْنَ بِرَحْمَتِہٖ وَہُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ ۱۲ ذیقعد ۱۳۳۲ھ

بکتابت احقر العباد فقیر محمد عبد اللہ عفی عنہ وعن والدیہ ساکن قریہ کوٹ وارث از مضافات وزیر آباد

اعلام

الحمد للہ وکفی وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد مخفی مباد کہ طالبان حق را جل و علا قدیماً و حدیثاً بہ علم تصوف چہ دلبستگیہا است بنا بران مقبولان بارگاہ یزدانی و محبوبان درگاہ سبحانی در تحصیل آنش مساعی جمیلہ بکار بردہ اند و در طی این مہر صعب جان نثاریہا نمودہ اند و بمطالعہ سیر کتب تصوف و اوقات عزیز خود را صرف نمودہ اند علی الخصوص مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث محققین قطب عارفین عارف ربانی عالم دقائق مثانی الشہیر عند الاقاصی والادانی الشیخ احمد السرہندی النقشبندی الاویسی الرحمانی مجدد الف ثانی قدس اللہ سرہ و روح روحہ و نور ضریحہ بیت لا یدرک الواصف المطری خصائصہ ۔ وان یک سابقاً فی کل ما وصفا + کہ ہر یک از آنہا بلکہ ہر جملہ آنہا در یست یتیم و جوہریست ثمین این ضیق ساحت عبارت ست الا مصرع چہ نسبت خاک را با عالم پاک سیر سالکان ہویت تجرد را دلیلیست و الی شیفتگان ذات حق را بادہ ایست کافی صدہا اولیاء اعلام از فہم مضامینش بہرہ یاب گشتند و ہزارہا صلحاء کرام بمطالعش فائز المرام شدند ولیکن الی اللہ المشتکی از غارتگری نساخین کہ نسخ را بجا مسخ رسانیدند و فرق میان عرف و الی ندانستند بسیارے از تصرفات مخزن و اکثر از تحریفات معدن گشتہ بود و از دستبرد مطابع چہ غارتہاست کہ بر و ناختند و از لغزش قلمہا کدام تصرفہاست کہ بر وی کلم برنیفراختند بنا بر علیہ اعیہ تصحیح آن در سر این مسکین ہیچ در ہیچ بلکہ کم از ہیچ از حق سبحانہ وتعالی پیدا شد و آن را وسیلہ نجات اخروی خود تصور کردہ بتفحص و سعی و تصحیح بلیغ نسخہائے خطی کثیر التعداد از اطراف و جوانب فراہم آوردہ بکمال جد و تمام جہد جملہ جملہ و حرف حرفش بارہا مقابلہ نمودہ بفضل اللہ و حسن توفیقہ باہتمام خود حصہ ہفتم کہ مکمل دفتر دوم ست بتحلیہ طبع متحلی و متزین گردانیدہ بہدیہ ناظرین بتمکین برعایت امور ذیل گذرانیدہ و از فضل حق سبحانہ و تعالی و تقدس امید واثق ست کہ دفتر سوم را ہم برین تیز با نجام خواہد رسانید ۔

اول آنکہ منتش را بنسخہائے عدیدہ خطی بکرات و مرات مقابلہ نمودہ شد **دوم** آنکہ حتی الوسع در مواقع اختلاف ہیچ نسخہ فرو نگذاشتہ شد **سوم** آنکہ حتی الوسع تخریج احادیث مندرجہ کتاب بیان کردہ شد **چہارم** آنکہ در حل لغات مشکلہ و ربط عبارات مبہمہ التزام تمام نمودہ شد **پنجم** آنکہ فہرست جدید کہ آنرا اجمال مکتوبات توان گفت بآن ملحق کردہ شد **ششم** آنکہ بکتابیکہ بعبارات عربی بودہ اند تراجم آنہا بفارسی نوشتہ شد تسہیلاً للطلاب و تیسیراً للنظار **ہفتم** آنکہ در بعضے جاہا ولو اقل قلیل بدفع توہمات باطلہ و خیالات فاسدہ حسب الفہم رمز و اشارت تعرض نمودہ آمد **ہشتم** آنکہ غالباً تراجم عبارات عربی و آیات قرآنی بتعیین سورہ و احادیث نبوی بحاشیہ نگاشتہ شد **نہم** آنکہ عبارات عربی را معرب گردانیدہ شد و رعایت حرکات اضافیہ و توصیفیہ خصوصاً در مقامات مبہمہ نمودہ شد **دہم** آنکہ حال بعضے از اکابر کہ اسمائے گرامی ایشان جا بجا مذکور ست از کتب قوم تلاش نمودہ بحاشیہ درج کردہ شد **علاوہ** ازین دیگر خصوصیات کہ بملاحظہ ناظرین متعلق ست مرعی داشتہ شد والحمد للہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً علیہ مبارکاً فیہ وصلی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العلمین ۔ پس حضرات کہ ارادہ خریداری این گوہر آبدار دارند بعنوان ذیل طلب فرمایند ۔

امرتسر چوک فرید مسجد حاجی شیخ بڈھا صاحب مرحوم خاکسار نور احمد عفی عنہ قیمت حصہ ہفتم مندرجہ ذیل است

درجہ خاص کاغذ سفید ولایتی ...... عہ ر

درجہ اول کاغذ سفید دیسی ۱۴ر

درجہ سوم کاغذ بادامی ...... عہ

التماس

محصول ڈاک فیس منی آرڈر و پیکنگ وغیرہ بذمہ خریدار تعمیل فرمائش بذریعہ وی پی یا بصورت وصول قیمت نقد خواہد شد